

دکتر مرزبان توانگر

ناگاهی و پوییدگی

سیری درنوشته‌های سید روح الله خمینی

كتاب نخست: کشف اسرار

نشرنوآوران (لندن، شهریور ماه ۱۳۶۹)

فضل وعلم توجزروا بیت نیست
با تو خود غیر ازین حکایت نیست
از حقیقت به دست کوری چند
مصحفی ما ندوكهنه گوری چند*

* از شیخ سعد الدین محمد شیستری، متفکر نام آور و عارف شهر ایرانی، در
گذشته بسال ۷۲۰ هـ ق .. که معروف ترین اثر عرفانی اش منسوب
" گلشن راز " است .

دوستی نازنین را مختلفه خاطر سخت آن می بود که اندر دل کتاب قطعه
تاریخ جهان نامه ای ثبت است "از آن مارخوار اهرمن چهرگان" (۱) که
بشرطی را از وجود آنان و از نام آنان شرم است، این حقیقت است و از آن گزیری
و گزیری نمیست.

نام سیدروح اللهم عینی، چه بخواهیم و چه نخواهیم، از زمره همان
نامه است و فرزندان ما با چهره اش و بایادش، در کتاب های تاریخ شان
در آینده های تابناک وطنمان، روایا روى خواهند بود، به روزگارانی که شفافان
وجودی خوابیده و فرومده باشد، همراه با نام بردهای مغ، همراه با نام تموجین مغول،
همراه با نام تیمورگورکان و همچنانی که همراهانی ستم رانند.

از این روی شناخت وی، از جننه های گوناگون، برایمان ضرور است
که یکی از آن جنبه ها، بررسی و تجزیه و تحلیل نوشته های وی است و آنچه، به
زمانهای مختلف، از مغزوی تراویده، اوراق این رساله کوششی است در
این زمینه (۲).

۱ - از حکیم بزرگمان فردوسی طوسی.

۲ - درباره "زندگی خمینی و نوشتن زندگینا مه اش کوشش ها فی جالب
صورت بدیرشده است که برخی شان با موشکافی و دقت و تفصیل فراوان همراه
است و با، انداره قابل ملاحظه ای بسی طرفی.

اگر به دشتی انتهای تاریخ انسان‌ها، از دور است ها، از بالا ها، بنگریم، دشتنی که تنها مرزهای اندیشه دامن گسترده است، وازان نیز در می‌گذرد، هزاران هزار انسان را می‌بینیم که در این روزی بیان، در زیر خورشید در خان و روشنی بخش تاریخ، درهم می‌لولند، درهم می‌خزند، می‌جنند و موج می‌زنند. در میانه این اقبال‌نوش ناید اکرانه تاریخ انسان‌ها، گاه گداری، یکی را این جای و یکی را آنجای می‌بابیم که سروگردانی از دیگران فزون تراست و مشخص و برجسته و ممتاز.

این ممتازان نه همه صبح طلعتان گلجهره، اندیشه، انسانی و سه‌سی بالایان سروقا مت عواطف شری، همچون جلال الدین محمد بلخی، شمس الدین محمد حافظ، شهاب الدین سهروردی شهد، و مانی اندوسفر اط و بودا و گاندی و بتهوفن، شکسپیر و اینشتین و دانته ... در این آثوب عظیم و در این قیامت کبری دیوان و دادا نیز جند، سروگردانی بالاتراز دیگران است، که هیتلرو چنگیر و استالین ... از آن طائفه اندوسیدروح الله‌خمینی نیز از آن طائفه.

جوئی و چراشی و چگونگی بیداشی هیتلرو و استالین و چنگیز هنوز هم که هنوز است محل قبیل است و قال، هنوز هم بد درستی و بهوضوح پاسخ نتوانسته ایم یافته که سی مقدار سرحوخه‌ای چون هیتلر چگونه بر سپاه لاران پراوازه آلمان فرمان راندن می‌گیرد (۱) و جا هل آدمی چون استالین براندیشته گران سترگ روس تعمیر کردن، در مقیاسی کوچک‌تر، از همین مقوله است چراشی و جوئی بیداشی، رشد و آخرا لامر، سلطه خون آلوده سیدروح الله‌خمینی سرمیه‌ن بزرگ‌ها.

۱ - به گواهی استادخون فشا و حکایت اعمال شیعی که سروزکرده است، دور و سرهیتلر دیوانه، اکثریتی عظیم در دانی می‌بودند و دغلانی که دکان ریا گشوده و سفره دعا گسترده، این باع می‌سین آز بر بیش و تیغ روح نکارت تکفیر در منشی و بیزشماری قلب نادانانی احمق و احقاقی نادان و مختلط و منحرف که در طیف اشعار از لاطیان و ملوطان گرفته تا آدمکشان و آدمی خواران دیوانه خون آشام - که از کشتن و سوختن و دیران کردن و غارتیدن به حال خلسته در می‌افتادند - و مخلوقاتی آکیده از نصب - که تعصیت‌ناخداه و بی‌یار - گوئه‌شان نیز شاهدی دیگراست بر انحرافی روانی و شاید جنسی - قرار می‌گرفت.

اگر تیک بنگریم سیدروح الله خمینی را بآدولف هیتلر و وجوده اشتراک بسیاری است: هردو عنیست، هردو لوحج، قتال، سفاک، قسی و شقی و بی رحم و حیله‌گر و مکار بوده اند و هردو در زندان مشتی آراء بیما رکوه‌ذهنی خود اسیرو در بیند. برآ نجده از وجوده اشتراک رفت وجهی دیگر راه باشد افزود: هردو اینان، بدروزگاری که مردکانی گمنا موبی ناموشنان بودند، آنچه رامی خواستند، به هنگام در بیکشیدن عروس قدرت، به اجراد را ورند، برای مردمان نوشند. هیتلر بدگوهر پیش از آن که در برلن، در کاخ صادرات عظمای امپراتوری آلمان، بر مصطبه "بیشوائی" ملت آلمان بتمرگد و سیدروح الله خمینی پیش از آن که در دز هفت خوان جماران، سندگلانه، بر تخت "ولایت" و رهبری جمهوری اسلامی خویش تکیه زند، حرفاها یشان را تیک و صریح زده بودند و اهداف خود را بازگو کرده، هیتلر در کتاب "نیردمان" و خمینی در سالهای او کتاب‌ها پیش.

"نیردمان" را کمتر کسی خواند و آنایی هم که خوانندش شطحیاً نیش را جدی نگرفتند. و برآ نان همان رسیدکه می باستی رسید. نوشته‌های سید روح الله خمینی را هم کسی نخواست و با اگر خواندن به جدگرفت، از همین روت که در کشور بلژیک هم، روشنفکران داعیه‌دار حکومت، آنایی که در دنیای خیالی خویش، آرزو مندانه، یکران عزّرا در تنگ میدان دولت، در زیر پای وتحت مهمیز خویش آمده، می انگاشتند به خیر مقدم و به تهشیت ورود "رهبر" برایش "بشارت نامه" به اقصی بلا "صادر" - و یا به اعتبار رفعت مرتب سیاسی که خود برای خویش می پنداشتند "نازل" - می کنندکه:

"خمینی می آید، مردی که وجودش تحسم آرمابهای یک ملت تاریخی است. مردی که هستی اوقانون آزادی است و قانون دادخواهی و نقی همعنانوں های ضد مردمی. و حرکتش حرکت همه فانویهای نوامت ... حق است که اینک صدای هلله ملتی را به گوش جهانیان برآیم و این بزرگ را چنانکه باید و شاید عزیز بداریم و تمام خود خوبیش را تکریست کنیم و ساین نگاه‌اورا جنان بیابیم که از جنم رحم دشنا مددور بیماند" (۲).

۲ - روزنامه "آیندگان"، چاپ تهران، چهارم سهمی ماه ۱۳۵۷

این حضرات در آن روزگار اندوفکرتعویذمی بودندتا خمینی را از جسم رخسم دشمنان محفوظ و مصون بدارندوا بنده مروردرشکفت است که نویسنده یا نویسندگان این "شارت نامه" غشیان انگیزچگونه تاب آن خواهند وردکه به دیده تا ابداشکبار و تا ابدادخواه پکی از صدھا هزا و مادردا غدار ایرانی که فرزندخود را در فتنه خمینی از کف باخته است بینگرد. (گواین که آن کس و با آن کسان که چنین حقیرانه و زیلانه و بی آزم زیان بهستایش نادرست و چاپلوسی ثفرت آورا زفردی انسانی - و آن فردا نسانی هر که می خواهد بود - بگشایند، از عهده آن شگاه جانسوز نیز برخواهند آمد) .

و بازار همین روزت که کامل مردی رسیاست با رای تجربه آموقتدای فرهیخته ای که داعبه صدارت و نخست وزیری ایران را در سردارد، در مصاحبه اش به تاریخ بیستم آبان ماه ۱۳۵۷، خمینی را " مظہر آزادیخواهی " می نامد و بعدها نیز وی را " بزرگ ترین مقتدای مذهبی بعد از حضرت امام زمان " می شناسد و بدان می ستاید.

دریغا و فسوا !!

این داعیه داران اگریکسوار، و آن هم به نیم نگاهی ، تونته های خمینی را خوانده بودند، هرگز و هرگز جراحت آن نمی کردند که، چنین دست بسته و ذلیل خود را وکشور را به زیر نگین نکبت با روی بکشانند و در آن ادبیار و در آن ورطه هر آن انگیز جور و ستم و اندوه و مرگ رها سازند.

روشنفکران ما، بیشترینشان به عجب و رعنایی و با شاید، از کاھلی و تن آسائی، در بی بینیان " سرچهای عاج " نا استوار خوبیش، نمک لعنتی و پر درنگ آرمیدند و دل به مشتی محفوظات و مجموعه ای از مخلوقات ذهنی خود خوبیش مستند و گوشی چشمی نیز به خمینی و نوشته ها بین نکردند. این روشنفکران و یا مدعیان روشنفکری، لاقل، به اندازه سید احمد کروی، که بیش از سی سال پیش از آن، به احتمال فراوان و بسیار فراوان، به فتوای و تبیغ کیم همین خمینی کشته آمد، در نوشته های او و امثالش غور نکرند و جشم سنه به غرقا بی جانگزای فروافتادند که رهایی از آن تسهیل می نماید. شنگفتا که بسیاری از این روشنفکران و بار روشنفکر نمایان بر آن باور می بودند - و یا می نمودند - که پر عنقا مغرب را فرا یافته اند، بدزیر سایه همایون بال همای در آمده اند و داشای را زرا جسته اند، غافل از آن که کت سنته خود را و گردن خود را به دست کینه توزی، خونریزی، درنده خوئی، خود بسندی و بیمارگونه خود بینی و خودخواهی سپرده اند. امروزه روز دل مانه تنهای برخود مان که سر آن

غافلان و با غافل شدگان نیز می سوزد ولی " هر که با دکشت توفان دروید خواهد " . اکنون شاید گمان رود که برای خواندن و بررسی و تحلیل " نبردمن " هیتلرو آثار خمینی دیر شده است و کارا زکار گذشته و تیرا زشت رفته ، ولی ک جنین نیست . به باور متقدن این بند هنوز هم که هنوز است با پدشان تیک خواند و در شان موشک افانه غور کردوازشان تفسیر و تحلیل به کف دادتا در آینده ها ، در آینده های پر تلا لوانسانها ، ملت هائی احساسی چون آلمانیان و ما ایرانیان ، دگر ساره ، اسپر و بندی مکارانی و خوشنیرزا نی از این دست شوند و کینه بر جای مهربانی شنیده دولمعات خور شنید خود را ابرهای تیره جهل و خرافه نپوشاند (۲) .

اینکه مخن از ملت ها رفت و حالات احساسی و آندازه حساسیت آنان ، به جا است گفته آید که به گواهی تاریخ ، باید اشاره " فرد " هاشی از قبیله هیتلرو استالین و خمینی ... متحتم انسان ها ، یعنی ملت ها ، نیز بمنه بیماری دچار می آیند ، نوعی بیماری " سیاسی - اجتماعی " ، نوعی هیجان نا سالم ، نوعی مغلوب شدن در برابر غیر معقول ، نوعی خلع سلاح شدن در برابر اژدهای خرافه ، نوعی تب ، نوعی لرز ، نوعی هذیان ، نوعی کابوس ، هذیانی و کابوسی که ، گاه ونداندک سا بر هوت دهشت زای کشتا ردسته جمعی انسانهای همنوع ، زنان ، مردان و کودکان سی گناه ، به بیش می تازد و از آن نیز در می گذرد و جهانی را می سوزد و عالمی را ویران بر جای می گذارد . این " بیماری " را علاجی جزئی خواست در دست نیست .

۳ - البته ، یک وحه افتراق نیز میان هیتلرو خمینی هست : تراها ب هیتلر را در " نبردمن " ، پیش از جا ب و نشر ، تپی چند از شریکان جرمش ، چنین رو دلف هس و دکتر گوبلز ... ، که خود آنان هم در سطح شعوری چندان فزوون تری از " پیشوای آینده همی بودند ، فی العمله و بر استاری کردند و تاحدا مکان آن اساطیل را بینه آب زدند ولی در ساره " نوشه های خمینی با خود بونده جنین و بر استاری را ضرور شیافت و با دور و برا بیاش " رهر " آتی را از من و سیخ حدی نگرفتند و آثارا صیل و دست تخرورده نه ما رسید .

البرزگونه قات افراخته ملت بزرگ مانیز - به همان گونه که فرزال
تن نازک بدنان و پلنگ بالای پولادتنان ، درگذشت روزگاران ، گاه ، به
نا خوشی دچار می آیند - چه باشه ، با حدوث و ظهور خمینی ، بدگونه ای ازین
بیماری " میاسی - اجتماعی " مبتلا شده باشد . چاره این " بیماری " صعب و
ویرانگر روحهاشی از تحریر اندیشه و واپس گرایی جانسوز در شناخت آن است و
برهمه ماست که این در در را - که بی درمان نیست - با گفتگو و گفتگو ، با
کاویدن و کاویدن در اندیشه های آنانی که پدیدش آورده اند مداوا کنیم - و
مداخواهیم کرد - و قرحة اش را به نشتر عقل کار سازی شکافیم - که خواهیم
شکافت .

ماری در پی این مقصد عالی و این هدف وال است که این بند نیز ، به
اندازه تو ان اندک خوبیش ، می کوشد تا گامی برداشته و در راه تنویر
اندیشه هموطنان ، و به ویژه جوانان میهنمن ، مددی ، هراندانه ای ناچیز ،
داده باشدو ، به تدریج ، نوشته ها و آثار سید روح الله خمینی را مزیز زده بین
نقد و تحلیل آوردو آنچه را که در لایه لایه سطور نهفته مانده و تا گفته آشکار سازد .
این بند را با وریقینی است که این کار ، خدمتی است ایران را و ایرانیان
را ، ایران فردا و ایرانیان فردا را ، خدمتی است شهسوار اهورا شی خرد
را اتا از نبرد پرشکوه خود با دیوان اندیشه سوزی و اندیشه ستیزی ، مظفو و پیروز
بیرون آیدوگیتی را - و میهن ما را - به اتوار تابناک وجود خوبیش منسّر و
مزین سازد .

نخستین نوشته ای از سید روح الله خمینی که اینک ، در این سلسله از رسائل ،
می کا و بموضعه نقش می کشیم و در پی عیار سنجی به محکش می آزمائیم ، کتابی
است با عنوان " کشف اسرار" (۴) :

۴ - عرب است که اطراف ایان کم فرهنگ و بی ما یه خمینی که ساوج - ود
سازگاهیشان از رسان عربی بود استن آن منظا هرند و بدین امر ریاضی مفخر ،
این کتاب را به اصول " کشف اسرار" می نامند و این تعلوی نام حقی در علامه
آشناشی با اهداف و فعالیت های مو سه تنظیم و نشر آثار حضرت امام خمینی
(ره) منتشر شده در روزنامه " اطلاعات " ، جا ب تهران ، شماره ۱۸۹۶۸ - مورخ ۱۵
بهمن ماه ۱۳۶۸ ، نیز انعکاس یافته است !

عنوان کتاب بسیاردها ن پرکن است و جسم گیروسارگیزندۀ کنگاوبها و
جستجوگریها و محرك شوقي که در همداشتها برای شناخت و شناخت رازها
هست - و بايدبود، خواننده، مشتاق را، فی الواقع، انتظار آن است که کتاب
"کشف اسرار" برای اسراری را مکثوف سازد و مهر از سرچه رازهاشی برگیرد.
ولیک هرجه می خواندو هرجه به بیش می رود، فزون تر در می یابد که نه "سری" و
"اسراری" در آن هست و لاجرم، نه کشفی و شروع تئگرنسی، خود عنوان، به مانند
سراسرو یک مباحثت کتاب، تنها و تنها به یک مقصود و مرگزیده شده است
رساندن یک عمل، که امروز یا نش "تبليغات" می نامند، برگزیده شده است
و نویسنده، هزارگی بساز، خواسته است تادرد و ذهن آن کس که نه بشت
جلد کتاب می نگرد، لهیب اشتیاق را، با به کار گرفت کلمه، جدا ب "کشف" و
سبی، واژه، معمائی "اسرار"، برانگیزد بزیروی نیک می دانسته که انسان -
وهرا انسان - حربی است برداشتن ناداشتهها و شناختن ناشناختهها و ولعی
 تمام دارد به کشف رازها.

عجب که خود خسینی، بالصراحه، در متن کتابش می نویسد که "... هیچ
اسراری در بین نیست" (۵) و با این همه نام کتاب را "کشف اسرار" می نهاد!
اگر برداشت کلی و بسیار کلی خود را از این کتاب بخواهیم، در جمله‌ای
جند، با زگوکرده سایم و ورود به جزئیات و ریزه‌کاری هارا به صفحه‌های آینده
موکول و معمول، با بدeman گفت که بر سراسرار ارقان "عبوس زهد" (۶) سایه‌ای
ستگین و تیره و ملال آورا فکنده استواز لایه‌لای وازاندرون دل‌حمله‌های پریشانش،
چهره، ناخ و دلگیرودل آزار آن، بی و قفه، رخ می شماید. نویسنده‌ای که، با
خوش بینا نه ترین فرض، معتقدی جزئی و موء منی سخت گیر و خشن و خشک اندیش
است، جای جای چهره‌ای حق به جانب بخود می گیرد و بیانی قیلیوف منشائی
و گاه ملتمانه (۷)، بیگانه متکای احتجاج خود را خردپاک و عقل سره می خواند

۵ - صفحه ۲۱۳ - در سراسر این رساله، در هر کجا، چه در متن و چه در ذیل، تنها
ذکر شماره، صفحه‌ای می روید و همراهش سام و دیگر متخصه‌های ما، خدمه منعی مذکور
نمی افتد، مقصود شماره، صفحه کتاب "کشف اسرار" است که به معرفی سخه مورد
استفادمان، بعدها و در صفحه‌های آنی، دست خواهیم آزید. فی المثل، در ذیل
حاضر غرض از "صفحه ۲۱۳"، "صفحه ۲۱۳" "کشف اسرار" مورد استفاده ماست.
۶ - که حافظ شیراز مانند انسان دشمنش می دارد. ۷ - صفحه ۱۵۳

ولیک هنوز دومتازلی ره بحث درستور دیده ، دگرباره ، سرگردان و تا برده راه ، به درشتگی بیابان جزئی گراشی و تعصب بازی گردد^(۸) و یا ، بهترگفته آید ، باز فرومی افتدویا ز فرومی ماند . در این گونه حالها و اطوار است که سوی علن سالیوس مشام را می آزارد و بر ق مودی و خبیث ریا دیده راعذاب می دهد و متاء ذی می دارد .

در مواردی مماثل سخنانی می گوید و نظرهاشی اراشه می دهد که با آنچه به دوران حکومت و امارت ش گفته تو فیر کامل دارد . این را ، به هیچ روی نمی توان حمل بدان کرد که خمینی در فاصله زمانی میان نوشتهن کتاب "کشف اسرار" و حکومت جباراند و قهارانه اش بر "جمهوری اسلامی" را کمال پیموده است . حقیقت ما در این زمانه کاملاً موحد است : کتاب "کشف اسرار" ، برپایه معاشره هاشی که در اوراق آینده انجام خواهیم داد ، در حدود سال های ۱۳۲۲ تا ۱۳۲۴ شمسی هجری به قلم خود خمینی نوشته - و نه نویسande^(۹) - شده است و در آن روزگار خمینی ، حدود ویا حتی بیش از چهل و پنج سال سن می داشته است و این سن ، بهداوری همکان و تاء سیدروان شناسان ، هرای کمال انسانی و بلوغ اندیشه اش کافی و مسیار کافی است و بدین سبب تذبذب و این الوقتی نیزبر "کرامات شیع ما" افزون می شود . و این که تاء کید رفت کتاب را خمینی خود نوشته است و نویسانده ، بدین مراد و مقصود می بود تا شیه آن به میان سیاستگذار محترم خویش خود سرانه و به امطلاع عرب مأبها ، "من عندي" ، در مطالب دستبرده و بنا بر سلیقه و پسند و درک خویش چیزی برآن ها افزوده و یا از شان کاسته است و خمینی از آن ناگاه مانده . این فرض ، بمویزه ، با بودن چاپ های متعددی از این کتاب ، یکره مردود است و آنچه در اوراق "کشف اسرار" مسطور ، همه وهمه ، از شخص خود سیدروح الله خمینی است و لاغیر ، همان کسی که گاه به نبرد بزرگان اندیشه بشری می رود و ارجوزه می خواند و غافل است از آن که "عرمه سیمرغ نه جولانگه" اوست .

وامادرختام این دیباچه :

یکی از باران شاطرم که بعلطف ، مسوده این رساله را خوانده بود
ودراورا قش غوررسی فرموده ، به اشارتی ، به این بندۀ تذکار داده که ، شاید ،
حمرمت آن دیرینه سال را ، بدآن اشاره کنمی باست ، مگزاردۀ بامن که ، به
فرموده سعدی شیرین سختمان :

بزرگش نخواستند اهل خرد که نام بزرگان به زشتی برد " .

خدمتش خاکسارانه ، معروضی داشتم که " مگر آن دیرینه سال حمرمت کس گزارده
بود ؟ " خامده ماراعفی است که در خستمان نمی دهد تا همچون قلم سرنگش
آن دیرینه سال ، فارغ از هر آزاری و خالی از هر شرمی ، هر ناسازی را به
هر کس بگوئیم و هر دشمنی را به هراندیشه نهاد را سازیم . البته ، آن دیرینه
سال را ارجی نمی نهیم - و نمی توانیم نهاد - ولیک اساثت ادبی نیز روا
نمی داریم ، حکم گزاران ملکت اخلاق و بسیار گران شوه‌های رفتار و آداب
سخن ، بدنازک بیبی ، تقابل را شرط بسیاری کارمندی دانند و ما مگرفرا موش
کرده ایم - و فراموش توانیم کرد - که خمینی چشم بست و دهان گشود و همگان را
به اوصاف ناسزا و صفات نکوهیده یا دکرد ، ما مگرفرا موش کرده ایم - و فراموش
توانیم کرد - گهواری بزرگوار بانوان گران‌نهر ایرانی را - مادران ما ،
همسران ما ، دختران ما و خواهران ما را - بارگیک واژه‌هایی ، بدتر از
دشتم ، خواند و ما مگرفرا موش کرده ایم - و فراموش توانیم کرد - که اوهمه
آزاداندیشان و متفکران سرگ وطنمان را خان و وطن فروش و تردا من تامید
و حکم غیابی به مهدورالدم یودن انسانها داد و مدبیون خون صدها هزار از
بسی گناهان وطن است ؟ این چنین کس را حمرت چگوئی می توان نهاد لوستش
از سرگزوه درگذرد ؟ فریون براین ، خدمت آن نازین دوست عرضه داشتم که
این بندۀ ، با همه آنچه رفت ، ادب خویش به کار گرفته است و مقابله به مثل کردن
و آنچه جایز دانسته ولی بیش از پیش نیز فروخوردن ختم و غیظ میورنی سوده .
آنچه بیدار تکابش قلمرا نیالودم تنها و تنها ذکر القاب دروغین و عناوین
جعلی و چاپلوساندویی محتوای آن دیرینه سال بوده است ، همن و والسلام .
در سطور بیانی این دیباچه ، چون سخن از القاب دروغین و اوصاف
محمول و عناوین چاپلوساندویی محتوارفت که کاسه لیسان نثار عاشقان حاه
و شیفتگان مقام می دارند ، به پادشاه این بندۀ را تقدیم محمد مبارز الدین
آل مظفر :

در نتایج خوبی روبرآ شوب وطن ستمکشیده ما اندک تیستندیدکاره و ستمکاره
ابلیسان انسان نمائی که اندر بی نفس برستی و خودخواهی و دنیا جسوئی

جویهای خون روان ساخته‌اند، کلمه‌منارها برافراشتند، طبق هیا از چشم‌های سرکنده‌اش باشند و شوادیهای انسانی و زیبائیهای خدادادی را به اندوه‌های جانگزا و زشتیهای دوزخی مبدل ساخته‌اند. یکی از این ددان، به قطع و بقیه، «محمد مبارز الدین آل مظفر» است که گندوجودنا می‌میوش تاریخ سده هشتم بخش بزرگی از میهن ما را آلود و خواجه‌ما، با هم بزرگواری و صفاتی باطن و عصمت روحی و طهارت اندیشه‌اش، «بروی داغ سنگی فروکوفت که تا خدا خداشی می‌کند و تا انسانها در بی آزادی و زیبائی می‌رزمند، بر پیشانی یاد نفرت‌بارش خواهد ماند. خواجه‌اورا "محتب" خواندنام نهاد و باین طمعه و تحقیر رسوایش کرد و در دوزخ جاویدستگ و بدنای رهایش ساخت و تقدیم کوشش ای از نا مردمی هایش را استاند. پیرامون این "موجود" خنک مغزنا بخردوپلید چنین می‌خوانیم:

"سکفته" میرخواند... و مورخان دیگر... میری مستبد و حربیص
بود که بالوسی و ظاهره دین داری را با بی رحمی و قساوت و
سادیسم توان منموده بود" (۱۵)

اندر توصیف سیهات اعمال این موجود تفترت انگیزش نوشته‌اند:

"مولانا لطف الله بسرصد الردین عراقی - که در سفر و حضر ملازم رکاب حناب می‌باشد - گفته بود که: من به کرات مشاهده کردم که در حین قرآن خواندن بعضی از از ارباب جرام را به پیش‌حناب می‌ارزی آورده‌اند و ترک قرائت قرآن می‌داده‌اند ایشان را بدست خود کشته، همان دم باز آمد و به تلاوت مشغول شد. از عماد الدین سلطان محمود منقول است که گفت: آقا امام شجاع (۱۱) روزی از

۱۰ - پیگولوسکایا، آ. بوددیگران، "تاریخ ایران" (از دوران باستان تا باستان سده هیجدهم میلادی)، ترجمه کریم‌کشاورز، (تهران: انتشارات پیام، ۱۳۵۴، جا ب چهارم)، صفحه‌های ۴۰۴ و ۴۰۵. "میرخواند" که نامش در آغاز این نقل قول آمد، مورخ نامدار ایرانی است که در ابتدای سده دهم هجری در گذشته و نوبیسته تاریخ مطول "روضه‌المفا" است. ۱۱ - پیر "محتب" و ممدوح حافظ که، سرانجام، دیده بدر نایاب کار را می‌کشید و بر جایش نشست.

(بدروخود) میارزالدین سوال کرد که شما به دست خود هزار آدمی کشته باشید ؟ گفت : نه ، ولیکن ظن من آنست که عدد آن جماعت به هشتاد و نه هزار بیشتر است " (۱۲)

برای همین مردک بدکاره
 "... از مصر خلیفه معتقد بالله عباسی (۱۲) جهت اولتیمور
 سلطنت فرستاد . دا و را سلطان میارزالدین محمد در خطبه و سکنه
 لغب نهادند ، و موعود ما نهادند و را گفتند ... " (۱۴)

شگفتان مردا که فرموده برای سالهای هفتاد باشد !
 برای سید روح الله خمینی سفله مردی دلگ و دریوزه - که لقمه و نان
 پاره اش را با " وکالت " مجلس شورای اسلامی در برآورد پیوژ عفت افکندند -
 به تاریخ ۱۴۶۱/۲/۲۸ چنین غنیمان آور یا وهمی باشد :

" قاددا ! رهرا ! ایمان مدارا ! ما که در محضر آن امام
 بزرگوار شرف حضور داریم ، مردمی هستیم که به زعامت آن حضرت
 برخاسته ایم تا فرمان امام را اجرا کنیم زیرا که سور الله را از
 زجاجه بینانی بلند شما می نگریم ، مصالح جان تن آنچنان
 می درخند که تا ریکی زمان را در همی بیجد ، شما زیتونه مارکه
 هستید و تو انسیید مشیت الله را در کرده ارض تجلی بخشید .
 ای فرزند علی که ذوالفقار در دست داری ، لیران برای تو تیک است . کره
 ارض ارزانی حکومت بیاد !
 ای سلیمان زمان ! بر مسند حکومت منشیان . ای داد و دعصراء
 قضاوت کن ... "

آخوندکی اندک مایه " به نام اسدالله بیات ، نیز در شماره ۹۷ " ماهنامه ،

۱۲ - سامانی پاریزی ، محمد ابراهیم ، " سیاست و اقتصاد مصر صفوی " ، (تهران ، بنگاه مطبوعاتی صفوی علیشاه ۱۳۴۸) ، صفحه ۳۰۶ - ۱۳ - از شاخه عبا سیلی
 که پس از قتل المستعمم بالله بعدست هلاکوخان به مصر گریختند و داعیه خلافت
 می داشتند . ۱۴ - کاتب ، احمد بن حسین بن علی ، " تاریخ جدیدیزد " ،
 به کوشش ایرج افشار ، صفحه ۸۶

باستار اسلام" ، مورخ دی ماه ۱۳۶۸ ، در مقاله‌ای پراطنا ب تحت عنوان "جادانگی راه امام - افتخارات مکتب تشیع" ، چنین نا مربوط مذاهه می‌کند و چنین بی سروته جمله می‌زید:

..... مختلف بشری سرآمد بوده و در نوع آن ها ماحب فکر و نظر و ابداع و نوآوری باشد مگر آنسیا الهی واولیا خداوند که در سایه اشراقات ربانی حقایق عالم ما و راه طبیعت به اندازه ظرفیت وجودی، به آنان القاء گردیده است و حقایق و واقعیات عالم را آن طور که هست و سوده و باید باشد، دیده اند و طبق رسالت الهی که داشتند در تعلیم و هدایت بشریت قدم برداشته اند و غیر از آنسیا الهی و آنسیا خداوند افرادی گری که دارای برجستگی ها هستند و بودند هم عالم و دنیا و وجود آن را ویهای گاه که داده اند که در اختیار داشته اند و لواین که از زروایای دیگر غافل و بی اطلاع بوده اند در میان عظماً بشری و شخصیت های بزرگ دنیا که ترسیم شده اند افرادی که مانند امام امت قدس سرہ دارای این نوع حاصلیت باشند.

امام در عین این که فقیهی بزرگ و عظیم بود، اصولی ای متدقق و محقق و متکلمی زبردست هم بود، با این که فیلسوفی بزرگ و صاحب نظر بود در عالم مقولات و برهان و استدلال پیده شده اند داشت، از افق عقل و استدلال و نظریه های پژوهش و حجای این را پاره نموده مانند انس عربی در عرفان نظری نیز صاحب نظر و مبنی بود.....

..... در عین این که در حوزه مقدسه علمیه مدت های زیادی منعزل از جامعه و حکومت به تدریس و تعلیم و تربیت طلب علمون دین اشتغال داشت، و در عالم اخلاق و سیرالی الله، مدارج معنوی فرب راطی می کرد و شايد خیلی هایا و رسمی کردند فردی این گونه غرق مسائل حوزه ای و علمی و تحریر معرفات فقیهی و اصولی و عرفانی و دیگر ملهم اسلامی باشد و دور از مسائل روزاجتمانی و سیاسی سپاهی سرمه دلی حركتی را باید غازد که مذاه تحول و دگرگوشی در دنیا اسلام بلکه در جهان بشریت گردد و همیزی سهیت و امقلابی را بعده بگیرد که موجب دگرگوشی در کل روابط فرهنگی و اجتماعی و فکری و اعتقادی جامعه اسلامی و محرومیان

شود . و پرهنگان روشی است حرکتی را امام قدس سرہ شروع کرد که
تمام معاشرات میاسی و دینی اسلامی دینارا بهم زدوموج تجدید
نظر در کل سیستم ارتباطات دینی اسلامی جهان گردید و واژه هاشی را
در دنیا مطرح ساخت که دنیای اسلام - در اثر غربت اسلام و دوری
امت اسلامی از فرهنگ اصیل آن - با آن ها ناشناخته بود و از
آن ها احتجی بود . امام وجا معیت او بود که منشاء این همه تحول ها
و دگرگونی ها گشت و دنیا را متحیر ساخت و تحلیل گران دنیا را
در مقابل این حادثه عظیم جهانی مباهوت نمود
..... ، این انسان اسوه و نمونه با حرکت اسلامیش طوری
دگرگونی بوجود آورد ، علاوه بر این که تمامی آن محاسبه های
غلط را بهم زدایی گرفتیع اسلام را مشخص ساخت و دیده ها را خبر و
تحیر نمود ،

درست به همان هنگام که فردی از انسانهای خاکی و فناشده را - و این فرد
انسانی هر که می خواهد بود در جهان علم و عمل و زندگانی را سائی بد هرجای
می خواهد رسید - بعیوی سودجویی و دریبی نفع پرسنی ، با اوضاع نا معقول و
سان تهی و خنده آوری ، همچون "علم کسر خلق ها" ، "یکتاره هر دا هی
زحمتکشان جهان" ، "یگانه بیشوای بزرگ ملت" ، "دانوب اندیشه" ، "آمید
مستغضفان جهان" ، "ولی امر مسلمین" و از این قماش خزعبلات و ترهات ،
مدح و شنا می گویند و می کوشنندیا این گونه ستایشها گندیده و نگ آور مددود
را - که نه بزرگ بل حقیر است که اجازت گفتند و رخصت نوشتن جنین ای اطیلی
را به دور و سری های حقیر تراز خودش می دهند - شاد خوش ندو راضی سازند ، باشد
انتظار آن را سیزد است که پس از گذشت زمانی و افتادن آب قدرت از آسیاب
هستی ، آن فرد خاکی ، دشنا می دهند ، بدش خوانند ، ملعونش شنا سند و جدش
را به آتش سوزند و خاکستری را برپا دهند - کما این که دادند و دیدیم و آن ها
را که هنوز نداده اند و ندیده ایم ، دیری نخواهد باید که خواهند داد و خواهیم
دید .

فصل نخست

شکل کتاب و معرفی نسخه مورد استناد

کتاب چهار زنگ از نظر شکل وجه از لحاظ مضمون و محتوی بهم ریخته و آشنا شده است و آن هم بدان میزان درهم که، بی غلوب اغراق، پهلوی ممثل ختگی و شترگی می زند: شروعی برای تسویب آن به کار گفته است، به، ازین، فعلی و باسی و سندی دارد و نه حتی جمله بندی و "پاراگراف" گزاری برای آن هست. بطالب کتاب، عاری از هر روال منطقی، در بی هم می آیند و این نقطع ننمی پذیرند مگر بر حسب تصادف و اتفاق - که ریشه و سبب آن تصادف و اتفاق نیز، به مانند همه تصادف ها و اتفاق ها، برخواسته روش و شناخته نیست! ۱

منابع و ماء خذیا، اصلاً، ذکر نشده اند و باید گرشده اند میساری بی نظم و ناقص و نارما ذکر شان رفته است و بجزوه هندگان را امکان مراجعه بدانان، به یقین، بسیار صعب خواهد بود و در موادی ناممکن.

نه تنها تاریخ و محل جغرافیا شی نوشتن کتاب ذکر نشده است که تاریخ و محل چاپ نسخه نیز ناشته مانده (۱) و خواسته جستجو گرای اچاره ای نیست آلا آن که بای محاسبه هاشی، به تقریب، در بیان بدکه کتاب درجه زمانی و درجه جائی "به زیور طبع آراسته شده" است.

و اینک، ناگزیر، نخست به معرفی نسخه ای از کتاب که در دسترس و مسورد استناد استفاده مابوده است می پردازیم تا، سپس، به برآورد تقریبی تاریخ چاپ و تعیین احتمالی محل توفیق یا بیم و بعد، تاریخ تحریر را نیز، به حدس و گمان و به استناد اماراتی که در متنه بهم می رسد، معلوم داریم:

نسخه ای که در دسترس مابوده است در قطع ۲۱/۱۴x۲۱ سانتیمتر، مسوروی کاغذ کاهی کمبهاشی چاپ شده است. تعداد صفحه هایش ۳۲۶ است (۳۲۴ صفحه شماره شده به علاوه صفحه های "یک" و "دو") و تجلیدیا مقوا انجام گرفته. روش چاپ، ظاهرًا، "افست" است از روی یک چاپ پهنین که با حروف سربی نسبتاً "کهنه ۱۲" دستی حروفچینی شده است. اثر ظاهری چاپ و تیزی دارد.

۱ - وهمیں بخصوص موجب افتاده است که معرفی نسخه ای از یک کتاب چاپ شده ضرورت یا بذوق نتوان این فصل نیز "شکل کتاب و معرفی نسخه مورد استناد" باشد، که برای بررسی و مقدیک کتاب چاپ شده نامتعارف و غیرعادی می نباشد.

فرورفتگی ناشی از فشار فیزیکی نقش حروف سری برقا غذکاهی و نیز جند مورد تصحیح اغلات و اضافه کردن کلمات، باخطی میان سخن و نتعلیق (۲) کواهی است بر "افست" بودن چاپ سخنه ما.

بر روی جلد مقواشی، در بالا، با قلم، تقریباً "جهار دانگ" به خط، با نسبه خوش نتعلیق نوشته شده است "کشف اسرار" و، کمی پائین تر، با حروف چاپی ۱۸ سیا، رقمی شده: "اما مخمنی مدظلمه العالی" - که می‌توان ازش تعبیر کرد "به قلم اما مخمنی مدظلمه العالی" وبا "نوشته اما مخمنی مدظلمه العالی".

در نیمه پشت جلد، تصویر عکاسی شده مخمنی است، نشسته، چهار زانو، پشت به دیوار، در برآبر میزکی کوتاه باشد، درسوی دست چپ وی تعدادی کتاب و دفترچه است بر همانها شده و در طرف دست راستش، مفرشی است با مخدعهای بر روی رف دیوار را تا ق شیشه‌ای جوهر تحریر دیده می‌شود. مخمنی خود، همان گونه‌گه، بیناً به نقل راویان، خوبیش و عادتش، در هم‌احوال، می‌بوده، نگاه به زیر افکنده است (۳) و به میزک رو به روی خوبیش خبره شده. در چاپ پشت جلد سخن موضوع سخن تنها از یک رنگ استفاده شده است: از مرکبی به رنگی میان قهوه‌ای و چکری ویا، شاید آمیزه‌ای از قهقهه‌ای و چکری.

ورق نخستین کتاب "ممولا" در دنیا ای ما، بدین مقصود بیدکاری می‌رود که بر روی نخست عنوان کتاب یا رساله، نام نویسنده یا مولف، اسم ناشر، تاریخ و محل نشر را به دست می‌دهند و بر روی دو مش اطلاقاتی پیرامون نام چاپخانه، محل چاپ و احیاناً "تعداد نسخ چاپ شده وغیره. در سخنه" می‌ورد استفاده، ما از کتاب "کشف اسرار" ناشر تنها بدین سنده کرده است که بر روی نخست ورق اول تنها، در بالا، بنویسد "کشف اسرار" و دلیل آن، این بار، "از اما مخمنی" و هردو به خط نتعلیق و بلاغاً ملئه، بر روی دوم ورق، چاپ متن کتاب را بیا غازد، و دیگر هیچ.

۱ - به عنوان مثال در صفحه‌های ۴۵ و ۱۱۲ و ۱۱۷ و ۳۳۴

۲ - برای نمونه رجوع شود به:

Scholl-Latour, P.; "Allah ist mit den Standhaften",

(Frankfurt/Main, Ulstein Sachbuch, 1989),

S. 194.

بر عطف کتاب، با خط تستعلیق، نوشته شده است "کنف اسرا ر" و، اسدگی
با شین تر، "اما مخمیتی".

در آخر، دربیشت جلد، اسم ناشر "انتشارات آزادی - قم - خیابان ارم"
رقم خورده است و علمتی و نشانی نیز برای آن منقوش شد، وبهای هر سخه ۱۸۰
ریال تعیین شده.

از همین اطلاعات مختصر و پراکنده می توان تاریخ حاب کتاب را، به
تقرب، معلوم ساخت:

قید "اما مخمیتی مدظلمه العالی" به عنوان نویسنده، آن را نشانگر
است که کتاب در تاریخی بین او اخراج ۱۳۵۷ تا بهایان سیمه اول سال ۱۳۵۸
حاب خورده است. چه اگر "به حلیه طبع آرامش" بیش از این فاصله،
زمانی می بود، نویسنده هنوز به درجه "اما مامت" ارتقاء واعتلای نیافته بود
و به کار گرفت صفت "اما مام" برایش محلی نمی توانست داشت. در سیمه اخیر
سال ۱۳۵۸ نزد نویسنده، که هموم - یاد قول خودش، هجمه - خوبیش را از قسم
به تهران به انجام آورد و با یک گودتا گونه، سورشته همها موررا، از کوچک تا
بزرگ، به کف گرفته بود، دیگر، باده، چاپلوسی، تنها در حاصل "اما مخمیتی
مدظلمه العالی" ، کاف متنی اورانمی داد و کاسه لیسان دور و پرسش، از این
هموم بدسته، عناوین و تلخی اتفاق شکفت و روپرطمع طراق و، اکثرا "به گونه ای
اشترا رانگیر تو خالی" ، و سخنی اوقات خسته شده اور، به این ملخص و
ملحق می کردند. واونیز می بذیروفتشان (۴) - همچون

۴ - هرگز دیده و شنیده نشده، خمیتی از مذاهی ها و تملق گوشی های اثرا فیبان و
"خوارهون" خوبیش چلوگیر شود، نکه، همواره، به سکوت خود بیندر استان می سود.
سهی است، متوفیان، تنها یک سارکه مردگی، هر زه در اشی، دروغزنه کار را از
تعریض و کنایت و تلمیح و اشارت در گذرانید و بدینجا این که اورانم "نوای"
کعبه گونه ای، سلاشیبه، خودا ما مزمان شمرد، پس از آن که مذاهک دوره گردید
کارش به کمال و تمام، بهایان رسید و هرجاه را می خواست - و می سایت گفت،
خمیتی - سدون آن که سطحیا مردگ را ممکر شود و سیاست آن همه ربط و باس
ملامش کند. و تنهای راین زمان، سین اکتفا کرد و در پاسخ اعلام دارد، اگر
خدمتگزار محوال شدش شادترین خواهند ساخت! مو منان نیک گاهندگی سار
قواعد مسلم اسلامی، آنکه خمیتی داعیه دار رضایت و حرast و اجرای شان می بود،
این سکوت درست نیست و عملی حرام، بل مو، گدا "حرام، تلقی می شود، مذاهی
از فرد انسانی، به هر اندازه اش - چه رسیده این گونه اش سخیف - در اسلام حرام است و مسر
هر مسلمانی است که نبی از مکر کرد و جلوم مذاهی را در سازد. اگر خمیتی به اسلام
می اندیشیدنی سایست نه، مل می کرد تا خر عیلات مردگ بهایان آید، مل می سایست به
محن آغاز فعل حرام، آن مذاهیه ای بی بایه را منع و آن منکر را نهی می کند، اما این کار را
نکردن و نکیمید تا نعلق گوینه ای آن کوچک شده آفراید و اخوبش از مداده مدد سیر شود
و، سیم، "برای خلی نبودن غریبه"، خفن حسنه کند و خود را "خدمتگزار" سخواند.

"امید مستفغان جهان" (۵)، "رهبر جهان اسلام"، "گانه فیلسوف قرن"، "معلم بزرگ"، "پیر عارف جماران" و براین ساق اگر تاریخ چاپ کتاب بعد از پیش موصوف می بودیا بدیک یا چند از این القاب راهنمادر خود دویا خود می داشت.

از بهای کتاب تیزکه "۱۸۰ ریال" برای تک فروشی نسخه، حاوی ۳۲۶ صفحه، معلوم کردند، به قریبته، بر می آید که چاپ می باشد، علی القاعد، در آغاز کار خمینی انعام گرفته باشد، یعنی پیش از زمانی که "رهنمودهای پیامبرگونه" اقتصادی "معلم بزرگ" و "رهبر جهان اسلامی" کار را به جایی برساند که، همچون امروز، برای همچومنی مجلدی، با جلد مقواشی ساده و کاغذکاری پست، رقمی میان ۴/۰۰۰ و ۵/۰۰۰ ریال مطالب باشد !!

اما ره، دیگری هم داریم که می نماید نسخه، موردا ستاد مادر ماههای آغازین فرمان نفرمایی خمینی چاپ و نشر شده است و آن بدی، و بدی بسیار، چاپ، کیفیت پست، و بسیار پست، کا غذوار زانی انکار ناپذیر و برهن مقوای تحلید است. از زمان هجوم به تهران، که استواری پایدهای "امامت" و حکومت

۵ - در سطر آخر و پیش از اقبالان حیثی را که از گرسنگی و شتنگی رقمی بهتر ندارند و سویی در چشم و میان شان، در آن هنگامه خشکی و خشکسالی و قحطی، سامراگ محظوظ فاصله ای نه و "امید" شان را به کسی بسته اند که در دره خوش آب و همچو اودل انگیز جماران نشسته است !! در نظر آورید کوکدان و سوجوانان سیاه و سیاه روزنیویور کی را که در فقر و نکبت جسمی و انحراف روحی و اعتیاد و مرض عوطه و بندو "امید" شان به کسی است که برای شان مسائل "نکبات" و "سهویات" را حل کند !! در نظر آورید ساکنان نکون بخت بسیاری از خطه های آسیا جنوی و جنوب شرقی را که در شعله های جانسوز و جهان سوز در رویشی و بیماری و اعتیاد و فحشا، زنده زنده، می سوزند و برای یک روز بیشتر به رشتنه حیات سته بودن فرزند اشان را به های نازل می فروشندو "امید" شان به کسی است که آن را معابده با جانواران را بر می شمرد !! آیا سخن به گراف گفته ایم که این عناوین هم مشتمل بر کنده اند و هم در عین حال خنده آور ؟

چهارانه فردی را به همراه آورد، نوشته‌ها و آثار خمینی دیگر فقط بر روی کاغذهای گران‌بها و سنگین (که قاعده‌نا "برای چاپ آثار هنری به کار می‌روند و برای چاپ‌های چندترنگ و دقیق)، با حروف‌چینی ممتاز، محفّف نیکو و تجلید قیمتی و بسی نظیر یافت می‌شدو آن هم‌به‌هاش بسیار کمتر از بها واقعی و قیمت تمام شده آن - که مابه التفاوت راسخاً و شمند انداز "بیت‌الحال" ملت شاء مین و "حاتم‌بخنی" می‌کردند!!

(از آنچه رفت یک نتیجه، بسیار مهم‌به‌حال می‌آید که در گفتگوهای آنی از آن می‌توانیم - و باید - باری جست:

این کتاب با اجازت، نا، بیدو تصویب شخص خمینی به چاپ رسیده و نشرشده است، جدا زمانی کدوی سراورنگ "ولایت" و کرسی "امامت" تکیه‌زاد، کسی را دیگر دل و جراء ت آن نمی‌بود که از ناما و برای چاپ و نشر اثمری و نوشته‌ای استفاده برده مهر قبول و نا، بیدوی را برخود نمی‌داشت و هر آینه، این کتاب بدون اجازت خمینی چاپ و نشرشده بود، نه تنها ناشر که صاحب چاپخانه، مدیر داخلی چاپخانه، حروف‌چین و چاپچی و محفّف و پرّاق و دریان چاپخانه و حتی شاگرد قهقهه‌چی که برای کارگران چاپخانه، از قهقهه‌خانه‌اش، چای می‌آورد، به چنان عقابی دچار می‌آمدند که دل مرغان هوا برایشان بسوزد. همان عقابی که هزاران اسنان در سیاچالهای "ولایت فقیه" کشیدند و برخی نیز گوهر حان شیرینشان را باختند.

محل چاپ را، هرجه کوشیدیم، معین نتوانستیم کرد و تنها می‌توانیم گفت که چون ناشر - "انتشارات آزادی" - در قم می‌بوده است - و شاید هنوز هم باشد - احتمال بیشتر برآن می‌رود که کار چاپ نیز در خود قم صورت بذیر شده باشد. البته، بالا نبودن کیفیت چاپ - چه حروف‌چینی چاپ نخست و چه "افست" نسخه، ما - تا حدی - این راهی را مویّد می‌افتد.

تا این اندازه برای تاریخ و محل چاپ نسخه ما، واينک -

- تاریخ تحریر کتاب ،

- محل تحریر کتاب ، و

- مخاطب موضوع انتقاد و موردعنا و تعجب کتاب .

آشکنگی و بسی نظمی که سرتاسر کتاب را، چه در شکل و چه در محتوی، در خود فروبرده است، در مسأله مهم تاریخ تحریر کتاب نیز بارگاتاب دارد. نویسنده، در هیچ حای از کتاب، احساس لزوم نکرده است که تاریخ نوشتن خود را معین و اعلام دارد و ازین مطلب بسادگی گذشته است و همچنین بیان گاشته، ارباب

پژوهش‌نیک التفاصیل دارند که زمان تحریر را کتابی و رساله‌ای و مقاله‌ای واحد اهمیت بسیار فراوان است و آیندگان به استناد آن است که خواهند توسل است پیرامون شدادری سنجیده کنندگان از زیارت درست و موضع کبری منطقی . اگر، فی المثل ، ندانیم مقاله‌ای ویارساله‌ای از لذتین «پیرامون رابطه حرب و دولت»، مربوط به پیش از انقلاب سال ۱۹۷۶ است - یعنی روزگاری کدخان و نوشته‌های لذتی تنها صفحه ذهنی وحال "تئوری" می‌داشت - و یا پس از پیروزی انقلاب - زمانی که مسائل اجراتی و دشواریهای "عملی" و بیجذبیهای کار و معضلات اداره کردن جا معهدهای توانسته را و نظریه‌های بیط را می‌قبل دهد و مقوی یا مفعف افتقد - نمی‌توانیم، با استواری و بدروستی، پیرامون شدادری شنیدیم و بسته جیش ، این قاعده یذیرفته است که بروای ارزیابی هر نوشته باید تاریخ تحریرش را ، ولو به تقریب ، بدانیم و اگر شویسته منظور ما از آن نتا آگاهی بوده است و آن را نبا موقنه ، بر ماست که در حد مقدور آن شفیمه را مرتفع سازیم تا حکم خودمان درباره اش هرجه درستتر و واقع بینانه تر باشد . منقصت و عیب کاروی تباید کوشن و جهدها را اتفاق و معیب سازدو ، احتمالاً " برباد دهد .

واما تاریخ تحریر کتاب :

در کتاب «به مناسبتی و برای تمثیلی» سخن از گرانی و نایابی کالاهای می‌شود و اوستگی این مطلب به آثار جنگ (۶) و چون نویسنده موضوع را به شکل امری در رمان حال بیان می‌دارد ممی‌توان استنتاج کرد که کتاب در سال های جنگ جهانی دوم - یعنی بین - ۱۳۱۸ تا ۱۴۲۴ هجری شمسی (برابر ۱۹۲۹ تا ۱۹۴۵ میلادی) به رشته تحریر برآمده است .

درجایی دیگر (۷) می‌نویسد : "الآن مرجع تقليدي شيعه آقای آقا سید ابوالحسن اصفهاني دام ظله است" چون مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی (از ۱۲۸۴ تا ۱۳۶۵ هجری قمری) در سال ۱۴۲۴ هجری شمسی درگذشته است پس بقین است که کتاب "کشف اسرار" پیش از پایان سال ۱۴۲۴ هجری شمسی نگاشته شده بوده است .

انارتنی دیگر سیزده متن یافت می‌شود که ابتداء و انتهای زمان احتمالی تحریر کتاب را روشنتر و مشخصتر می‌سازد و آن این است که خمینی (۸) آن دوره،

۶ - صفحه ۸۶ ۷ - صفحه ۱۹۳ ۸ - در صفحه ۱۸۱ می‌نویسد "..... چهارده دوره از انتخابات ایران مانگذشته و هم‌بدیدک جهه در دوره قبل از دیکتاتوری وجهه در آن دوره‌های سنگین وجه دوره بعد که این دوره است ...".

تفصیلی از مجلس شورای ملی راکه در زمان نوشتن کتابش بوده است "دوره چهاردهم" ذکر می‌کند. چون این دوره از ششم اسفندماه ۱۳۲۲ هجری شمسی آغاز می‌شود در روز بیستم اسفندماه ۱۳۲۴ هجری شمسی باش می‌باشد، پس کتاب موضوع سخن مانیز، به قطعه ویقین، در این فاصله، دو ساله نوشته شده است.

درباره محل تحریر کتاب نه متنی در متن داریم و نه، البته، جندان معرفتی در تعیینش، چون بنا بر نوشته کسانی که زندگینا مه سید روح اللهمینی را تنظیم کرده‌اند نوشته، وی در آن سال‌ها، در قم می‌زیسته است پس، لاجرم، کتاب "کشف اسرار" نیز در قم خورده. و همین مارا و منظور مارا کافی می‌نماید و کاوش فزوینتری را اقتضانی کند.

کتاب "کشف اسرار" مخاطبی دارد ولی مخاطب در این رهگذری‌دان معنای به کار نمی‌رود که کتاب برای خواندن کسانی نوشته شده است چون بدین معنای هر کتابی مخاطبی دارد و برای خواندن کسانی و گروه‌هایی نوشته شده است و می‌شود. مخاطب را مادرانی جای بدان مراد به کار می‌بریم که کتاب موضوع بررسی ما را دیه‌ای است بر نوشته‌ای، رساله‌ای و یا کتابی و، نه انتقاد، که نباید است با کسی و باران دشنا می‌است بر شخصی. با تعام این احوال جالب است که در هیچ جای کتاب، هرگز، نام آن مخاطب و یا نام و نشانی نوشته یا رساله‌ویا کتاب برده نمی‌شود.

آنانی که سید روح اللهمینی را دیده بودند می‌گفتند. و می‌گویند. که وی، هرگز، به چشم‌احدى نمی‌نگریست (که این نشانه‌ای از شکل و ساخت شخصیتی مطلوبی برای ماحبیش نمی‌تواند بود). دامنه، این گربزو پرهیز به نوشته‌های او نیز گسترده است و، سخن او هم مراحت، روشنی ووضوح ندارد و یکسره ابهام و ایهام آن را در خود فروپیچیده است و خواننده‌ها چار است، به مددگونه فرض و گمانه دست یازدی، شاید، مطلب را دریابد.

همین دست آزادی نه فرض و گمانه راما، ناگزیریم، به کارگیریم، تا، شاید، مخاطب کتاب "کشف اسرار" را متعین سازیم. اما پیش از آن که بدین مضمون بردازیم، جا داردیگوئیم که براین بنده معلوم نیست آیا از نظر فقهی منع است انسانی و مسلمانی، در انتقاد از کسی و یا حتی از ناس مسلمانی، نام وی را برزیان یا بر قلم خود جاری سازد!؟ ما که نتا آنجا به پیش می‌رویم - و منطقی بیش می‌رویم - که می‌گوئیم "ناقل الکفرلیس به کافر"، چگونه است که از ذکرنا م حریف عقیدتی خود دادن نشان نوشته‌اش ابا می‌کنیم و می‌پرهیزیم. و مطلب را یکسره در غیر از نداد ابهام و تیرگی رها می‌سازیم.

آیا این کشنده‌سوی ابهام عمدی نیست؟ آیا برای خودبزرگ نمودن نیست؟ آیا برای گیج و مبهوت و سپس، مجدوب و مرعوب ساختن مریدان نیست؟ گذریم و به گفتهٔ مولانا جلال الدین:

”شرح این هجران واین خون جگر این زمان بگذارنا روز دگر“
باری سیدروح‌الْخَمِينی از شادروان شریعت‌ستانی، که از ملایان روش اندیش است - و خمینی، دقیقاً ”به همین لحاظ، دشمنش می‌دارد - سه بار، در کتاب موضوع سخن ما، ذکر نام می‌کند (۹) ولی دربارهٔ مخاطب اصلی انتقاد - و نه انتقاد، که عناب و خطاب و تعلیت و طعنه و دشنام - هرگز نامی نمی‌برد و فقط با کنایتها نیز زهرآلود و نیزهای تندوگزنده و ناسازاهای غیظ‌آلود، بدیهی اشارت می‌دهد. از حاصل کنایتها و نیزهای برمی‌آید که، به احتمال بسیار زیاد، مخاطب‌وی سید‌احمدکسروی (۱۰) است. حقّ ما براین مدعاً آن است که خمینی، جای جای، واژه‌های فارسی سره‌باب سلیقه‌وگاه کلمه‌های ساختکی کسری را به باد استهزا می‌کیرد (۱۱) و با، بدون رعایت نظم و فارغ از زحمت استفاده از علائم و نشانه‌های تویینگی برای حفظ امامت و نقل عبارت یا عبارت‌های از تویینهای دیگر، جمله‌هایی را - گاه، نیز به‌هم‌ربخته - درج می‌کند که ساخت جمله‌ویافت عبارتها و ربخت واژه‌ها، تردیدی و شکی در شعبین هویت مخاطب‌نمی‌گذارد.

البته، در یک جای (۱۲)، خمینی می‌نویسد: ”در پایان گفتار خود دیگر بیهوده را که از ارباب افیوسی (آمیغ و آخشیح تراش) خود دزدیده و آورده می‌گوید....“ از این عبارت می‌توان نتیجه گرفت که مخاطب‌وی یکی از پیروان و پاشاگردان کسری می‌بوده است و نوشته‌ای را هم‌که خمینی به‌باد حمله گرفته از تویینهای آن پیرو و پاشاگرد، زیرا که ”ارباب... (آمیغ و آخشیح تراش) ...“ کسی جزکسری نمی‌توانسته است بود.

۹ - صفحه ۴۷ و ۶۴

- ۱۰ - سید‌احمدکسروی، متولد ۱۲۶۹ هجری شمسی در تبریز و مقتول در سال ۱۳۲۴ هجری شمسی در تهران، تاریخ‌دان، ریاضی‌دان و اصلاح طلب ایرانی.
- ۱۱ - به مانند ”آمیغ“ و ”آخشیح“، فی المثل در صفحه‌های ۳۵۳ و ۶۱
- ۱۲ - صفحه ۳۰۲ و در صفحه ۶۱ نیز روی به مخاطب‌نمی‌نویسد: ”... ریشه گفته‌های ارباب سیعزه گوی آمیغ و آخشیح تراش شما را بپداکردیم...“

پیش از ختم این فصل ، که به بررسی شکل کتاب تخصیص می داشت ،
به جاست این نکته را نیز برگفته های فرازئیم که در مواردی چند سیدفتیهاشی
عمده رفته است که یک بازنگری و پیراستاری ساده می توانستشان جلوگیر
افتد و مرتفع سازد . به این حمله نگریسته تود (۱۲) : "...همه بازیگرها
مومنین بیهوده است مگرمه چیز بازی گری برای تربیت کردن اسبها و
برای تیراندازی " و در تمام آنچه در پی آن هم به بحث درمی آیدنها از دو
چیز سخن می رود ، اسب سواری و تیراندازی وبا ، به اصطلاح فقیهان ، "سیق" ،
و "رمابه" !!! . در صفحه "الف" از "فهرست مطالب کتاب" نوشته شده
است "صفحه ۳۷ - آراء ۴۲ نفر از فلاسفه اروپا" اما جون در پی آن
بکاویم : اولاً عنوانی برای این به اصطلاح "آراء" نمی بایم و ثانیاً ،
شش سطری نقل قول از یک داشره المعارف گعنام می جوئیم آن هم در صفحه ۴۸
کتاب !!!

فصل دوم

منابع کتاب

رویه، مخترا نویسنده‌ان محقق و پژوهنده‌ان است که فهرستی از منابع و مآخذ خویشتن را، با شرح کامل و تفصیل حاصل در کتاب واشرخودمی گنجانند تا دیگران را در دسترسی بدانان راهنمایی‌باشد، نخست و شرط امامت به جای آورده و حرمت آنان که فضل تقدّم دارند، گزارده باشند، در مرحله دوم، این کار در کتاب "کشف اسرار"، بالکل، صورت نگرفته است و چنین فهرستی در آن بدهم نمی‌رسد و خواسته‌ای از آن برئیم گیرد.

رجوع دادن به منابع موردا استفاده و یا موردا استفاده‌می‌سیار اندک است و بسیار بسیار رناقی، زیرا در این کتاب سیصد و شش صفحه‌ای تنها در پایان چهل و هفت صفحه‌آن "ذیل" آورده شده است - که تا زده‌همه‌اش نیز برای معرفی منبع و مآخذ خذتیست و در مواردی توضیح اضافی بر متن به دست داده (۱) - و در آنها منابع موردا استفاده و مآخذ موضوع استناد، بسیار بسیار رناقی معرفی شده‌اند، فی المثل، در ذیلی می‌خواهیم: "رجوع به کاسب محترم از کتب فقهیه شود" (۲)، درجای دیگر آمده است: "رجوع به فمول المهمه شود" (۳)، در ذیلی آمده که: "عقبات جلد غدیر" (۴)، درجای دیگر: "به کتاب عوائد نراقی رجوع شود" (۵)، "به کتاب سخنان محمدرجوع شود" (۶)، "به لولو" البحرين و مستدرگ حاجی سوری و سفينة البحار رجوع شود" (۷)، "به کتاب تاریخ تمدن اسلام رجوع شود" (۸)..... همین و لاغیر خواننده، به شکلی بدیهی انتظار دارد - و به حق انتظار دارد - که اطلاعات فرونتری از منبع و مآخذ در کار قرارداده شود ، بداندکه نویسنده کتاب که بوده است، اگر مترجمی در کار است، مترجم چنان مداشت، ناشوش گفته بوده، در چه سالی به چاپ رسیده و نشر شده است، کدام صفحه موردا شارت و بهره برداری قرار گرفته، کدام چاپ از یک

۱ - مثل صفحه‌های ۲۵، ۲۵، ۱۲۴، ۱۲۵، ۹۹، ۸۴، ۱۶۲ - صفحه ۹۸ - صفحه ۳

۱۱۶ ۴ - صفحه ۱۴۳ ۵ - صفحه ۱۸۷ ۶ - صفحه ۲۱۸ ۷ - صفحه ۱۵۶

۸ - صفحه ۲۷۰

کتاب چاپی ، که چندیا ر به طبع رسیده است ، بود و با گزینی منبع خطی است کدام نسخه است و در کجا نگاهداری می شود وغیره وغیره . همه این برسته ها در کتاب موردنقدوسنگش مایدون پاسخ گذارده می شود و توبیت شده ، فارغ و بی خیال ، ازان ها در می گذرد و انگار شهانگار که چنین وظائفی را در دنیا تحقیق و بررسی ، ملتزم می بوده است .

نا توانی سپاریدیکوی که در استفاده از منبع و ما خذدر کتاب " کشف اسرار " بد جشم می آید این است که توبیت شده ، گمتر ، به منابع اصلی و نوشته های اصیل مراجعه می کند و خواسته را رجوع می دهد و این صفت تابانجا می رسد که وقتی می خواهد ب " صالح سنه " اهل سنت و جماعت رجوع دهد به کتاب های دیگری که از آن " صالح " نقل کرده اند و غالب به کتب توبیت شدگان شیعی مراجعه می دهد (۹) و گاه به کتب شیعیان تندروی همچون قاضی نورالله شوشتاری مرغعشی (۱۰) و اشیاءوی (۱۱) .

روش بهره گیری از منابع و ما خذیدانسان در کتاب " کشف اسرار " مغفوش و آشفته است که دیگر از فقدان ارزیابی نکن تک منبع ها و ما خدها ، توسط خود توبیت شده ، سخن گفتن سی مورد می نماید - عملی که هر مو لف محقق و پژوهنده ای واجب است انجام داد و سیدروح الله خمینی ، اعلا " متوجه بدان نبوده است و بدان دست نزد و همه منابع خوبی را در پیک سطح آورده و به یک انداد وزن و ارج نهاده .

از کتاب های فقهی و تاریخهای مذهبی اسلامی ، به فارسی و تازی ، که بگذریم تنها منابع غیر اسلامی ، و شاید بتوانشان گفت " فرنگی " ، مورد استفاده خمینی ترجمه هاشمی است ، اندک شماره ، به زبان عربی که علی القاعدة ، در م ERA نجام بذیرفته است ، پیرامون دقت و امانت این ترجمه ها جای تردید نهست ، - فی المثل ، پیرامون " داثرة المعارف " و " حکایات بیمار عجیبی " که " فرید و جدی " ، به گفته خود خمینی ، در آن آورده است (۱۲) .

۹ - فی المثل ، در صفحه های ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶ - ۱۴۷ - متوالی شوشتار در سال ۹۵۶ هجری قمری و مقتول در هندیه سال ۱۰۱۹ هجری قمری که سرخی شیعیان او را نهیتد شالث " می نامند . وی ماحب چند کتب معتبر شیعی از جمله " احقاق الحقیق " ، و " مجالس المسوء منین " است و بصفتها ملایان سی هندوا مرجه بگیرشانه مغول در زیر ضربه های تازیانه کشته شد . ۱۱ - صفحه ۱۵۶

برخی از این منابع ترجمه شده نیز خود در اصل ارزش‌چندانی ندارند که به عنوان پایه‌ای استوار برای استناد تکیه‌گاهی در بحث بتوان ازشان استعملت جست . نمونه "گروه‌اخیر، کتاب‌کم‌ماهی، و در نظر برخی غرض‌الود، گوستاو لوپن فرانسوی است که به پارسی نیز برگردانده شده – تحت عنوان "تمدن اسلام و عرب" – و خمینی از آن بهره‌برگرفته (۱۲) – البته بدون آن که ذکر به میان آورده‌آیا ترجمه عربی اش را مورد استفاده قرارداده و باترجمه فارسی اش را !! (امانت را : خمینی ، دریک مورد، چون می‌کوشد برگتاب

"تمدن اسلام و عرب" استناد جوید (۱۴) آن را چنین ارزیابی می‌کند :

"..... خوست دست کم کتاب گوستا ولوپون و کتاب تاریخ تمدن اسلام را بینید با آن که در آن کتاب هانیز از تمدن اسلام حبری نیست مگر به قدر فهم مصنف آن ها که خیلی ناقص تراز آن است که تمدن اسلام را بفهمند آن ها و مانند آن ها از تمدن اسلام طاق‌های نقاشی و ظروف چینی و سماهای مرتفع و پرده‌های قیمتی را فقط می‌فهمند با آن که این ها و مدها مانند این ها در تمدن اسلام جزو حساب نمی‌آید" .

فصل سوم

نحوه بیان کتاب، (بحثی در شکل و قالب)

آنان که با نوشته‌های پارسی روزگاران نو، حتی در حدّش را داده – و گاه بیرون از آندازه ماده – روزنامه‌نگارانه، و "الزاما" ساده پارسی، سروکار داشته باشند و نثرهای "مردمی شده" بعد از انقلاب متوجه وطنمان را خوانده، از خواندن کتاب "کشف اسرار" به شکفتی نام دجارت و گرفتار می‌آیند که چگونه قلم مردمی که داعیه‌داری عظیم در دنیا دارد، به گفته "خودش" "علمیات" است و برای دخول به جهان سیاست نیز خویشتن را سزاوار می‌بیند و در آن طریق گام سرداشتن آغاز می‌دهد، بدینسان است و ناتوان و نارسا و تاشیوا می‌تواند بود – ولیکه هست.

نشرکتاب موردنخن، چه از نظر انتخاب و گزینش واژه‌ها و جدا زدیدترکیب عبارتها و جمله‌ها و خلاصه‌ای لحاظ آنچه خداوندان ادب پارسی فضاحت و بلاغت کلمه و کلامش می‌نمایند، در هاین ترین ممتاز است و تمنه‌اش در آثار چاپی پنهان / ثبت سال اخیر، تا آنچه که این بند بدان مسترسی داشته، بسیار آنکه است، بسیار آنکه.

سیدروح الله خمینی، کاملاً از لغت فارسی بیگانه است و از این روی، گاه، ازوی سخنانی سرمی زندگه با هیچ معیاری و هنجاری سازگار نمی‌افتد؛ هنگامی که می‌خواهد، برای اثبات آراء جزمی خود، توجیه‌آن را کند که چرا در اسلام از گندم وجو زکوه اخذ می‌باشد و باز برینج نه، شرح مشبی می‌پیرا من زحمتهای طاقت فرسای ورتعهای کمرشکن برنجکاران می‌دهد و بعد، به تاگهان، لغتشناس می‌شود می‌نویسد (۱)؛ "... لغت برنج (به رینج) بوده، یعنی با یاد برینج وزحمت تهیه شود...." ، بالطبع !!

گاه واژه‌هارا بدون توجه، حتی به معنای عربی آنها، بسیار نامه جای به کار می‌گیرد و ازین نعم درستی و صحت به کار گرفت را ندارد. فی المثل "حکومت" را به جای "حاکم" استعمال می‌کند و می‌نویسد (۲)؛ "... مثلاً دولت برای شهرستان تهران یک حکومت (بخوانید: حاکم) معین کرده بام و شنا ن معین یکی آمداده، کرد که من همان حکومت (با زخوانید: حاکم) هست و شما باشد تحقیق فرمان من باشید...." .

وازه "زمام داری" را برای "وکالت مجلس" به کار می گیرد و می نویسد (۲) :
"شما می دانید و ما هم می دانیم مدرس بک ملای دیندار بود چندی من
دوره زمام داری مجلس را داشت"

وازه "ساختگی" "نراکت" را، که بنا بر قیاسی نادرست از واژه، "نراک"
پارسی، به صورت مصدر عربی جعل کرده اند و از روزگار رصفویان، نزد آنان که
آشنا به نراک کاریهای زبان پارسی نبوده اند، باب شده است، آسوده به کار
می برد (۴).

وازه های اروپائی را در نوشته خود می آورد، مثل واژه، "کسوران"
فرانسوی، زاوی می نویسد : "دینداران نیز در آین کورآن می دینی خود را
ساختند" و "پروگرام" را به معنای ببرنامه.

گاه نیز کلمه های فرنگی را در غیر موضع لفوت است جیده به کار می گیرد
و، فی المثل، "دکتر" را که، در حقیقت، به معنای "محتجه" است و شخصی
که می توانند در بیکی از عرصه های دانش نظر اجتها دی بدهد، در تداول عام می باشد،
به معنای "پزشک" مورد استفاده قرار می دهد (۶) و می نویسد (۷) :

"... وقتی که تماد دکترها را در جهان اول گشوده از درمان آن ماء یوس
عدند طبیب طالقانی اورا علاج کرد."

دستور زبان پارسی را تحویل داده است و آنچه را از آین فن می دانند در حدّ
آموزش سعای آن از راه گفتگو با پارسی زبانان است و فراگرفتن از طریق
محاوره، ساده و، غالباً عوامانه، از همین روست که سید روح الله خمینی،
به کرات، به جای ضمیر اول شخص جمع، "شما"، "شماها" به کار می برد، (۸)
و در جای ضمیر اول شخص جمع، "ما"، "ماها" را می نشاند (۹).

در بسیاری از مواقع، هم "بک" را می آورده ام "یا نکره یا واحد" را
و، فی المثل، می نویسد (۱۰) : "این سخن خرد یک سخن گفته که"
دامنه، نا آگاهی خمینی از دستور زبان پارسی بدانجا می کشده، با
هم کراحت در سمعی که برای ما پارسی زبانان دارد، وی برای عدد بیش از یک،
معدود را جمع می بنددو، به عنوان شاهد مثال، می نویسد (۱۱) : "... هزاران

۳ - صفحه ۲۲۴ ۴ - صفحه ۲۲۱ ۵ - صفحه ۲۲۱ و ۲۲۲ ۶ - صفحه ۲۱۴ و ۳۲۲ ۷ - صفحه ۲۸۱ و ۲۸۲

۷ - صفحه ۲۸۱ ۸ - فی المثل، صفحه های ۱۰۳، ۲۲۲ و ۲۶۵ ۹ - صفحه ۳۰۸

۱۰ - صفحه ۲۲۴ ۱۱ - صفحه ۲۶۶

احادیث از پیغمبر اسلام و پیشوایان دین رسیده ... و پا (۱۲) هزار آن اشخاص دیگر نقل کردند... و پا (۱۲) صدھا خبرهای درست موافق با عقل دیدند.... (۱۴).

جمع بستن کلمه‌های غیرتازی به "ات" تزدا و به فوریافت می‌شود و حتی واژه‌های لاتینی، مثل "تلگراف" را به "تلگرافات" جمع می‌بندد (۱۵). به کارگرفت نادرست حروف اضافه از دیگر خصیمه‌های نثرنا پخته و نازیبای سیدروح اللهمینی است. وی می‌نویسد (۱۶): ... کتابه ای دینی بسیاری در زمین مانده و کسی اقدام به طبع آنها نمی‌کند...، در حالی که با پدیدمی نوشت "... کتابهای دینی بسیاری نیز مانده...". درجای دیگرمی نویسد (۱۷):

"اما قسم دوم از جنگ اسلامی که به نام دفاع اسم برده شده و آن جنگیدن برای حفظ استقلال کشور و دفاع از اجانب است.... و.... بر تمام افراد توده واجب است به حکم اسلام از کشور اسلامی محافظت کنند...."

و، در این رهگذر، مقصودی از "دفاع از اجانب"، با عنایت به عبارت اخیر، دقیقاً، "دفاع در برابر اجاتب" است! بازمی نویسد (۱۸):

".... امامت یک امر ساده، با اساسی نیست که در صدر اسلام از آن ساكت بودند...."

و هدفش آن که بگوید: ".... امامت امری ساده، با اساسی (۱) نیست که در صدر اسلام در برابر اش ساكت بوده باشد!" درجای ذیگری می‌نویسد (۱۹)

"اینک ما قبل از جواب اساسی از این پرسش خود را نیازمندی دانیم"

وی خواسته است گفت "قبل از جواب گفتن اساسی بد این پرسش"! ضمایر زبان شیرین پا را سی راست کودکانه و بسیار نادرست به کار

۱۲ - صفحه ۳۲۸ ۱۳ - صفحه ۳۲۹ ۱۴ - معین، دکتر محمد، "مفرد و جمع" ، (طرح دستور زبان فارسی - ۱)، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۲۰ (جلب چهارم)، صفحه ۲۲۷ به بعد ۱۵ - صفحه ۳۲۲ ۱۶ - صفحه ۳۲۳ ۱۷ - صفحه ۲۳۰ ۱۸ - صفحه ۱۴۰ ۱۹ - صفحه ۱۰۵ .

می برد. به این جمله از کتاب عنا پست فرمائید (۲۵) :

".... در اینجا یک چیزی هست و آن این است که بعضی از اخبار بین و محدثین شیعه و سنتی که گفتارشان پیش داشتمدان و ملماً مورد اعتقاد نیست گوی ظاهر بعضی اخبار را خورده و چنین زای بی اظهار کرده، ولی داشتمدان و ملماً اورا رد کردد" اولاً، عبارت منقول در بالا نمونه دیگری به دست می دهد از باهم آوردن "یک" و "یا" نکره ها وحدت "و ثانیا" "ضمیر" او، که ممیر سو شخص مفرد را اشخاص است، در اینجا بجای "آنها" و یا "آن" نهاده شده است که خاص بسیحان است.

به هنگام بحثی، می تویسد (۲۶) :

".... شما عدا" واژروی دشمنی و ما جراحتی یانداسته از روی بی دانشی و بی خردی یک چنین دروغ روشنی را ... به ملاها می بندی ".

و آنکارا است که مطابقت فاعل جمع "شما" - دوم شخص جمع - را با فعل "می بندی" - صیغه دوم شخص مفرد - ضرور نماید، است!! حذف فعل را به هر تحویل می خواسته و نهیدان روال که می بایسته، در نوشته خوبیشن معمول داشته است. یک نمونه اش در زیر می آید (۲۷) :

".... و ما پس از این اسم بعضی از آن هارا می سریم تا با به معلومات این بی خردان روشن و هیچ گاه ها از گلیم خود بیرون نکنند".

که درست آن می بوده است تا جمله را چنین بهایا بان برداش ".... تا پایه" معلومات این بی خردان روشن شود و هیچ گاه "...." ناشناختی خمینی با ادب گرانقدر بارسی و بی خبریش از نکته های نهفته در پس برده کلمه ها و آهنگ واژه ها دست به دست بی اطلاعیش از دستور زبان فارسی می دهد و تنها عبارت پردازیها ای غریب و شگفت آور را موجب می افتد، که نقل اشعار دلکش پارسی را نیز به صورتی خنده آور در می آورد.

وی شعر دل او بخواجه، مارا که حکیمانه می خواند (۲۲)؛

"با مدعی مگوئید اسرا رعشق وستی تا بخبر بمیردد در در خود پرستی"
به بی ادبی مسخ می کنندواز قماش رطب و باس هاشی درمی آورده که خود بهم
می بافت و کلمه هاشی که ریشه می کرد - و مداهنه کران بی فرهنگ دور و سرش
"شعر" می نامیدند - و چنین نقل می کند (۲۴)؛

"با مدعی مگوئید اسرا رعشق وستی بگذارت ابمیردد رعین خود پرستی"
خوبی، چون به گفته، خود خواجه " لطف طبع و سخن گفتن دری (۲۵) را فاقد
است چنین نارواشی را به شعر فاخر جا حفظ روا می دارد. عنایت شود که در مصرع
دوم خواجه، آنچه واجد اهمیت است و ببر رویش نا، کیدمی رود" بی خبر مردن"
مدعی است، بخبر بیش از اسرا رعشق و رازهای مسنتی - که بهش گفته شده است
و نخواهد دوینیا یاد شد - و در مصرع مسخ شده و ساختگی ملا، که ناتوان از درک
نکته های ظریف ولطافتهای طبع است، صرف مردن، در مصرع معقول خوبی
تکیه خنک و خالی و بی احساس و بی عاطفت روی " بگذارت ابمیردد" نهاده
می شود و جای نکته رندانه خواج را می کیرد - با می خواهد گرفت - درست به
همان شیخ که خوبی، به روزگار امام رت و " ولایت مطلقه " اش، بی وقفه،
دم از شیستی و مرگ می زندو، بلانقطلاع، تلخکامی و سیاهی و تباہی را برای
ملت مایه ارمغان می آورد.

بگذریم و به دیگر سخن بگوئیم: برای خواجه ما " بخبر مردن" - و نه مردن
بحث و سیط - جزا و سزای مدعی است (چون در نظر بلهند عارفانها و، که بسر
همه عالم هستی از بالای با م آسمان هافرو می نگرد، مرگ همه راست و نه
بايان کار) و برای فقیه قشری موضوع سخن ما، " مردن " - ترس از مرگ و
ترساندن از مرگ و، " بین تفاوت راه از کجاست نایه کجا " !

۲۲ - بتا برروایت نسخه تصحیح شده دیوان خواجه ارسوی علامه محمد قزوینی و
دکتر قاسم غنی که اگر معتبرترین نسخه و سهترین تصحیح سپاهد، بهیقی مکی از
چند تصحیح سرجته و قابل استناد است و جان مشهور و معروف که نیاز به معرفی
نمی دارد. ۲۴ - صفحه ۱۶۸ ۲۵ - خواجه، ما می فرماید: " ز شعر دل کش
حافظ کسی سود آگاه .. که لطف طبع و سخن گفتن دری داند" وایس نیز
به روایت دیوان تصحیح شده ارسوی علامه محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی
است .

بدهی این بند، در هم ریختن گستاخانه، بیت خواجه‌نا خود آگاه رخ نموده است لکن، به بیان روانشناسانه، مجلشی است از روانی رنجور و مظهری است شخصیتی نیستی خواه و هستی سوزرا.

تا این جای سخن از مفاہیم متدرج در بیت خواجه بود عدماً مکان دریافت آن‌ها از سوی سید روح الله خمینی، اما از دیدگاه زبانی ادبی و دقائیق معانی بیانی نیز بیت مجعل عینی جای قال و قلیل بسیار دارد و مستحق انتقاد فراوان است و مابهای پیش بسته‌ایم که بگوییم: در بیت ساختگی خمینی، مصرع اول (که از آن شخص شیخی خواجه ماست) فعل، نهی جمع است - "مگوئید" - و در مصرع دوم (که خمینی اش به هم‌رسیده است) (فعل، امر مفرد) "بگذار" ۱۱ و این وفقی با قوانین فحاحت و قوانین دیبلاغت تدارد و تنها با سیک تندر زولیده "کتاب کشف اسرار" می‌خواند. در این جای نیز خمینی، به مانند دیگر موادی که ذکر شان رفت، قوانین مربوط به مفرد و جمع را در هم ریخته است. عبارتهای به هم ریخته‌ونا مفهوم و گنگ در سراسر کتاب به فوریات می‌شود ما، نمونه‌را، چندتاشی می‌آوریم:

در بیک جای خمینی می‌نویسد (۲۶):

"الله اگر دستور دینی همیں طور پاشد که نهایا از بیش خود را نیم
بدین نسبت دادیدیک کشور کوچک که همچ این قانون یک شهر را هم
نمی‌تواند اداره کند لکن ممکنست ما هم بگوئیم قانون مالی
انگلستان عبارت از اینست که صد پنج از گوستندها بکیرند و بدنهند
کشیش‌ها مصرف کنند و با چنین قانون مالی نمی‌توان اداره مملکت
را چرخاند ولی این را از مانعی بذیرند و ما بجز این که گفتیم
نمی‌گوئیم کار درست نمی‌شود شما از قانون مالی اسلام
همچ اطلاعی ندارید چنانچه می‌بینیم" (۲۷).

در جانی دیگر قلم را چنین رها می‌سازد (۲۸):

"اروپاییان از سال هائی بس طولانی (۱) این نکته را دریافتند
که سانگوذ روحانیت و قوت علاقه، بینداران بهدین معکن نیست
به آسانی بتوانند استعمال رممالک اسلامی کنند.... و چنین
تشخیص دادند که ریشه علاوه‌مندی توده‌بدهیان تبلیغات روحانییم

۲۶ - صفحه ۲۶۲ - در این نقل قول هائی که بیش ازین آمد و باید از این خواهد آمد، ما همواره مین عبارات و جمله‌های خمینی را بدون کم و کاست و حتی بدون اصلاح و یک دست کردن رسم الخط آورده‌ایم. ۲۸ - صفحه ۳۲۱ - ۳۲۰

اسلام است و با علاقمندی شوده بیرون حانیت معکن نیست علاقه
ب دینداری را از آن ها گرفت ... ناجار باتمام قوی و تدبیرات
عملی که مخصوص به خود آن هاست بادست خود ایرانیان مشغول به
انجام این وظیفه حتمیه شدند که هرچه زودتر قتوه، روحانیت را از
بین ببرند ... آن کس که باتمام مقام آن ها همراه شد
دیکتاتوری بیهودش [۱] رضاخان بود و بین ازا و نیز آنمردانه
اتاترک بود که نقشه های آن ها را به طور احسار و سریزه عملی
کردند و مردم را از طرفی با تبلیغات و کار کاتورهای روزنامه ها
واز طرفی با فنا رهای سخت به روحانیین و خفه کردن آن هارا در
تمام کشور را از طرفی شایع کردن اسباب عشرت و ساز و توار و سرگرم
کردن مردم را به کشف حجاب و کلاه لگنی و مجالس سینما و تئاتر و
وبال و آن چیزها که می دانید و گول زدن آن ها به این که این گونه
با رسماً تمدن و تعالی کشور است و دینداران مانع از آن هستند
پس آنها مانع از ترقیات کشور را سام زندگی هستند.

این عبارت نیز شایان عنایت است (۲۹) :

"این جا ما مقاله دوم را نیز ختم می کنیم و امیدواریم که
خوانندگان محترم از روی انصاف نظر کنندتا معلوم شود
ما جراحتی این بی خردان و ما با کمال اختصار این معاله را
ختم کردیم."

این چند سطر را نیز نقل کردن ارزشمند است (۳۰) :

"... آنچه سیان ثواب کسانی را می کند که اطاعت خدا و بیغمیر
را کردن و میگوید آن ها باید غیر از شهیدان هستند و منافات
شده اند که آن ها در منزل ثواب با پیغمبران و شهیدان باشد و لی
از برای ایمان مقامات معنویه و روحیه باشد که آن ها در حواب هم
ندیده و نخواهند دید (۱) و بیغمیران بنعمتهاشی که به مردم
می دهد نظر ندارند و آن بنعمتها را به هیچ نوعی شمرند (۱)
بلکه در همین دنیا که منزل ثواب و رسید با آن مقامات معنویه
به حسب حقیقت نیست نیز این سخن جریان دارد فرعونیان و
فرعون با آن که سلطنت ها و مالکی داشتند که مسوی آنرا

[کدام را؟] نداشت ولی نزد موسی از کمالات روحیه چیزهای بود که بملکت فرعون امتنان داشت و فرمودیان و فرمون ازان لذائی که موسی با آن دلخوشی داشت در خواب همنی دیدند" (۲۱).

در هنگام بحث پیرامون نکته‌ای می‌نویسد (۲۲):

"خوانندگان محترم پارسی زبان ما و جوانان تحصیل کرده‌اند دوست ما و روشنفکران دانشراها و دانشکده‌ها و دبیرستان‌های ما تا اینجا که گفتار ایمان و باش های ما را دیدند به خوبی دریافتند پایه معلومات اینان و درجهٔ تقوی و درستی و دلسوزی و خدا پرستی آن‌ها را در دنبال گفتاریکم نهایت از پیش خود را شنیده و با اسم بهائی‌های دین‌داران نسبت داده در صورتی که این‌ها که اومی گویده‌هیچ یک مربوط به دین داران نیست و جوابهای کافی دین‌داران از این پرسش‌های درهم‌وبرهم که با دلی و اضطراب و سوّه نیت پرسش شده دارند متلا" می‌گوید ..."

ما ز در مقولتی دیگر قلم می‌فرماید (۲۳):

"..... حکم عقل براین است که جایزیست رجوع کردن به سر کسی مگر آن که راه روشی عقل پیدا کنند برای جایزیودن ما می‌گوئیم خدای مالم دینی را که عزیز‌ترین سرماهی" بعثت انسانی است و با پیروی آن مابا بداس زندگانی و عیش این جهان و آن‌ها را پایدار کنیم والسته چنین چیزی مورد اهمیت است هم در نظر خدا و هم در نظر همه خردمندان عقل ما می‌گوید تاراه روشی پیدا کنیم برای پذیرفتن مسائل آن از کسی روا نیست ساً و رجوع کنیم و راه روش آنست که یادلیل عقل بگوید رجوع مانع تداردیا دلیل نقل و حکم خدادار کار نشد"

درختام نقل نمونه‌های از عبارتهاي گنج و نارسا و میهم کتاب "کشف اسرار" ذکر کراین نمونه را نیز به خودا جازت می‌دهیم (۲۴):

".... من می‌گویم اگر کسی بشت کوه قاف هم می‌خواست بـ

۲۱ - سیهوده نیست که پس از مرگ حمینی، بسیار کم سواد و بی فرهنگش، در کوشش برای تعطیم بدر، در تماهی از "مجلس شورای اسلامی" خواستار می‌شود که آن "مجلس‌هیئتی را مامه موردا رد تا نه و بیل کند و معین سازد، سید روح‌الله حمینی در آن شفته‌گفته‌ها و شوریده نوشته‌ها یش جه می‌خواسته است گفت و چه می‌خواسته است

نوشت ۱ ۳۲ - صفحه ۱۰۰ ۳۲ - صفحه ۱۹۷ ۱۹۹۰ - مفعه ۳۴

۲۵ - صفحه ۱۳۴ تا ۱۲۶

کتابی ستوییدار این کتابچه تزدیک تربه حقیقت مینوشت زیرا
عقل خدادادخود را اینقدر بایمال شهوت و خودخواهی نمی کرد بد
همین اصل عدم جواز رابه فطرت خود بنت کوهی ها هم می فهمند و
عمل می کنند...."

جمله‌های بسیار دور و دراز نوع عبارت‌های خارق العاده مطول، در بسیاری
از صفحه‌های کتاب، دیده می شوند و چشم را می آزارند و ذهن را می فرسانند و
نفس خواسته را به شماره می اندازند. نقل حتی یک نمونه از آن ها نیز ملال آور
است و می شمرد، بدین جهت، مابه خوبیشتن رخصت آن را نمی توانیم داد و نه تنها
اکتفای بدین می کنیم که بگوییم در بیک مورد (۲۵) یک جمله، و تنها یک جمله،
دو صفحه، از کتاب را اشغال کرده است!!

اگر بر آن باشیم تا داوری کلی بپردازیم نحوه "بیان کتاب و میزان
گویاشی و رسانی تشریش بگذیم، با یادمان بیان را کوکا نه خواند و نشیر را
عامیانه. شاید ذکر چند نمونه ای از میان عبارتها و جمله‌ها، منتظر ما را وافی
باشد و آنچه را می خواهیم گفت نیک برساند:

در بسیاری از جمله‌های اعلیای گوناگون، می ترتیب و به هم ربط نهاده،
نادرست و می منطق، حای یک دیگر را می گیرد، در هم می خلند و در هم می دوند.
شاهدرا، به این جمله اتفاقات فرمائید (۲۶):

".... ازاو [ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل] نقل شده
که این کتاب را [کتاب "مسند" راجح از هفت مذهب و بنجا هزار حدیث
ریا دتران تھاب کردم و محمد الله از این کتاب از نوزده طریق
حدیث منزلت را نقل کردند.

در سطور بالا، فاعل جمله ".... این کتاب را انتخاب کردم" امام
حنبل (۲۷) است و جمله‌ای که پس از آن می آید نظر "امام" خمینی!
در گفتگو پیرا مون "اولو الامر" می نویسد (۲۸):

".... اولو الامر مائندرخان و مصطفی کمال و دیگر سلاطین ..."
که از بیکار بردوازه "دیگر" چنین مستفادمی شود که خمینی "مصطفی کمال
آتا تورک" را نیز از زمرة "سلاطین و بادشاها" نمی دانسته است و این امری با
نا آگاهی سیاسی وی را می رساند و یا بیخبریش را از معانی واژه‌های پارسی
دری - و فرض دوم قوی ترمی ننماید.

۲۵ - صفحه ۱۳۴ تا ۱۳۶ ۳۶ - صفحه ۱۴۷ ۳۷ - بنیانگذار و پیشوای یکی از
مذاهب جهانگران اهل سنت و جماعت. ۲۸ - صفحه ۲۸۴

در نزدیکی های پایان کتاب، و شاید برای گوته ای حسن ختم، روی به گروهی می کندویی نویسد (۲۹) :

" در بیان سخن از نویسنده کتابها باروزنامه ها تقاضا می شود که مندرجات این کتاب را ... نظر کنند ."

از خواندن این "تقاضا" انسانی به تحریر دچار می آید که اگر "نویسنده کتابها" به مندرجات "کشف اسرار" نظر کرددند، آبادیگر "نویسنده کتاب روزنامه ها" را از این کار نمی کارند ؟ واژه "یا" که در آن میانه کاشته شده است معناشی جزا این نمی تواند داده که به ضرس قاطع منظور نظرسیستد روح الله خمینی نمی بوده است و ناشناختیش با ابزارهای دقیق زبان شمرین فارسی این دستگل را به آب داده .

گاه در، به گفته خودش، بحث "علم" به قلمبه گوشی و مغلق نویسی دست می آزد و چون از میانه سخن، کار را به انجام نمی تواند رسانید، با اهانت به مخاطبان، مطلب را در زمین گیرد و سهل است، از مخاطبات بستانکار نیز می شود. نمونه ای از این ترفند را در زیر منتقل می کنیم (۴۰) :

" ... و این اشکال ... به استجابت دعاها و پذیرفتن توبه که هر یک از واعحات تمام آئین ها و قرآن همه آنها را ذکر کرده است شده و حمله کلام آن که این امور مستلزم بدان است و آن منافی مقام خدا است و حاج جواب آنست که تصمیم ازلی پذیرفتن غافل و دعا و توبه است پس تغییر نمی کند تصمیم و چون این سختی است علمی ناپایه های فراوان که ازانگاره فهم بیشتر مردم بیرون است ما به تفصیل آن نمی برد ازیم و جواب سخن این را ساختن عا میانه مثل خود آنها می دهیم و گرنه بیشتر این بحث ها تحلیل علمی دقیق دارد که دست این کودک بسخردار آن کوه است ."

گمان می رود که خواننده را از این "بافت" نصیبی و فایدتی بوده است، و تواند بودن خود نویسنده، با همه تلاش و جهدش، از چنبره آن بیرون توانستی آمد.

در مواردی سیار متون تازی را به عنوان مستند و بآشناه مثال آورده است و، سهی، (بدانسان که در نقل قول اخیر خود خواسته ای ازانگاره

فهم بیشتر مردم بیرون "ساده) به ترجمه آن بدهیارسی پرداخته است . این ترجمه‌ها ، اغلب ، نا مفهوم ، گنگ و بی سروته است و نمونه‌ها بیش موقور . مثالی می‌آوریم : ترجمه پارسی یکی خطبه‌های امیرالمومنین علی بن ابیطالب (ع) به قلم سیدروح الله خمینی ، چنین است (۴۱) :

" يعني چون بیغمیر حلست کرد برگشتن دوستی سعیت در گرفتست آن هارا راه‌های هلاکت و اعتماد کردند بنا اهلان و صله غیر رسم کردند و از رشته که خدابه مودت آن امر کرده بود رو بروگردانند و منتقل کردند بنا ، را اساس بهم پیوند خود دوستی کردند به غیر موضعش که معدن تمام خطاهای و درهای هرگمراهی بودند با سرعت تمام در سرگردانی فرورفتند و غفلت تمودند در حال مستی سر طریقه آل فرعون با این ها کسانی بودند که بدبنا پیوسته شده و رکون و اعتماد کردند باید این از دین نموده و می‌بینست کردند . حق را بگوئیم ، خواننده پارسی زبانی که ازین ویژگی زبان عربی را نمی‌داند ، از فراست خود متن عربی بیشتر نصیب و فاید می‌برد تا از خواندن متن ، به اصطلاح "فارسی" "سیدروح الله خمینی" !!

در ترجمه بخش اخیر آید "سوره توبه" ، که "... ان الله هو التواب الرحيم" باشد ، صبغه مبالغه "تواپ" را ، فارغ از دقاچق زبان پارسی و بی اعتماد تفاوت‌ها بین بالف عرب ، به "زیاد توبه قبول کن" برگردانده است (۴۲) که به گفته ادیبان غرایت استعمال دارد و هم ، شاید ، کراحت در سمع - اگر ، از سینا ، آن را ندادست نیانگاریم .

اینکه فصل مربوط به تحویله بیان کتاب و نکل نوشتن آن را ، آرام آرام ، بدهیاران می‌بریم ، بدک نمی‌نماید که داوری کلی درباره این مطلب و نیز روال نویسنده سیدروح الله خمینی بکثیر و حامل بررسی های مان را ، ناین جا به عرض بر می‌نماییم : محتوى و مسائل معقول را چون ، " فعلان" ، به کناری نهیم و نوشته " خمینی راصفا " و " صرفنا " از لحاظ شکل و از دید ادب و زبان و زیان محلی پارسی دری داری کنیم و آن را بآن نوشته‌های بعدی وی ، به مقایسه گذاشیم ، آسوده ولی مطمئن به این نتیجه می‌رسیم که سیدروح الله خمینی درینجا سال آخر عمر در ازش ، نه تنها پیشرفتی در بلاغت و فضاحت گفتار نداشت ، سهل است ، به قهقرا نیز دو بدء است و " کشف اسرار " ، با همه فتوروستی و نارسائی و ناتوانی و زشتی بیانش ، در بیشتر مواقع سری و

گردنی از توشه‌های سعدی وی سرتراست و بالاتر، گواه مساوی مدعای متن
پاره‌ای شوشه‌ها وفتا وی مسلم المدور خمینی است که به روزگار "امامت" وی
در روزنامه‌های تحت "ولایت" و "مارتش" - همچون "اطلاعات" و "کیهان" -
کلیش و چاپ شده است و به ویژه، متن چند "نظم" است و بی مایه و بمهما طلاق،
تعلیدی‌اش - که عوا میرای نظمهاشی از آن گونه مفتی به کارمی گیرند نه
موافق با موازین ادب و مبانی حرمت قلم و نوشته - وجود ارادکدای متن‌ون
وجب شرمساری جوگه، ملایان شود. سیدروح‌الله‌خمینی، در این پنج دهه، نه
تنها نتوانست درسا تروگویان تربیان مقنود کند، که در تحوه "بیان و شکل نگارش
به عقب نیز رفته است. جمله‌ها و عبارات "کشف اسرار" رشت و سخیف است وست
ولی آثار بعدی وی، به‌شکل دردآوری، از آن جمله‌ها و عبارتها نیز بدتر است.
دشنام و ناسازگوشی مکانی بین عظیم درس اسرکتاب "کشف اسرار"
دارد و اغراق تبا پدیده است اگر گفته‌ای که مفعه‌ای از این کتاب خالی از این
امروزه‌اری از این "صنعت" نیست و همه مباحث و مقالاتش به‌این "زیسور"
آراسته‌اند!! جب‌دان فلم و مرحبا آن صاحب فلم !!

بیش از ذکر نمونه‌هایی از ناسازهای بسیاری که نشانه "کشف اسرار" را
آذین بسته‌اندو ترصیع داده‌اند، خالی از فایده تخواهد بود، هر آینه
تجیهی و تعلیلی از کار ناسازگوشی خمینی به دست دهیم:
سیدروح‌الله‌خمینی قشری است تدبی و بسیار بسیار شدید، با عصی کنم و
بسیار بسیار کم، که، لاجرم، در مصاف حرب و در آوردگاه احتجاج - جون همه
نکیه‌اش و همه تکیه وجودش بر می‌شود و پنداش‌های تعلیب یافته‌است
واز این لک سخت به سیرون نمی‌تواند نگریست و نمی‌تواند آمد. برای تسلی
خوبیش، دست توسل به حربه، دشنام می‌آزد و به جای حجت‌آوری استوار و تکیه
بر خود کارساز، با بهره‌گیری از ناساز و اتکام می‌کشد، ضعف خوبیش را، در
پس ضعیف‌حلوه‌دادن هم‌ورد، پنهان نگاه دارد - و این شگرده‌همه جزئی -
اندیشان روزگار بوده است، و اگر جزمی اندیشی در نگارد، خواهد بود.
خدمینی اگر در عرصه، اندیشه و اندیشیدن آزادی‌سی و مندمردی می‌بود، بایرانی
متن و مبنای عقلی مستحکم، نیازی به این همه ناسازگوشی نمی‌داشت و اگر
بیم و ترس بروجودش مستولی نمی‌بود، راه درست آن می‌بودش که، سخست،
حریف را و نیرو و توان حریف را مستجدوا و زیاسی کند، بدحق، بستاید، هرچا
ستودنی بود و، می‌سی، بدستیزیا حریفی نیرو و مندو بر توان کمر مردی برمیان
ستند و مردانه بستاید، فروکوفتن حریف ناتوان که هنری نیست مردان را. در

خمینی این خصیصه روانی کوییدن ناتوانان و، به اصطلاح متداول، "ضعیف کشی" ، که خود جلوه‌ای از ترس و بیم درونی است، نه در بالهای نوشت "کشف اسرار" ، که در همه حالات بعدی وی نیز آنکارا است و چشمگیر، نمونه‌های این دیگرگون شدن موقع او فراوان است و ماستده‌می کنیم به ذکر چند موردی از آن:

– تا محمد رضا شاه پهلوی بر او بیکه، قدرت تکیه زده بود، خطاب خمینی به وی از "اعلیحضرت ... " کمترین آمدویی چون در کنایش دهنداشتن شد و این ناتوانی بر خمینی مسلم، دیگر خمینی خویشتن را مکلف، حتی اخلاقاً ، به رعایت حداقل ادب و آداب روزگار هم نکرد.

– در داستان اشغال تا بخرا داده، سفارت آمریکا در تهران و گروگانگیری آمریکا شیان، تا آمریکا داده و ناتوانی نشان می داد خمینی ارجوزه می خواند ولیک همان لحظه که رئیس جمهوری جدیدی باشد به "کاخ سفید" نهاده و اندک گردی و خاکی کرد خمینی، شتابان، تمام منافع ملی ایران را فدای حفظ موقع وصیانت مقام خویش کرد و به انتقاد "توافتانه" ننگین العزیز ره رفاداد.

– در جنگ احمقانه و ایران‌سوز با عراق، تادست بالا را داشت تصوره می کشید که اگر جنگ بیست سال هم دوام آورد، وی خواهد گشید. البته، به هزینه سنگین انسانی و مالی ملت نگون اقبال ایران –، باد در غیب بریاست می انداخت که "ما مرد جنگیم" و عراقیان مسلمان را کافرمی خواندومی گفت "ملح میان اسلام و کفر معنی ندارد" ، اما چون هوا را پس دید "جا مژه" معروف راس کشید و تمام رویداد غم انگیز را ناشی از خواست و مشیت خدا وندی اعلام کرد و ضعف خویشتن را در پس پرده و پشت بهانه اراده الهی مستور ساخت (۴۲).

۴۲ – این ترس شخصیتی او، بعدها، وقتی به زخم خود، به "ولایت" و رهبری روحانی و سیاسی رسید و در واقع، به امامت استبدادی و حکومت مطلقه دست یافته مستمراً در همه حرکات و سکنانش هویت‌آمی بود که از آن "مردم عادی" به "لحجوع سودن" و "عنیده‌بودن" وی تعمیر می کنند و ناگاهانه، این لجاج و عناد را حمل بر توانشی صاحب می دارند، در حالی که لجاج، در آخرين تحليل، مورثی است از ترس و واهمه: لجاج چیست؟ لجاجیای فتا ری در تصمیمی است که شخص گرفته و با وجود تادرستی اش تصمیم گیرنده در شرط مصراست و میرم. این اصرار را بر این از جیست؟ بهین از ترس است، ترس از خود، ترس از باختن قدرت، ترس از باختن مرید قشری انسان نیز و مندوخدا وند شخصیتی سالم، به هنگامی که تصمیمی گرفت و، سپس، نادرستی آن تصمیم به اشیات رسید، به رهبری خود، از تصمیم نادرست خوبش بازمی گردد و طریق عقل را می سپرد.

←

اینک جای آن است که بازگردیم به وفور دشنامها در منش "کشف اسرار" ،
به سیلان دشنامها :

جز مریدان قشری و تابعان سرسپرده ، احدی از تازیانه دشنا مخمینی در
اما ن نیست ، حتی خلای راشدین و پیاران و خویشاں و جاشیان پیا میرا سلام .
خمینی عمرین الخطاب را " یاوه سرا " می خواندوکلامش را " یاوه " می
نماد (۴۴) ، عمری که جاشیش و خلیفه دوام پیا میرمی بود ، عمری که رسولش
به " فاروق " (۴۵) ملقب ساخته بود و دخترش را به همسری ستاده ، عمری که از
صحابه پیا میرخدای بودواز " عشره " مبشره " (۴۶) ، مدبر مردی و هوشمتد مردی که
زا هدایت خدمتها و افراد سیارگرانها به اسلام و قوام و گسترش اسلام
در سرزمین های سیرون از جزیره العرب کرد . ما ایرانیان ، محتمل است ، عمر را
متسب حمله به وطنمان و پیرانی ایرانیان به دست جنگاوران تازی بدانیم و
ازین روی ، نه دوستش بداریم ، ولیک هرگاه داوری بدخشدیریم ، ناگزیر ،
بزرگش می شاریم و سیاسی اش می خوانیم که به رشد و عظمت و اعتلای
اسلام نتوخاسته و نوبتا مددی بسیار داده بزندگی شخص خویش نموده ای می بود
اعتقادوایمان والا را ، آیا مسلمانی عمر را ساوه سرا می تواند نماید ؟

در مبحثی دیگر ، سخن عمرین الخطاب ، از سوی سید روح الله مخمینی ، " کفر
آمیز " شناخته می شود (۴۷) و خمینی ، فارغ از هر دغدغه ای ، خلیفه مسلمانان
را به کفرگوشی متهم می سازد ، همان مسلمان معتقد که سیا بر لقب دریافت
کرده ازدهان پیا میرا سلام یا یستی " فاروق " جدا کننده حق از باطلی بود
و ایمان از کفر !!

در بحثی که پیرامون اثبات " امامت " برای علی (ع) واولادش مطرح

→ خمینی در جنگ ابلهانه ای که ایران را بدان کشانید . که ، البته ،
در این حنایت هم ا و وهم آن ستمکاره جبار عراقی ، هردو شریکند . و با خردانه
ادامه اش داد . که با خردی ادامه این ناشی از غنادولجاح و به تعییر سالا ، ترس
خمینی و از خمینی می بود - عنادی و لجاجی آشکار ساخت که محمولی جز تسریس
نمی توانست داشت و نداشت .

۴۴ - صفحه ۱۱۹ ۴۵ - به معنای جدا کننده حق از باطل ۴۶ - دهنان از
اصحاب رسول که پیا میریدیشان مزده رفتن به بیشتر اراده بودواز آن جمله اند:
علی بن ابی طالب (ع) ، ابویکر ، عمر ، عثمان .

ساخته است (۴۸)، نمیک با رو دوبار، بل به دفعات، ابوبکر و عمر را متهم می دارد که در روش حکومت خود بانعکس کتاب قرآن به مخالفت برخاستند. به گونه ای و در لایه لای کلام خوبیش، جانشینان نخستین پیا میرارادر معرض اتهام می آورده ".... در طمع ریاست خود را به دین پیغمبر چسبانده بودند و دسته بندی ها می کردند...." (۴۹) و آنان را کسانی می شناساند که ".... جزیرای دنیا و ریاست با اسلام و قرآن سروکار نداشتند و قرآن را وسیله اجرائی ساخته خود کرده بودند...." (۵۰)

در مقولتی دیگر، خمینی، "شیخین" - یعنی ابوبکر صدیق و عمر فاروق - را این چنین در معرض اتهام ناسزا میزمند (ورد ۵۱): "... مخالفتها با قرآن و بازیچه قراردادن احکام خدا و حلال و حرام کردن از بیش خود و جهل به دستورات خدا و احکام دین" و سپس در تاء کیدمی افزاید: "... و عمر کارها بیش بیش از آنست که گفته شود"!

و چون با "شیخین" چنین برخوردي کند تکلیف دیگر و سوم خلیفه، که هشمان ساده - عنوانی که پیا مبرد و دختر خوبیش را به ذهنی به آزاد و داد و بدهیں سبب "ذوالنورین" می خواستند - از پیش معلوم است. سیدروح الله خمینی، اور اهمیابه بیزیدین معاویده می انگاردو "چاولجی" می خواند (۵۲). خمینی معتمانی را نیز که هموی وهگام او نی سوده اند و همچون او سعی اندیشیده اند به با داشتا می گیرد. شریعت سنگلجی را، که تلاش سیار برای مشان داده جنبه های مشتب و انسانی اسلام کرد. و یا خود می اندیشید که می کند. دریک جای "جا روجنجالی" می خواند (۵۳) و چون این ناسزا را انا مکفی می باید، وی را به "دروغ پردازی و خیانت کاری" منسوب می دارد (۵۴). وی حتی حرمت مردگان را نیز نگاه نمی دارد.

از آنچه گذشت آنکار می افتکد که سیدروح الله خمینی از ناسزا گوشی به مخالفان عقیدتی خود، در هر مقامی و منزلتی باشد و حتی رهبری و امسارات سلمانان و مومنان را اعهد دارد، درین نمی ورزدو، طبیعی، که چنین کسی مخالفان سیاسی خود را چگونه و با چه عنوانا نهائی خطاب خواهد کرد و چه دشامهای همسوی اینسان گسیل خواهد داشت. داشتا م به رضا شاه، در مورد همایی فراوان، در درون کتاب ریخته است و پراکنده و کوچکترینش آن است که وی را همه جا

۴۸ - صفحه ۱۱۴ تا ۱۲۰

۴۹ - صفحه ۱۱۶

۵۰ - همان صفحه

۵۱ - صفحه ۱۱۱ و ۱۱۰

۵۲ - صفحه ۱۰۲

۵۳ - صفحه ۷۷

۵۴ - صفحه ۳۲۲

" رضاخان " می نامد (۵۵) و دریک جای بیز " بیهود " !!! و بک جای هم " قاچاق " (۵۶) . نا مبردش از مصطفی کمال " آتاتورک " ، با به گذار جمهوری ترکیه، سوین ، خت بی پرده است و یکسره وی را " آن مردانه انسان شوی " می خواند !!! (۵۷) .

از هموطنان ارمنی ما باید ناشرت و انتشاری نام می برد که آدمی را بدشگفت می انداد زد که همین شخص به زمانی که برسربر " امامت " تکمیل زده بود، چگونه با پیشوای روحانی آنان را توبه زانومی نشت و گپ می زدوگل می گفت و گل می شنید. به زمانی که می کوشتند، بیا اصطلاح خود، فجایع و بسیارهای نظام عصر را شاهرا بر شمردمی نویسد (۵۸) :

" مدرسه مروی رادر تهران حایگاه مشتی ارامنه

کردند " !

مشتی ارامنه !!! گوئیا ارمنی بودن عیب و عار است و جمع آنان را باید با " مشتی " معین و معلوم ساخت ! شیوه، خدای ناکرده، " مشتی ارادله " ، " مشتی اویاش " ، " مشتی بیکاره " نکته در این است که " مشتی ارامنه " را در چنان زمینه ای آورده است و گنجانده که جنبه قوی تهیینی آن قابل انکار نمی تواند بود؛ هر خواسته ای چون بدین جای می رسود و هشتم مغلوب به فجایع و بسیارهای روزگار رفاقتان - البته از دید سید روح الله خمینی - می شود، از خود، بالطبع، می برسد که در " مدرسه " از چه باید " مشتی " آورده باشد که حرمت و قداست مدرسه را آسوده ساخته و، بر اثرش، بسیاری رفته باشد.

سید روح الله خمینی، به هیچ روی، خالی از " مسومیت " نژاد پرستی و بی اعتنای بر رنگ پوست آدمیان نمی بود. این " رهبر " جهان اسلام - اسلامی که ندای " آنها الموع منون اخوه " سرمی دهد و ملای " آن اکرمکم عند الله اتفیکم " به جهان در می انداد زد و " غلام حبشه و سید قدرشی " تا بک جشم می نگرد - سیاه تحقیر مسونور، آن هم نهیک جای، که در چند جای، از " سیاه " نام می برد و سیاه رنگ بودن پوست را گونه ای نقص و ننگ می شمارد و شناسته سرزنش و ملامت .

خمینی نایگاه است که، اگر نگوئیم اکثریت مسلمانان جهان، دست کم

۵۵ - می المثل، صفحه های ۲۳۲ و ۲۳۱ - صفحه ۲۱۴ و ۲۱۳ - بهترین

۵۶ - صفحه ۳۳۲ - صفحه ۳۳۱ - ۵۷

می توانیم با مرس قاطع گفت که شما راعظیمی و بسیار عظیمی از مسلمانان
رنگین پوست و سیاه پوستند.

در زیر نمونه هاشی از توهین وی را به سیاه پوستان می آوریم و خود
نیک می نمایاند که خمینی چگونه سیاهی پوست را منقصتی می پنداشد:
درباره آنانی که، در پرده، متا، تراز اندیشه ها و تعلیمات وها بیان
هستند می نویسد (۵۹):

"..... ناچار شدند از تقلید کورکورانه و ها سیاه که گروهی نظر
جران عاری از دانش و تمدنند و پیروی مشتی صراحتی
سیاه بی خرد".

گوئیا سیاه پوستی و بی خردی لازم و ملزم بودند!
به هنگام داوری پیرامون و هابیان و پیروان محمد بن عبدالوهاب،
آن را یکسره "..... یک مشت سیاه نجدى عاری از هر دانش و معرفت و علم
و تقوی" به شمار می آورد (۶۰). گوئیا سیاه پوستی و عاری بودن از دانش
و معرفت و علم و تقوی لازم و ملزم بکدیگرند!
در دیگر جای (۶۱) و هابیان را "..... یک مشت سیاه روی نجدى
که خرد و عقل خود را باخته و افسار گشته" اند، به شمار می آورد. گوئیا
سیاه پوستی و خرد و عقل باختن و افسار گشیختن لازم و ملزم بکدیگرند!
آیا اینان داوری یک مسلمان درست و مو من می تواند بود؟ جای
تر دید است و تردید بسیار.

برای کوبیدن حریف، سید روح الله خمینی از هر وسیله ای سیاری
می گیرد و برای وی، به واقع کلمه، "هدف وسیله را تنزیح می کند". عنايت
به این مورد خالی از فايدت، و خالی از لطف، نیست؛ خمینی شرح کتابی،
در کتاب مورد بررسی و تقدما، بسرا مون اهمیت وارج روضه خوانی می دهد (۶۲) و،
از دید خود، مطلب را به کمال می شکافد، اما همین کس، چون به مقایل است
حریف می رود و سر آن دارد که وی را تحقیر کند و تخفیف دهد، صفت "روضه خوان"
را به مانندگری و دشمنی بررسی فرموده کارمی گیرد و
می نویسد (۶۳): "..... این بی خرد چون مدتی روضه خوان بوده این جا هم
بهمیاد آن ایام افتاده" و این در حالی است که به بیان خود وی،
"روضه خوانها" گردانند کان مجالی هستند،

".... کمیه‌نام روپه در بلاد شیعه‌بیانی شود با همه نوافصی که
دارد با زهرجه دستور دینی و اخلاقی است و هرچه انتشار فضائیل و
بخش مکارم اخلاق است در اثر همین مجالس است دین حدا و
قانون های آسمانی که همان مذهب مقدس شیعه است که بیرون از
علی (ع) و مطیعان اولوا لامرند درسا به این مجالس مقدس که
اسمش عزاداری و رسم شنیده دین و احکام خدا است تا کنون بیابوده
و پس از این هم بیان خواهد بود و گرنه جمعیت شیعه در مقابله
جمعیت های دیگر در اقلیت کامل واقع شده و اگر این تاء سیس که
از تاء سیاست بزرگ دینی است نبود تا کنون از دین (کذا)
حقیقی که مذهب شیعه است اثری بجانم آنده بود و مذهب های ساطل
که شالوده اش از سفیقه بنی ساعدة (۶۴) ریخته شد و سیاست بر
انهدام اساس دین سودجای گیر حق شده بود (۶۵).

از این مقدمه و از این موردها چون در گذربیم، می رسد نوبت به مخاطب کتاب
"کشف اسرار" . در اینجا دیگر سیلان دشنام است، فوران دشنام است:
گاه وی رابه "خیابان گردی" و "خیابان گردی های شرف کش عفت سوز"
متهم می دارد (۶۶) ، گاه اورا "بی خرد" می خواند (۶۷) و گاه "نظرتند
گدا منش سفله" (۶۸) و گاه "تهی مفرز" (۶۹) و گاه "افیونی" (۷۰) و گاه "هرزه
گرد" (۷۱) و گاه دارنده "خیالات مالی خولیا شی" (۷۲) و گاه "ضعیف العقل"
..... (۷۳)

همین نمونه ها مرا بس است و احماء تمام ناسزاها و دشنامه ای که،
بس درینچه، نثار مخاطب کتاب شده است ملولمان خواهد ساخت و دل آزرده . البته،
اگر خوانندگانی جستجوگریا فت شوند که خواستار دستیا بی بیشتر بدها این گنجینه
دشنام و خزانه ناسزا باشد ممی توانند در این صفحه ها از کتاب "کشف اسرار"

۶۴ - محلی می بود که بس از رحلت رسول اکرم مسلمانان جمع آمدند وابو بکر
صدیق را به عنوان "خلیفه" و جاشین بیان میز (من) برگزیدند.

۶۵ - صفحه های ۱۷۳ و ۱۷۴ - ۶۶ - صفحه ۱۹۴ - ۶۷ - صفحه ۱۰۲

۶۸ - صفحه ۱۶۹ - ۶۹ - صفحه ۲۱۵ - ۷۰ - صفحه ۳۳ و نیز ۱۳۴

۷۱ - صفحه ۲۹۶ - ۷۲ - صفحه ۲۲۱ - ۷۳ - صفحه ۲۲

غور و خوض فرما پند و مستفید و مستفیض از این بحث خارسرون آیند:

۶۴ ، ۱۲۱ ، ۱۲۴ ، ۱۳۰ ، ۲۱۹ ، ۲۲۵ ، ۲۲۷ ، ۲۲۸ ، ۲۳۶ ، ۲۳۵ ، ۲۲۹
۲۵۲ ، ۲۵۵ ، ۲۶۰ ، ۲۶۲ ، ۲۶۴ ، ۲۶۶ ، ۲۶۷ ، ۲۶۹ ، ۲۷۰ ، ۲۷۲ ، ۲۷۴
۲۷۶ ، ۲۷۸ ، ۲۷۹ ، ۲۸۰ ، ۲۸۴ ، ۲۸۵ ، ۲۸۶ ، ۲۸۷ ، ۲۹۲ ، ۲۹۳ ، ۲۹۶ ، ۲۹۷
۳۲۴ ، ۳۲۶ ، ۳۲۸ ، ۳۲۹ ، ۳۲۲ ، ۳۲۶ ، ۳۲۸ ، ۳۲۴

و این خود همه صفحه های متنالی نیست (۱) و بخشنی است از بک مجموعه.

از حضرت رسول اکرم (ص) منقول است که:

"من لا حياء لملادين له" (هر که را آزم نیست دین نیست)

و پس از نقل و ذکر این جمله، پرمعنای، با پیدمان گفت که سید روح الله خمینی هر که را مخالف می دارد، نه با طعنه و لطیفه، که بادشنا و ناسایش می خواند، سادشنا و ناسایی صریح و بی برده و بی آزم، وی در همه احوال، فاقد فروتنی علمی است و بیگانه از تواضع داشتمدانه - حالی و سیره ای که از داعیه داری در عرصه "روحانی بودن" منتظر است (۲۴). از این خصیصه وی که همراه است و توا، مباشرتی آنکه از حسد و کبده ای اشیاع شاذی و حقیقتی پی با یان نسبت به ارباب قدرت مادی و روحی و خدا و ندان مناصب، یکی از جنبه های عمدۀ شخصیت وی پدیدار می آید: گراینش تن و حدا و قدرت، انجذاب به قدرت و در خمینی نیز این جنبه، به مانند همه مخدوّهان به قدرت، در آنچه است با حساب گری: وی آن‌اندی را که روزی و روزگاری قدرتی می داشته ولیک از عرصه، حیات و پا از صحنۀ کاربریون رفته و پاراندۀ نده اند، می کوبید و ساخت می کوبید و به ناسایی می گیرد - به مانند رضا شاه و با کمال آتا تورک و پا هیتلر و پا شریعت سنگلچی - اما چون بآتوانندگی زنده مقابل می شود سکوت موزیکانه ای بر می گزیند، خصیصی در توشن کتاب "کشف اسرار" اصلًا و اصلًا" سخنی از استالین به میان نمی آورد و سکوت مطلق دارد در حالی که، همه می داشتند و این تیزی می داشت که استالین با اهل همه ادیان و از جمله سا مسلمانان تقاضا زد و راء التهیّج کرد و چه سختی بر آنها را واداشت و چکوته به تبعیج جور و بیدادشان آزد و خست و برسنگاهها بستان را مقفل ساخت و پا به کار و مصرفی دیگر گرفت. در همان روزگار، در همه جای جهان، و نیز در ایران ما، بودند کسانی که با خود کامگی ددمنشانه استالین به نبرد بیرخاسته بودند و با

۲۴ - داوری دوستی از دوستاتم پیرامون خمینی این بود که "بیشه روستائی سی فرهنگی را مانده است" (۱)

نوشته‌ها و گفته‌های خوبش باوی و دستگاه رعب انگیز پلیس پلیدش می‌ستیزدند، اما ، سیدروح‌الله‌خمینی ، که در آن اوقات به کمال رشد عقلی خود رسیده بود ، "صمّ بکم" است . وی حتی در مخالفت با محمد رضا شاه بهلوی سیز همین روال و روش را می‌داشت : تازمانی که او را - بنابر محاسبات خودش - برای ریکه قدرت استوار می‌بید خود را و مسلطه ، همه احترام‌های خاص یک شاه ایرانی را برای من مرغی می‌داشت . اما چون - بنابر حسابهای خودش - شاه را شکست خوردندی و رفتگی برآورد کرد ، جنم بست و دهان گشاد و هر چه سر زبانش حاری شد به بیرون ریخت .

این ویژگی سرجسته ، روانی و نفسانی ، در همه حال ، در خمینی دیده می‌شود و عیان است و مشهود به ویژه چون مرکب با دپای امارت و "اما مت" را زیر پای می‌باشد و نتیجتاً وحدت می‌بخشد و نتیجه این را ند : با خداوندان قدرت و نیرو و مدارا می‌کند تا زمانی که در شان توانی و قدرتی هست و سپس ، بی رحم و سی امان می‌کوبد شان . نمونه "بارزا این گونه شیوه" رفتاری - وغیره اخلاقی - وی جگونگی معامله‌اش با "جبهه ملی" است و گردانندگان آن ، البته نمونه‌های دیگر نیز در میان هست که ذکر شان از حوصله سخن مابینرون است و به زمانی دیگر و جائی دیگر موکول .

عجب بیما رگوئه و خودبینی هراس انگیزی که بر خمینی استبلایی به اطلاق دارد ، هرگز او را رخصت نمی‌دهد که بپرا مون حریفانش به اتفاق و به مردی بهدادوری نشیند و اگر هم بارهای از آن‌دشنهای و برخی از رائشان را پسند نمی‌دارد ، جوانمردانه و بزرگوارانه نکته‌های ارزیده آشان را بینما یاند و آتشان به نیکی یادکنند ، این عجب سکین و خودبینی سهمناک خمینی را ، از یک سوی "دور رطبه" سی انصافی و تاجوانمردی فرومی برد و غرفه می‌سازد و از دیگرسوی ، وی را در برابر نیرو و مندان و توانایان ضعیف و گاه زبون می‌دارد . طرفهحالی است ولیک در خمینی نیک عیان است . نیکوتربین مظہرو بازترین محلی این حال روحی در خمینی به هستگام رو بارو شی وی با فرهنگ سلطه‌جوی ساخته‌رسان سروزی کند و خود می‌نمایاند : خمینی فرهنگ عظیم و جهان‌شمول غرب را درسی تواند بیافت و برآشرا بین ناتوانی - در برآبرتوانندگی سیطره‌جوي و از دیدها و ناشناختنی و یانا شناخته - نخست و اکنون ای راز ترس است و ترسی که بینه اش در عجب و خودبینی وی فرو دویده ، و به اینجا ، گوناگون ظهور می‌کند و یکی از آن نحوه‌ها پدید آمدن روحیه شکست خورده دروی است و تسلیم به این شیوه نادرست "استدلال" که چون فرنگی

گفته، پس درست است !! (۷۵) . در مرحله بعدی این روحیه شکست و این توسیع خورده‌گی فکری به صورت سلسلی سوزان و گواشی حاد به تخریب "فرنگی" و فرهنگ باخترازمیں جلوه گرمی شود. شاید، در نظر نخست، این را، مردمان جمع اندادی بسانگارند که شکسته‌آدمی و شکست خورده شخصیتی چگونه قصد تخریب و نابودسازی حریف می‌کند، ولیک اگر به عمق حالات نفسانی انسانها بنگریم، مظاہر عقده، حقارت را گونه‌گون می‌باشیم که یکی از آنها نیز بیدائی عقده، خود بزرگ بینی است و اشتیاق به نابودکردن آنچه که، در اندر دن عقده، بیمار، موجب تحریر و تخفیف وی شده است. در سیدروح الله خمینی نیز، دقیقاً، وضع و حال برای منوال است: وی از فرهنگ غربی می‌ترسد - پس خود را احقریمی باید - و چون خود بین شخصیتی است، ترس خود را به دشمنی مهلک مبدل می‌دارد - و عقده خود بزرگ بینی را در اندر دن خویش می‌پرورد - و برای توجیه خود خوبیش به متیز با هرچه غربی است می‌شتابد و سره، با اخترازمیں را از ناسره اش بازنمی تواند شناخت و خشک و تر را با هم می‌سوزد.

گفتیم که برقیک پک اوراق کتاب سایه، دل آزار "عبوس زهد" گستردۀ است و لیک و با همه این احوال، سیدروح الله خمینی گاه به جدمی کوشید - و بیشترنا موفق می‌ماند - که لطیفه‌گوشی کرده و به قول طریفان، مژه‌ای پراکنده باشد. نمونه‌این کارش در دعای خیر، البته به طعنه، برای حریف هما ورداست (۱۱) (۷۶) در جای جای، برای اشارت به کلاهی که از فرنگیان به عاریت گرفته‌ایم و، به تقلید فرنگیان، مردم ما "شاپو" می‌خوانندش و یا، گاهی، "شاگا"، وی اصطلاح "کلاه‌لگنی" را به کار می‌گیرد (۲۲) (۷۷) هاین امیدکه لبخندی بر لبان خنکیده و بهم بیچیده مریدان بخزد !! و این همان خمینی است که دوازه فراسوی "کوران" را، به شرحی که دیدیم،

۷۵ - در این باره به هنگام سخن گفتن پیرامون محتوای کتاب "کشف اسرار" بیشتر خواهیم گفت و لیک علاقمندان می‌توانند برای آگاهی بر روحیه، شکست خورده خمینی در سراسر فرهنگ غرب به صفحه‌های ۲۷، ۳۸، ۴۳، ۵۴، ۶۲، ۱۰۹۹ و ۱۵۱۰ سخن رجوع فرمایند و بینندگانه وی چگونه سخن گروهی فرنگی را، که بر خودی و سرمانا شاخته‌اند، مستند و متکا قرار می‌دهد.

آسوده به کار می گیرد و بنا بر این، به یقین در آنجا، هدفش "مزه پراکنی" است!! ولاغیر.

فصل چهارم

روش استدلال و محتوای کتاب (بحنی در مضمون و معنی)

نویسندگان استدلای را، در همه جای و در همه زمانها، روای آن است که روش تعقل و احتجاج خوبیش را برای خواهندگان بازسما پنداشت و توصیف و تشریح کنندتا اینها می‌درکار برای نهاده موافق و مخالف آنها باشند که بایچه سیری و بایچه حجت آوری روای روش است.

افزون برآنجه رفت باید گفت که جهان دانش و فلسفه^۱ امروزین مادر صحنه^۲ گستردده دا من بررسی و نخات روشهای علوم - روش شناسی (۱) - پیشرفت‌های سترگ و توفيقهای چشمکیر داشته است و گروهی عظیم از متفکران ژرف اندیش و آناتی که در چونی و چراشی پیشرفت نامتوازن و تحول ناهماهنگ ملت‌ها و اقوام می‌بزوهدند، یکی از علل و شدوا سباب استیلا و غلبه^۳ مادی و فکری فربیکان را برگیتی، سحق و بدرستی، مساعی حسیل و ارزش‌دها بیشان در این زمانه می‌دانند که با "راجربیکن" (۲)، در سده^۴ سیزدهم میلادی، می‌آغازد و بسا تفکرهای "سورفرانسیس بیکن" (۳) و "رنه دکارت" (۴)، در سده‌های شانزدهم و هفدهم میلادی، شتابیدن می‌گیرد و بالین، و امروزه روزنیزی و قفق و درنگ به پیش می‌تازدو^۵ "این بت عیار" هر لحظه به شکلی بدیع جلوه‌گری می‌کند. متأسفانه، شماری عظیم از ملایان ما، از بسیاری ازمن و ریها که در گستره^۶ دانش و اندیشه^۷ بشری حدوث یافته است نا آگاهند و غافل و در پیله‌ای از معارف کهن محبوس و مسجون، معاشری که در روزگار رخوبی جهانی را منتظر می‌ساخت و افتخاری می‌بود انسانها را ولیک، در عصر حاضر، بر اثر کهنه^۸ کارشان، در بیشتر مواقع، بداندراس کشیده است و بایه خنکیدگی و تملک و

۱ - Roger Bacon - ۲ - Methodology
۱۲۱۴ میلادی و متوفی به سال ۱۲۹۴ میلادی - ۳ - Sir Francis Bacon
متفکر انگلیسی، متولد ۱۵۶۱ میلادی و درگذشته به سال ۱۶۲۶ میلادی.
۴ - René Descartes
متوفی به سال ۱۶۵۰ میلادی.

شکنندگی حاصل از قدمت انجام میده.

سیدروح الله خمینی از طایفهٔ اخیرالذکر است. وی در سرتاسر کتاب "کشف اسرار" اشارتی به روش کار و نحوهٔ تحقیق و بررسی و شیوهٔ احتجاج و تعقل خودنمی‌کند و می‌توان آسان استنتاج کرد که احساس لزومی سیزدهان نمی‌کرده است و هرگز نیای موقته بودگه هر بحثی و فحصی را تعیین روش حجت آوری و شیوهٔ استدلال از ضرورتهاست.

در کتاب موضوع بررسی ما، نویسنده، سخن را، بلامقدمه، می‌آغازد و فارغ از عنایتی به‌نظمی و سفی بکران فلمرا می‌تازاند. می‌تازاند تا به هرسوی کمدلش می‌کند و به هرجای که روش کار و شیوهٔ استدلال اتفاقاً می‌کند. از تدقیق در کل کتاب و از تحلیل سخنان نویسنده‌اش می‌توان، گاه به ندرت، چنین نتیجه‌گرفت که وی خودمی‌خواسته است تا هم روش عقلی و استدلالی را برگزیده باشد و هم شیوهٔ نقلی و اعتقادی / جزئی را، گاه، خویشن، دست کم در آغاز بحثها، می‌کوشد که معلوم دارد مواجهه‌اش، در آن مرحله، مواجهه‌ای عقلی و احتجاجی است و با در مطلبی دیگر، نقلی و اعتقادی، اما هنوز سخن را به حدکافی و واپی وسعت نداده، موقع مختار را ازیاد می‌برد و عقل و اعتقاد را به بکدیگر در می‌آمیزد. و سخت نیز در می‌آمیزد. و آنفتگی و شلختگی آنکار می‌سازد. نمونه‌های این کارش فراوانند و می‌عنوان نمونه‌ای، خواندنگان را به بحث خمینی دربارهٔ این که "قانون اسلام" مروزنم برای تمام بشر قانون است" (۵) رجوع می‌دهیم. وی بحث را با تکیه بر این که "گواه از خرد" می‌آورد، چنین می‌آغازد که "برای بشر قانون لازم است و جهان و جهانیان نیازمند استور و قانونند.....". تا اینجا سخن، به‌گونه‌ای، استدلالی است و در شعری و منقوصی نیست. اما هنوز دو سطعی بیشتر نرفته و سوتنه، با تعبیرناگهانی و غیرمنتظر موقع، اصل را بر سلطهٔ "قانون اسلام" برهمکان قرار می‌دهد. که امری اعتقادی است و با اور مسلمانان و ناباوری غیر مسلمانان روباروی - و می‌برسده بس جرا "قانون اسلام" که برای گذشتگان نیک بوده است برای مانباشد؟! و خداوندو آفریدگار" چه دوستی با مردمان سابق داشته و چه دشمنی با ما هادارد....!"! در هم‌آمیختن عقل و ایمان در این نمونه کوچک کا ملا" آشکار است و نویسنده، با طرح امری

عقلی - که ضرورت و وجوب وجود قانون باشد - بدون اندک تا، مل و ملاحظه‌ای پایه‌ای از اعتقاد و باور خود را برای دنبالگیری بحث بر می گزیند که از سیخ و بن، ممکن است، ازوی طرف گفتگو، پذیرفته و پذیرفتنی نباشد.

به دست دادن بکی / دونمونه دیگر نیز بد نماید:

در توجه شواب زیارت و با عزاداری و در بخشگوشی بداعتراضه‌ای مخاطب کتاب "کشف اسرار" بدینسان حجت می آورد؛ "چنانچه فلاسفه بزرگ گفته اند و اقرآن کریم نیز ظاهر می شود" (ع). در این رهگذر نیز، به هیچ‌روی، معلوم و مسلم نیست که این، به اصطلاح، "فلسفه" کیا شد، اولاً، دو دیگر، چه کس "بزرگ بودن" آنان را خستا است و ملاک و معیار این "بزرگی" چیست و سه دیگر، به فرض "فیلسوف بودن" و "بزرگ بودن"، این حضرات چه گفته‌اند و چه درسته‌اند؟ از همه این نارسانیها در حجت آوری گذشته، باز که گفته و که پذیرفته که گفته، بک "فیلسوف" و هر قدر آن فیلسوف "بزرگ" برای ما و برای هر انسانی دلیل قاطع و حجت موجّه است!

خمینی، تازه، در کنار این استدلال نارسا وی رمق، به اصطلاح، عقلی، سی درستگ، بک گریزیده با رو و عقیدت خود می زندوانی مددمی کیزد و می نویسد که "از قرآن کریم نیز ظاهر می شود". و این نیز منابعی است بیش از گریز وی از، به اصطلاح، عقل بد نقل، از خردیده باور، از تعقیل به جز می‌گرائی.

دراشبات "امامت" می نویسد (۲)؛ "...، امامت که حکم خرد باشد از اصول مسلم اسلام ماضی و حکم آبات قرآن و حکم اخبار بیغمبر، مسلم و شاب است ...".

برای ما شیعیان علی (ع) "امامت" از اصول مذهب است و پذیرفته، ولی ظاهرا "سیدروح الله" خمینی در کتاب موضوع بررسی ماسرآن داشته است که به آن ای که بـ "امامت" اعتقاد نداشتند با سخ دهد و ایشان را بمراء راست هدایت کند. اگرچنین است پس چگونه می خواهد "به حکم خرد" این نایاوران را به فلاح و نجاح سوق دهد و آن هم "حکم خردی" که بیان نمی‌دارد چیست و چگونه است؟! از همه اینها گذشته، در این مورد نیز "حکم خرد" را "حکم آبات قرآن و حکم اخبار بیغمبر" - که مورد قبول ما شیعیان و معتقدان به "امامت" هست ولی مخاطب بدانها باور و رأعتقادی ندارد - در هم آمیخته است !!

سخن را کوتاه‌سازیم: خمینی، دربیشتر مواقع - و شاید در همه موارد - استنادش به "عقل" و تمسکش به روش عقلی واستدلای بسیاری باشد و بی‌ماهی است و مبنی بر آن چیزی که خود "عقل" می‌انگاشته و می‌دانسته و، فی الحقیقت، نوعی ناء و بیل به مطلوب است، بدین معنای که اواز نجده ام خواسته است و می‌کوشیده به اثبات رساند، مقدمه^۸ و به عنوان امری پذیرفته از سوی خرد، عقل و عقلایی می‌پندارد و اعلام می‌دارد. در این شیوه، "نتیجه" کارون نمایه^۹ گفتگو می‌برهن است و درستی را استدلال و احتجاج نیز برآوراب داشت معلوم است (یکی از نمونه‌های بارز این کارش، استمدادی است از "خرد" برای اثبات وجوب حکومت الله ببرزمیان در صفحه‌های ۱۸۳ و ۱۸۴)

* * *

پس از این مختصر پیرامون روش، اینکه بپردازیم به محتوای کتاب، به مضمونش، به معناش؛ کتاب "کشف اسرار" ملّوو آکنده است از سفطه و مغلظه تابداشجای که می‌توان این عبارت خواجه را به عاریت گرفت و گفت: "رقم مغلظه بر دفتر داشت...." زده است (۸) و برای بیان همه آنها "یک دهان با پیدبیه پهنانی فلک" . مادرپی اثبات نظرمان به چند نمونه‌ای از این سفطه‌ها می‌پردازیم:

مخاطب ذکر نشده، کتاب خمینی، ظاهرا "ایرادگرفته است که اگر امامت از اصول اسلام است چرا خداوند خالق جهان آن را در قرآن کریم به صراحت ذکر نه فرموده است. با سخن سید روح الله خمینی به این ایجاد جنیس است (۹) :

..... همین اشکال سی کم کاست (کذا) برسنما وارد است
زیرا که دینداری هم می‌توانند بگویند اگر امامت بکار مردروغی
است چرا خدا دروغ بودن آن را اعلان نکرده اخلاف (کار) بین
مسلمانان برداشته شود و اینهمه خونریزی سر آن نشود....

آنها با فن منطق نیک در می‌باشند که این با سخن خمینی سفطه‌ای بیش نسبت حریف، درست یا سادرست، می‌برند چرا خداوند تعجب با ذکر نام نکرده است امیر المؤمنین علی (ع) را و خمینی با سخن می‌دهد که خداوند نفی هم نکرده است!! افزون بر این، ذکر بیهتمام امرا یحایی است که خداوند فرد و یا افرادی را، بنایه ایجاد حریف، می‌باشی به "امامت" نصب دارد در حالی که فهرست کردن غیر منصوبان، طبیعتی منفی و ما هستی سلمی دارد و

۸ - خواهد می‌فرماید: "رقم مغلظه بر دفتر داشت نزدیم - سرحق سرورق شعبد" ملحق نکنیم" و این، البته، در حق خود بی‌هممت و بزرگوارش است.

تکمیل این فهرست واستیفای نامه‌های غیر منصوبان، که باید تا قیامت ادامه پابد، غیر ممکن است و محال. به دیگر سخن اگر خداوند، بنابر، به اصطلاح، دلیل آوری خمینی، برآن می‌بود که همه آناتی را که "اما ملت" ندارند ذکر کند باید بی‌نهایت مورد وحید در قرآن ذکر می‌فرمود و فهرستی می‌شد پا به ان ناپذیر، در امور عادی و جاری روزمره اداری نیز، آناتی را که منصوب می‌شوند، در حکم یا فرمان، ذکر می‌کنند و نه آناتی را که منصوب نمی‌شوند و می‌نویسند فلانی نه، فی المثل، استانداری خراسان نصب شد و عقل جائز نمی‌دانند که همه آناتی را که منصب نشده‌اند، از میان میلیونها انسان، ذکر کنند تا از شمره^۱ این روش نا معقول و ناشدنی، آن کس که منصوب شده‌است معین شود!!

در جایی دیگر حرف ایرادواردمی سازد بگنبدوبارگاه ساختن شیعیان و آن را از مقولت شرکت می‌انگارد، با سخ خمینی به این نکته چنین است (۱۵)؛ "این بیخرا ان ما جرا جو بتداشتند که گنبدوبارگاه ساختن سرای بزرگان دین از اختصاصات شیعه است..... تمام ملل اسلامی و تمام فرقه‌های دیندار این بناها و گنبدهای باشکوه و عظیمت را دارند پس باید تمام مسلمین از شیعه و سیّی و تمام فرقه‌های دیندار را مشترک حوالد.... در مملکت عراق قیّه^۲ بزرگ باعظم شیخ عبدالقادر ابوحنیفه را در بغداد هم دیدند و احترامات سنتیان را نسبت به آنها دیده باشیده‌اند پس باید گفت تمام ملل اسلامی از هرگزرو و مذهب کافرو مشترک وست پرسند...." آگاهان، سی تردید، عنایت دارند که با سخ خمینی نه استدلال که، ازین وسیع، مغلطه است؛ حرفی یورش می‌آورده که بنای گنبدها و بارگاهها با توحید اسلامی هماهنگ نیست و خمینی با سخ می‌دهد که دیگران هم، جز شیعیان، این کار را می‌کنند. به دیگر بیان خمینی با سخ قابل قبول به حرف نمی‌دهد و در پشت این سنگرخوبی‌شتن را مخفی می‌دارد که "دیگران هم این کار را می‌کنند" حرف، اگر می‌توانست به یقین، به او با سخ تندمی داد که "کار آن دیگران هم از مقولت شرک است"!

در مبحثی دیگر حرف از این دروازه‌دمی شود که مزدھرکاری بسته است به کوششی که برای آن می‌شود، پس جگونه‌است که ثواب یک بار به زیارت اماکن متبرکه رفتن و یا عزاداری کردن، طبق سرخی احادیث، برابر است با ثواب

نصیب افتاده یک هزار بیغمبر را و یا یک هزار شهید را حق را؟ خمینی به
با سخگویی این ایرادو با تنقید چند صفحه را به مری کند (۱۱) ولی «حقیقت را»
که جوابی متنق و استوار بیهادنمی دهد و چکیده سخن در این حمله اش آمد است
که، بدگونه سخن «خداوند هر کار خواست و مشیت شبر آن قرار گرفت می کند»
ملاحظه فرمائید (۱۲):

.... خدای عالم همه نعمتها را بی عوص و غرض داده بلکه
بکسانیکه در مقابل احکام او برپا خاسته و گردن فرازی کردند و
دعوی خداشی نمودند و انبیاء اور اکشنه و قتل و غارت کردند
سازخوان نعمت خود را گشوده و بآنها سلطنت‌ها و مملکت‌های داده و
آنها را عزیز دنیا قرار داده خوبیست شما ساین نظر خورده گرسی
و تسلیک که دار بیدگوشیدا یعنی کارها را هیچ کودکی نمی‌کند
ولی آفرینش زمین و آسمان بکسی بخیال اجر و مزد
چیزی نمیدهد این خدائی که این همه نعمت را بی نظر
خدمت بفرعون و فرعونیان داده چه ضردا رد که مکرا مت یک محله
فی سبل الـ هر ار این نعمتها می دهد که کس مقدار آسرا بتواند
احصاء کرد باید امتراف کردیا یعنی که خدا باترازوی مدارلت
با مردم رفتار نمی‌کند و بخش‌های خدائی در مقابل این اعمال
پوسیده «بی مقدار بشر نیست» و «سرانجام» (۱۳):

.... بشر بیهوده طلبکار از خدا نمی‌شود در کارها شیکه می‌کند
زیرا تمایق و قدرشها و حرکات و سکنات و لالات و ادوات از خود
خدا است

درینی دیگر، به عوض آن که به حریف پاسخ درست و محکم بدهد و با منطق به
آوردگاه رقیب بپاید، دست به ارعاب و نیز تعقیب وری می زندومی نویسد (۱۴):
«اکنون که همه جوش و جلای شما برگشت بفهم این حکم از اخبار راه
فهمیدن حکم از اخبار و قرآن ساین ساده [کذا] نیست که مثل شما
دخالت در آن کندا این تخصص فتی لازم دارد پنجاه سال رحمت
می خواهد عیناً «دخالت شما در احتیا دمثل دخالت حما می و
سلامتی است در میکانیکی [کذا] سرق یا سورجی و مکاری است

۱۱ - صفحه‌های ۱۶۶ تا ۱۷۴ - صفحه ۱۲۱ - صفحه ۱۶۸ و ۱۶۹

۱۲ - صفحه ۱۲۱ - صفحه ۱۴ - صفحه ۶۶

درعلم الاجتماع و مینیاتورم [کذا] و همه اشتباهاتما از همینجا
بپداشده که گمان کردیدستّی که مدّتی شغل شاید باشد امّتیهاد
تناسب دارد و با صلاح (شما هم اهل بخیه هستید)
و خداوندان رای با ما همرا هندوموافق که این با سخنواری نیست، مغلطه است و
سخنواری و از مردمی صاحب داعیه بعید.

حربیف منتقد اظهار می دارد که در کتاب "کافی" با سند صحیح درج است
که خداوند قیام را سال هفتاد هجری معین کرده بود ولیک چون مردمان
امام حسین بن علی (ع) را بعثت داشت و ساندند، خدا اهل زمین را غصب کرد و
آن را به سال مدوّجهل هجری پس انداخت و پس از آن نیز چون مردمان از
موضوع آگاه شدند و سرمهکتوم نهادند خداوند عالم زمان بعدی قیام مقام را به
کس نگفت (۱۵) و این بداء است و نادرست.

سیدروح اللهم حسینی برای پاسخ ، نخست ، می پذیرد ، (۱۶) که
خدای عالم ممکن نیست تصمیمی بگیرد و از آن سرگردد" ولیک چون می خواهد
به تحلیل وضع و توجیه آنچه رخدید است بساط شده بپردازد و آن را با تمییم
غیرقابل برگشت خداوند آشنا دهد جنین فلم می فرساید (۱۷) :
" شما بسری ذار بدمای زی گوشی می کنید بخواهیدا و راست رسانید
چوب و فلک حاضر میکنید و اورا بفلک بسندند خود اشاره
میکنید میانجیگری کنند با میانجی دیگران از کنک زدن دست
میکشیدند ازاول تصمیم زدن داشتند و ساز تصمیم اولی که
همینقدر اظهار را زدن بود پرگشته ".

و ، سپس ، دنبال می گیرد که (۱۸) :

" اگر فتنه کریلا بر با نمیخند حسین بن علی قیام می کردو
عالی را مخترمیکردن لکن چون آن فتنه واقع شد کار عقد افتاد و
اگر مردم سرآمامان را فاش نمیکردند بیکی دیگر از امامان در سال
صدوچهل تهضیت می کردند عالم را میگرفت لکن آنها سررا فاش
کردند مطلب تعویق افتادتا وقت ظهور خدای عالم ازاول امر
میدانست که واقعه کریلا واقع مینمودند مردم اسرار را فاش
نمیکنند و تصمیم این بود که اگر واقعه کریلا بیش نباشد جنین شود
لکن میدانست که بیش آمد میکنند پس تصمیم ازاول بگرفت

خدای عالم از ازل تصمیم داشت که اگر واقعه کربلا واقع نشود
امام آنزمات را قائم با مرکندولی از ازل میدانست که بیشود پس
در تصمیم او هیچ خلی وارد نباشد و نقصانی بعلم او نیز وارد
نشد".

تردیدی در میان بیت‌گذاری خمینی نتوانسته است پاسخی به حرب افغانستان
بدهد و موضوع راه‌جنگ‌بیزاری دوستی اندازه ماده‌گرده است باز برای این
مقدور نشده که سروتاً این بحث فلسفی را، در باوره "مشیت" و "بداء" به هم
بیاورد و دویقه خود را از جنگ‌گال‌ها موارد برها ند. خواننده‌ای از شاعر خمینی،
که منقول افتاد، چیزی درنمی تواند بیافت و تنها لبخندی بر لبانش نقش
خواهد داشت، که شاید قیقهه‌ای در پی اتفاقات آیا این چکیده و زردگه که از میان
نقل قول زیرین آورده‌ایم خنده‌آور نیست؟

"خدای عالم از اول امر می‌دانست که واقعه کربلا واقع
می‌شود.... و تصمیم این بود که اگر واقعه کربلا پیش‌نماید
چنین شود لکن می‌دانست که پیش آمد می‌کند، پس تصمیم از
اول نگرفت.... خدا عالم از ازل تصمیم داشت که اگر
واقعه کربلا واقع نشود اما آن زمان را قائم به امرکندولی
از ازل می‌دانست که می‌شود...."

وسرا نجا میزنه حریف را ونه دیگر کس را معلوم نشکد با خدا و ند تصمیم داشت
و یادداشت !!

در بحث پیرامون جاویدان بودن اسلام و اشیائی خمینی می‌نویسد (۱۹):
"..... اگر کسی سوال کنید چه دلیل قانون اسلام برای
همیشه است و یغمیر اسلام بیغمیر آخرا الزَّمَان و آخر یغمیران
است جوابی جزاسته از ندارد. پیش‌نما مسلمانان در تماس
روی زمین همان طور که قرآن را کتاب بیغمیر میدانند و محمد بن
عبدالله (ص) را بیغمیر اسلام میدانند و این از ضروریات و
 واضح است که دلیل لازم ندارد. دیگر همین روشی و واضحی
مثله خاتمیت بیغمیر است که هیچ مسلمی در اینکه این از دین
اسلام است خود را دلیل سیاز نمیداند از شدت و ضریح
وروشنی"

بەزمائى كەاين تىكىرا باگفتە خودخمىنى كە در بازارداش گفتار بىدىلىل ارجى ندارد" (٢٥) دوھم مېزىم، اطهورەن الشىس مى ئىمايد كە عبارات بالا تىنها وتنها فراو و گىرىزا زاستدلال است. سىدروج اللە خمىنى در لابەلەي جملاتش شرط مىلىمان بودۇن را، بەگمان خودزىپرگانە، مى گىنغاندو، سېسى، مى كۆشىنتىچە كىرى خوبىش را نتىچە كىرى حاصل ازاستدلال جىوه دەد.

در فەن مغلىطە خمىنى كار را بىدانجاى مى كىناندكە، يك بار، بىرای اشبات نظر و بىرخود، بى بىروا، مى تۈمىد (٢٦) :

" اينك ما از خىردىندان جەنۋازىما مداران ممالك دنبا بىرسىن مىكتىم كە آيا باقى ماندى اين اساس سەكم و آشىن بىرىدى آسمانى در مخالف عقلا ازا مۇرسا اهمىت تلقى مىشىدوبىرى باكتىندا اين اساس كە خدا است سوسلە بىغمۇر اسلام پايدار بىدون ايسىن اساس رالازىم مىداندىيَا ئىنكە باید بىھل انگارى و سردى تلقى شود"

در كاراين، بە اصطلاح، استدلال دىوارىيەي فراوان هىت آنجىن دىوارىيەكە، اگر خمىنى راي ارارى اندىشىدىن بىرا مۇشان مى بود، بالكل، ازىن شىوه، كارچىم مى بوشىد:

نخست، چىونەوا رچە طریقى از " خىردىندان جەنۋازىما مداران ممالك دنبا " بىرسىن مى كىندۇ، اگر نظر او را بىذىرىيم و بخواهيم بىرسى كىرد، آيا غىر ممکن بودۇن اين بىرسى كواھى بىرآن نىست كە سىدروج اللە خمىنى، بە واقع، قىد انشاء ئىمى داشتە است وتنها وتنها بىرآن بىودە تاسخنى كىفته باشد، ولۇلغۇ، جىلب نظر مىدان را؟

دودىگر، آيا " زما مداران ممالك دنبا "، از قىماش " عىدى امین "، " نورىگا "، " هىتلر "، " قذاقى "، " موسى چومىھ "، " صادام حسین " ، نظرشان ملاك است و تىعىن كىننەدا مور مۇقول ؟

سەدىگر، چىونەاين " خىردىندان جەنۋازىما " و " زما مداران ممالك دنبا " از بوداشى و هەندىو و مىسحى و كلىمى گرفتە تا لامذهب و سىدىن و ضدىن تا، بىد درستى اسلام و نىوت حضرت ختمى مرتىت (مى) راخوا هەندىكىرد؟

آیا ، فی الحقیقہ ، خمینی با طرح این نکته قصدش استوار ساختن
اسلام می بوده است؟! آیا واقعاً "چنین بوده است؟! ضرورت پاسخ گفتن به
این پرسش در میان نیست ،

به مناسبتی دیگر ، خمینی برای اثبات نظر خود ، بی محااباً ، به دفاع از
خلفای فاسدعتّاسی سرمی خیزد و نیک می نمایاند که او در عالم بحث نظری و
جدل اندیشه‌ای نیز ، همچون عالم سپاست ، "ماکیاولی گرای" (۲۲) است و
از اصحاب این رأی که اخلاق واستدلل از دو مقولت اندسوا ، مجرای از یکدیگر
و منفَّع از هم . به همان سان که در جهان سیاست بازیدن ، هدف وی وسیله‌اش
را - و هر وسیله‌ای را که معین و مفید به وصول به آن هدف باشد (ولو خدعاً و مکر
از مردی مدعاً رهبری روحانی و بینوایی معنوی) "تحویزی کندو شریع
می دارد ، در عرصه استدلل نیز از هر سخن ، در آن لمحه‌ای که به کار تقویت و
تشیید موقع استدللی اش آید ، بهره بر می گیرد - می گوید و می نویسد .
خمینی در دفاع عوچانبداری از نظام مالیاتی اسلام - که خود "قانون مالی
اسلام" می نامدش (۲۳) - می نویسد (۲۴) :

"..... در زمان خلفاء عباسی قویت پانصد سال قانون مالی
اسلام تا اندازه‌ای عملی بود و یک مملکت پهناوری را
می چرخاندند"

و دقیقاً "، هشت صفحه پس از آن ، وردہ است (۲۴) که :
"..... قانون مالیات بطور کلی در زمان خلفاء عملی
نبوده"

کنار هم نهادن این دو سخن ، بهوضوح ، ماکیاول گرانی سیدروج اللہ
خمینی را در زمینه احتجاج واستدلل می‌برهن و مسلم می دارد؛ زمانی که
می کوشید کارآئی نظام مالیاتی اسلام را به حریف بینما باندوبی قبول آن داشد
"قانون مالی اسلام" "تا اندازه‌ای" در عصر عباسیان عملی برآورد
می شود و هنگامی که می خواهد مسائله پرداخت "خمس" را بمسادات توجیه
کند . "قانون مالیات" را "بطور کلی در زمان خلفاء عملی" نمی داند (۲۵)
زهی فرشته خصالی ، زهی خسته روایی (۲۶)

از همه اینها گذشته، خمینی یا نمی داند و خود را به منادانستن می زند
که عباسیان آنچه را در راه زندگی معرفا نه و متوفا نه خود دو و باستگان خود خرج
می کردند از جای اول سرزمینهای دیگران و از جمله ازوطن ما فرا جنگ می آوردند
و گرنه امرشان بادریا فتهاشی که از راه "قانون مالی اسلام" نصیحت‌سان
می شد، نمی گذشت.

ضعف آگاهیهای تاریخی خمینی بیان نا درست دیگری رانیز، در آنچه
رفت، موجب افتاده است؛ قدرت و سلطه آل عیّاس برو امیراتوری اسلامی - در
شرق جهان اسلام - و پر "منارقه"، نهایات مقدسال که بیش از دو قرنی دوا م
نیا ورد و پس از آن خلیفگان بازیجه‌های شدن در دست شاهان ایرانی و سلاطین
ترک و شغور حوزه، خلافت و امارت شان به دروازه‌های بغداد منتهی شدوا زیارتی
شهرفراز ترنتوانست رفت.

حربی نکته‌ای را، به نکل ایراد و تنقید، مطرح می سازد و آن این که
چرا از محصول برنج نباید، در اسلام، زکوة دریافت شود، خمینی درجهت
رداشتن ایراد و رفع این اشکال، شرح کتابی در توصیف رحمت رومتا شیان
برنجکاری می دهد که به انشائی کودکانه بیشتر شباخت دارد و چنین وصف و شرحی
را برای تولید هر فرآورده دیگری نیز می توان، به سهولت و حتی بیش از آنچه
خمینی رقمی کرده است، نوشته و اشکا زدیده خواستگان گرفت! خمینی در این
باره می نویسد (۲۵) :

"..... اگر کسی جزو اطلاع از کشت برنج و ریجهاست که
این طبقه بیجاره، و بجز از موقع کشت تا موقع برداشت محصول
تحمل می‌نمایند و اشتباه شد تصدیق می کنند که وضع مالیات برای این
طبقه ریجراز قانون عدل و انصاف بیرون است، شما یک برنج
حاصر کرده می‌بینید دیگر نمی دانید که این برنج بکدفعه ساییده
زمینهای کشت شود پس از آن سایدز مینها ثیرا مهیا کنند و شما
برنج را بادست دانه‌دانه سرمیں بشانید، همز میسی که حتیما
سایدنا راه از آن آب افتاده باشد (کذا) و سایدگل باشد، این
عمل شاء را نهایی رنجبر مازندران و گیلان باید انجام دهد.
بس از آن دست کم دو مرتبه ساید و جیس شود آنهم در جنین زمین
گل آلود باید حتماً انجام بگیرد بعد از چند هم دسته دسته ساید

برنج رابطه‌هایی با ونج فراوان بینند و در اطاقهاشی مسقف
آنها را در چوب بست قرار دهند و آنها را خشک کنند و آنگاه
شلتوک را تهیه کرده بس از آن ساخته از پوست در آورند و برای
سفید کردن آن نیز رنجه باشند ... بس وضع مالیات [= رکوه]
بریک هم جهت توده رنجر که تمام اعماشه شب و روزی آنها نیز از این
محصول منحصر است قانون خردمندانه است یا آنکه از بین ادگرها
و ستمکاریها است

نیکو دیده می‌شود که خمینی می‌کوئدتا از پاسخ دادن به حریف طفره رود
و با نوشتن این "انشاء گونه" در ذکر در دورنخ برنجکاران از معکوه بگردد ،
و گرندی وقوف کامل دارد که
اولاً - اگر هم برنجکاران برنجکار ، به سبب صعوبت کارشان ، از تاء دیده
زکوه معمولی باشند ، زمینداران بزرگ که کارگران را ، در راه پر کردن
انبارهای برنج خوبیش ، به خدمت می‌گیرند ، تبا بذا پرداخت مالیات معاف
اعلام شوند .

نانیا " - اگر هم زحمت کشت برنج از دیگر فرآورده‌های کشاورزی بیش
باشد ، متخصصان کشاورزی تاء بیدمی دارند که با زدهن نیز از دیگر محصولات
بیش است و گنتی است بسیار بربرگت .

ثالثا " - امروزه روز ، در مملکت پیشرفت ، شیوه کشت برنج دگرگون
شده است و به جای " خزینه کردن " و سپس " نشاکردن " ، یک باره ، بذر را بسا
هوا پیما در مزارع خودمی باشند و آسانتر حاصل را برداشت می‌کنند ،
در باره ای برادری و نظرش بپردازیم آنکه وکیل را زکرای ملخی

پاسخ سید روح الله خمینی است که در پایان جواب اینهاش آورده است (۲۶) :
" اکنون می‌آشیم سرحد کمتر از کراسلام در اینجا مرااعات
نظافت را از تمام جهانیان بیشتر کرده می‌گوید آنی که در زیادی
بقدرتیک کرنسیا شدم در مرااعات کنم و چیزی نیست در آن نزد
واکر زندگانی احتراز کنند . در اینجا قانون اسلام مرااعات نظافت را
شیدا " کرده و برای مرتكبین [؟] مجازات قرارداده شما اینجا
خوب است اشکال کنید که اینقدر نظافت لازم نیست چرا خدا
مرااعات ایسق در نظافت را کرده آنوقت است که باید گفت شما با
این خردناک بدر حکم خدا فضولی کنید بس معلوم شد که اسلام از

همه طبقات (کذا) بیشتر مراعات نظافت کرده بلکه اگر کسی در سایر طهارت و قدارت از کتب فقهی سطّری کند و با دقت بررسی کند می بیند که هیچ قانونی در عالم اینقدر مراعات حفظ الصحة و مراعات نظافت را نکرده این اوراق جای وارد شدن در این مسائل نیست"!

این بند را نظری پیرامون این استدلال کوینده و درهم شکننده "حریف و مقوی" دانش و بیشن پژوهندگان و محققان و موّیادا یمان موّمنان نیست! و برآن "ما شاء الله" می خواندو" و آن بکاد" و بر فراز می کند.

کار مغلطه سیدروح الله خمینی بدانجای می کشید که در پاسخگویی به نظر حریف مدعی، پیرامون وضع قوانین و نظام پارلیانی می توید(۲۷):

"... اینک ما و شما [یعنی حریف مدعی و مخاطب کتاب] در تمام مراحل با هم موافق هستیم در اینکه حکومت لازم و قسّوه تغذیه و فضاییه و اجراییه میخواهیم هیچ کدام حرفی نداریم اختلاف در این است که خدای جهان میتواند مثل اروپائیان با ایرانیان قانون وضع کنندیانه و مصالح کشور اسلامی را خدا بهتر تشخیص میدهد یا امثال میلیسپوها [!] ما میگوشیم خدا بهتر است و کرده است شما در کدام یک حرف دارید می گوئید بهتر نیست یا آنکه قانون اسلام از خدا نبست یا خدا که این قانون را آورده اطلاع بر مصالح کنونی کشور مانند اشته است و ماخودا کنون بهتر تشخیص میدهیم مصالح کشور خود را از خدا"

البته در این پاسخ که ربطی چندان با پرسش و یا بهتر گفته آید یا اظهار نظر حریف ندارد، خمینی یکی از امول تفکر سیاسی خود را عرضه داشته است، اصلی که بعد از آن بعدها، به هنگامی که "جمهوری اسلامی" تحقق خارجی یافتد، از قوه بده فعل در آورد، اصل سیطره بیچون و چرا شریعت و شریعت مداران بر قانون و بر قضاو، به کوتاه سخن، بر همه و همه مظاہر و گوششای حیات انسانها و ای از زمرة نکاتی است که در آغاز بیداشی جدی سیدروح الله خمینی در بهتر سیاست وطن ما، روشن فکر انسان بدان التفاوتی نکردند و یا اگر خواند بودندش از شآسوده و بیخیال گذشتند و بدان آن رسید که منی باشد رسید! باری، پیش از آن که با بغلت و سلطه ها و سلطه های سیدروح الله خمینی را در کتاب "کشف اسرار" به بیان رسانیم، جالب است این عبارات را نیز

که وی برای ایران زقدرت خود و ملایانی نظر خود را ورده است درج کنیم، هدیه دوستان را (۲۸) :

"در ایران و اروپا و آمریکا و آلمان (۲۹) و سایر ممالک عالم صدها هزار دکترهای داشتمند [مقصود : پزشکان داشتمند] است که سیاری از آنها شصت هفتاد سال عمر خود را صرف فکر در اطراف طب و شبههای آن کرده‌اند و کتابهای از خود بسیاری از خود بسیاری از تجربیات طبی تحویل حامه‌داده و مردم جهان نیز بنویسند خود از آنها عملیات طبی خوب دیدند این دکترهای جهان درده مبتلای طبی منلا" متفق الكلمه و بی تردید اظهار ظریفی کردند و در کتابهای خود نوشته و بیامن می‌گفتند در این میان یک‌نفر از که چند روز جا ممدا رحما م بود (۳۰) بکی دو سال هم مشغله دوره گردی مشغول بود و سه سالی هم عطا ری سرمه‌هدادشت یک‌وقت دنیا مساعد شد که توانست یک اوراقی بنویسد و منتشر کند و در آن اوراق هم غلط‌های روشنی از او دیدیم این شخص با این هویت و تحصیلات در یک روزنامه رسمی (۳۱) راجع به مسائل طبی اظهار نظر سری مخالف اطباء جهان کرد و هم را بخطا و غلط نسبت داد عقل شما و همه بشر درباره این امرچه می‌گوید از صدر اسلام تا کنون بیش از ده میلیون مجتبه و متخصص در علوم دینی در ممالک اسلام پیدا شده و چند میلیون مجتبه و متخصص در علوم مذهبی پیدا شده و صدها میلیون جمعیت دیده اند در جهان بوده این علماء بزرگ و دینداران با تفاوت کلمه‌جیرها ثیرا گفتند و از شعار دینی با مذهبی دانسته‌اند ساگهان یک جوانی که جندال سیگار فروش (۳۲) و شاگرد صحت‌اف بوده و چند وقت هم برای ارزاق منبر رفته و اوضاع زندگی و بایه معلومات اوراهمه دیده اند و اکنون به یک شغل بست اداری مشغول است قد علم کرده می‌گوید تمام علماء اسلام بخطا رفته و تمام دیداران مشرکند و من یکی را درست رفتم و دین اسلام را فهمیدم اینهمه ملاهای دیندار که مردم آنها را بزهد و تقوی شناخته و عالم و دانش آنها را سنجیده اند برای ریاست و دکانداری کار می‌کنند

ولی من یکی علمم از آنها همه بیشتر وهم در زهد و تقوی از آنها جلو
هستم و کارها بیم برای خدا است و هیچ نظری در کار رجذب اپرستی د
دلسوزی نیست اکنون ما این کلام را با عقل خداداده می‌شنیم و
از آن حکمیت میخواهیم با در نظر گرفتن هویت نویسنده و شفیل
او..... !!

آفرین ، صد آفرین !

بر روی همبانی استدلای خمینی، در سرتاسر کتاب موضوع نحقیق ما،
نا استوار است وضعیف و اگر حمل براغراق نشود، بسیار ضعیف بود، به کرات
ومرات، استناد به حدیث و روایت می‌جوید در حالی که حريف و مدعی حدیث و
روایت را زین و سیح و اراصل و بایه، قبول می‌دارد و نا بد هم منکرانی
باشد (۲۰).

مطلق گوئی و مطلق با فی بسیار به چشم می‌خورد و خواننده را مأمور
می‌دارد، خمینی " خوبی عدل و بدی ظلم " (۲۱) را به رخ ما می‌کندولیک،
به هیچ روی، متعرض این معنای نمی‌شود - و یانمی تواند - که " عدل "
چیست و " ظلم " کدام است، هر کس می‌تواند " عدل " را بستاید و " ظلم " را
بنکوه دولی اندیشمندان است که مفاهیم آنان را، ساعتی بعثرا ط زمانی
و مکانی و با اتفاقات به این که این مفاهیم نسبی و شرطی و اضافی هستند، بیان
دارد و موقع فکری و موقع اجتماعی خوبی را معین سازد و بدست همگان سپارد.
امری که از دید این بنده، ممکن است، ظلم و بیداد پسند آشته شود، چه بسا که
در محور مختصات فکری دیگری عین عدل و نصفت باشد. شرائط امروزین جهان
ما، چه در پنهان، دانش و معرفت وجه در گستره، مسائل سیاسی، افتضال دارد
که کسان، برداشت‌های خود را از همه مفاهیم نسبی و شرطی و اضافی، صریح و
بسیار پرده، تبیین کنند و گرسنگی پرده، کلی با فیها مخفی شدن (و یا " تغییر
کردن " در دی از دردهای جامعه انسانی را دوا نمی‌کند و احدی را به کار نمی‌آید
و تنها کسانی را بر این نتیجه است و تایسته که قصد جلب نظر مردمان را بدارند و
سرسیاست بازدیدن و امید به جا و مقام و نام و نشان رسیدن .

در فصل پیشین، این حدیث رفت که خمینی از فرنگان و فرهنگ باخته
زمین و مدنیت فرنگی، بر اثر ناشاخته بودنشان بروی، می‌ترسد و این ترس
و سهم به صورت روحیه ای شکست خورده دروی، از یک سوی، پدیده آید، و

۲۰ - فی المثل، مراجعة شود به صفحه های ۱۱۵ و ۱۷۷ و ۱۷۹ و

۲۱ - صفحه ۳۰۸ و ۳۰۹

از دیگرسوی، به شکل میلی و گرایشی شدیده تخریب آنچه فرنگی است، و بـ
فرنگی می نماید - و این هردو حال و هردو نسخه از یک کاـنون نـشـتـ مـیـ کـهـدـکـهـ
همـانـ بـهـمـ درـوـنـیـ وـخـوـفـ روـحـیـ وـتـرـسـ معـنـوـیـ باـشـدـ،ـ
روـحـیـهـ شـکـستـ خـورـدهـ وـیـ درـمـسـائلـ سـطـرـیـ وـعـلـمـیـ،ـ درـبـراـبـرـ فـرـنـگـانـ،ـ بهـ
ایـنـ گـونـهـ تـجـلـیـ مـیـ کـنـدـکـهـ وـیـ درـمـواـردـیـ عـدـیدـ قـبـولـ فـرـنـگـانـ رـاـسـتـدـ وـگـواـهـیـ
برـمـحتـ اـمـرـیـ وـدـرـسـتـیـ مـطـلـبـیـ مـیـ آـورـدـ،ـ بـهـدـیـکـرـبـیـانـ،ـ بـهـگـفـتـهـ باـخـتـرـ
زمـینـیـانـ اـسـتـنـادـمـیـ جـوـبـدـوـآـنـ رـاجـتـ مـوـجـهـ وـقـاطـعـ مـیـ اـنـگـارـدـ؛ـ
انـدـرـاـنـهـاتـ وـجـودـرـوـجـ وـبـقـایـشـ چـنـینـ مـیـ نـوـیـسـدـ (۲۲)ـ:

".....علمـاـ،ـ روـحـیـ جـدـیدـ جـوـدـرـوـجـ وـتـمـیـزـ آـنـرـاـ سـاـ جـمـ وـسـقاـ آـنـرـاـ سـعـدـ
ازـمـرـگـ اـزـرـوـیـ عـلـمـ اـحـضـارـ رـوـاحـ (۱)ـ اـثـبـاتـ کـرـدـنـدـ وـالـاـنـ درـارـوـبـاـ
وـاـمـرـیـکـاـ اـیـنـ رـایـ سـقـبـوـلـ تـلـقـیـ شـدـهـ حتـیـ آـنـهاـکـهـ دـرـمـاـذـیـتـ باـفـتـارـیـ
داـشـتـدـرـوـحـیـ شـدـ (۲)ـ واـزـطـرـفـدـارـانـ حـدـیـ بـقاـ رـوـحـ شـدـیدـ وـ
قـضـایـاـیـ عـجـیـبـهـ درـبـارـهـ اـرـوـاحـ مـعـرـوـفـ وـمـنـتـهـرـاـسـتـ وـاـزـعـلـمـاـ،ـ
بـزـرـگـ آـنـهاـ مـنـقـوـلـسـتـ فـرـیـدـوـجـدـیـ مـاـحـبـ دـاـئـرـةـ الـمـعـارـفـ کـهـ خـوـدـاـزـ
مـعـتـقـدـانـ عـلـمـ تـنـسـوـیـمـ وـاـحـضـارـ رـوـاحـتـ اـسـمـ چـبـلـ وـهـفـتـ سـفـرـاـ زـرـجـالـ
عـلـمـیـ اـنـگـلـیـسـ وـفـرـانـسـ وـاـمـرـیـکـاـ وـآـلـمـانـ وـاـیـتـالـیـاـ رـاـمـیـرـدـکـهـ
آنـهاـ اـعـتـقـادـبـاـیـنـ حـکـایـاتـ خـارـقـ عـادـتـ دـاشـتـدـ،ـ کـسـیـکـهـ بـخـوـاهـدـ
حـکـایـاتـ عـجـیـبـهـ اـیـنـهـارـاـ بـبـینـدـیـکـتاـبـاـیـهـیـکـهـ درـایـنـ بـابـ توـتـهـ
شـدـهـ رـجـوعـ کـنـدـوـقـضـایـفـیـ کـهـ فـلـاسـفـهـ اـرـوـبـاـ نـقـلـ کـرـدـنـدـبـینـدـتـاـزـنـدـهـ
بـودـنـ رـوـحـ رـاـبـاـ وـرـکـدـ".ـ

انـدـرـاـنـهـاتـلـقـینـ بـهـنـفـسـ مـیـ نـوـیـسـدـ (۲۲)ـ:

"اطـبـاـ،ـ بـزـرـگـ قـدـیـمـ اـزـقـبـیـلـ شـیـخـ الرـیـســ اـبـوـعـلـیـ سـیـمـاـ
عـقـبـدـهـ مـنـدـبـوـدـنـدـسـکـطـورـمـعـالـحـاتـ رـوـحـیـ کـهـگـاـهـیـ مـعـالـجـاتـ اـزـ
مـلـاجـهـاـیـ طـبـیـ بـهـترـکـارـاـنـحـامـ مـیـدادـهـ اـیـنـ نـظـرـیـهـ رـاـدـاـشـتـدانـ وـ
دـکـتـرـانـ بـزـرـگـ اـرـوـبـاـنـیـ شـاءـ بـیـدـکـرـدـدـ،ـ (ـاـیـنـ)ـ نـظـرـیـهــ
کـهـ عـلـاـجـ رـوـحـیـ اـزـرـوـیـ تـقـوـیـتـ رـوـحـ مـرـیـضـتـ دـرـاـرـوـبـاـیـ اـمـرـوزـ
تـاـ بـیـدـشـدـ،ـ

پیرامون مانستیزم و همینتوتیزم می تکارد (۲۴) :

" (مینیاتیزم) (کذا) یا (نوی معناطیسی) نکان بزرگی
بجهان داده شخصیای آخر ماذیین شماره افتاده در آن
نزدیکی علم پرده از روی کاریکلی بر مدار دو عالم ارواح و
زندگانی جا و بدآها و آثار غریبیه آنها را قبیل عدم حساسیت
خفتگان معناطیسی و غیبگوییهای آنها و مدها اسرار شکفت آمیز
را بر روی دادره ریخته اساس مادیت را برای همیشه از جهان
بر میجیئند قدمهای بزرگی علم امروز برای آشکار کردن اسرار
جهان جهان برداشت خوارق عادات معجزات کرامات اطلاع
بعضیهای که در نظر ماذیین جزو انسانهای باشمار میرفت در جهان
علم امروز نزدیک بواضحت و فردای علم آنرا از بذیهیهای
میکند " و بدین " چیزها امروز علم روح
اروپا با کمال وجود سرافرازی بخود می بالند " .
خمینی نه تنها دنیای اروپا را " پرشکوه " (۲۵) می داند بلکه برای اثبات
امکان شفاعت از سوی اولیاء و انبیاء نیز به کتفیات فرنگان دست توسل دراز
می کند و می نویسد (۲۶) :

" شفیعان بعد از رفترا زاین دنیا مرده نیستند بلکه
زندگی مردگان یعنی ارواح آنان و خلود آنها در آن عالم و احاطه
آنها با عالم از امور مسلم است هم در فلسفه قدیم و هم بیش فلسفه
روحی اروپا " .
برای خوارکردن و بی مقدا رحلوه دادن رقیب و حریف ، خمینی وی را متهم
می دارد که از بی شرفتها و اکتشافات فرنگان نا آگاه است و بیهوده و
می نویسد (۲۷) :

" اروپا شیان سیز کم و بیش کوره راهی بعالیم غیب بیسا
کرده اند و با خواب (معناطیسی) یا (مینیاتیزم) (کذا) عیگوشی
میکنند و عالما ، روحی انگلستان و آلسان و امریکا و فرانسه و روسیه
و دیگر ممالک آنها این ادعای از حد تکفاری وجود آن و حس رسانند
و اینکه گفتید اروپا شی ها همچو ادعا شی شکرند و با یه معلومات
شمارا بیجه های خورد سال دیستان هم روش می کند زیرا بجه های

کلاس چهار و پنجم هم این مطلب را شنیده‌اند که اروپائی‌ها توسط خواب
کردن کشف حقایقی می‌کنند و با احساس ارواح نیز معتقد‌اند که کشف
حقایق می‌کنند.

و سپس، برای تعمیم کار حرفی (۲۸) :

"..... گمان کردند اجابت مثل شما هایی مغل و ادر اکند...".
شاید جا لبترین کار سیدروح اللهم خمینی، در تکیه واستناد به هوش و درایت
فرنگان و قدرت عقلی ایشان، آن باشد که برای اشخاص محظوظ حدیث غذیر - که
به موجب آن حضرت بیان میر (ع) امیرالمؤمنین علی (ع) را به جانشینی خود منصوب
فرمود - به نوشته‌های ساخت زمینیان متول می‌شود و از آن شاهد می‌آوردم! و می‌سویسد (۲۹) :

"..... هرجس انگلیسی ([]) در کتاب پیکمبار م اسم (مقالة فی الاسلام)
سوشته و هاشم مریبی آنرا بعریق ترجمه کرده این‌تفصیله ([عنوانی
واقعه غدیر خم] و حدیث غدیر) را مینویسد و عده، اروپائیان در
کتاب‌های فرانسوی و انگلیسی و آلمانی ([]) این‌تفصیله را
مذکور داشتند و توماس کارلیل در کتاب الاطال مختصر آن را ذکر
می‌کند.

خدمتی لحظه‌ای در نگ نمی‌کند که از خویشن بیرسدویه دیگران بگوید که
این آقای "هرجس انگلیسی" کیست و چه اهلیتی و صلاحیتی برای اظهار نظر
دارد!! این "عده" اروپائیان "که" در کتاب‌های فرانسوی و انگلیسی و
آلمانی "به آن" "قضیه" اشارت کرده‌اند کیا نند و چه مجوزی حق دارند
پیرامون امری که میان مسلمانان موضوع گفتگوست، حکم دهند! سخن "توماس
کارلیل" آبان جهان بینی ویژه‌اش، چه بهای وارجی برای آزاداندیشان
دارد! از همه این نکته‌ها، خمینی در می‌گذرد و چون مروع فرنگان است،
گفته‌آن را - و هرگفته‌آن را - حقت می‌گیرد، حقت می‌پنداشد و بجه جان
می‌خرد.

آیا از آنچه رفت رو حیه، شکست خورده خمینی در برابر فرنگان آشکارا
به چشم نمی‌رسد و این روحیه ملازمه با واکنش‌های تحریکی، غیر عقلائی و
"معقد" در عرصه‌های دیگر، همچون عرصه سیاست و اقتصاد، ندارد و نباید
داشت؟

بگذریم، همین خمینی که در تا پید نظرهای خویش آراء فرنگان

شائناخته و گمنام را حجت می آورد و براین اصل بی بنیان و مذموم تکیه می زندکه "چون فرنگی گفته، پس، درست است" "به تعیت از شیوه" ماکیاولی خود در استدلال (که میان اشارت رفت)، در جاشی دیگر، بالکل "تفییر جهت و موضع می‌دهد و خطاب به مدعی می‌نویسد (۴۰):

"..... شایعه‌های ضعیف العقل یکسره خود را در مقابل آنها [= فرنگان] با حته بطوری که قانون خود را بیزفرما موش کردید و آنجهارویا شی کندخوب و میزان نعمان را همان میدانیدواین از بزرگترین خطاهای شما است".

سیدروح اللهم خمینی، گاه، در میانه استدلالهای خود، برای اثبات مدعای خویش، را هاشمی را پیشنهاد می کند که بایدش گفت با، به سبب جهل، از ناممکن بودن آنها بیخبر بوده است و با، ناممکن بودن آنها را می دانسته است ولیک، رندانه و بررسیا ق روش ماکیاولی خود، برای منکوب کردن حریف و برای جلب التفات مریدان کم سوادخویش، از به کار گرفتن تحاشی نکسرده است. فی المثل، در معنی پیرامون زندگانی پر قناعت وزاهدانه و پاکا زانه ملایان و بی توجهی اینان به جیفه دنبیوی و نعمتها و خواسته‌های اینجها نی، پیشنهاد می کند. و این پیشنهاد دش حقی است اثبات مدعایش را (۴۱):

"..... بدفترهای ثبت املاک و اسناد نظری یکیدوا ملاک علماء فی که پنجاه سال در میان توده ریاست کرده بدت بیا و بید بینید یکسند مالکیت ملک چند هزار تومانی بدت می آید؟".

آنجه در فوق نقل شدتهها و تنها شایسته و مناسب انشاء، یک کودک دستیانی است و باید کا رتحمیق مریدان نا آگاه از همه چیزها و همه جا می آید. لزومی ندارد شخص آئین ثبت املاک را در ایران در حد پک متخصص و کارشناس بداند تا ناشدنی بودن طریق بالا را دریابد. هر کس به عقل سليمش تکیه زند درک می کند که بایفت املاک و دارائیهای یک فرد از طریق مراجعت به دفاتر ثبت املاک غیر ممکن است زیرا اولاً، دفاتر املاک بینانم اشخاص نگاهداری نمی شود بلکه ملاک تنظیم و ترتیب آنها محلهای جفرافیا ای استقرار املاک است و ثانیاً، وسعت عظیم وطن ما، به فرض هم که راههایی یافت می شد - که نمی شود. اجازه این عمل را نمی دهد. (کما این که، به روزگار "اما مات"

سیدروح الله خمینی ، دور و پریهای آزمندش ، دربی غارت دارائیهای خلاصه و انباشتن جیوهای انباشتمانشدنی خوبیش ، نتوانستند ملک ویا ، دست کم ، همه املاک متمکنان و دارایان را از این طریق بیشنهادی "امام" خود بیانند و بغارتندوه توزهم سعادتگذشت بیش از یازده سال از "فرودمان" خمینی به ایران ما ، هستند املاکی از آن شروع نمودند که از جنم ناپاک و دست آلوهه این انگلها به دور مانده اندوختهای این قبیله تردا مانند ، در بیان این نروتهای سکنا میدی آمد است) .

در میانه سخنان خمینی ، بساهنگام ، مطالبی درج است که نشانگر ناگاهی مطلق وی از روزگار است و موئبد این نکته کدوی ، در اثبات نظر خوبش ، هرچه را به زبانش بسیار یادویا بر قلمزن حاری شود بگارمی گیرد و بدروستی و باتادرستی آن و بد عملی بودن و با عملی شودن آن ، از پایه و پیچ ، التفاوتی ندارد . مثالی را : در استقادا روضع حاکم بر جا معهده ایرانی می نویسد (۴۲) :

..... در وقت همتقلید از آنها [= فرنگان] میگنند مایه آنها چه گوئیم همه میدانید که ظهر تهران بتقلید [] اروپاییست دقیقه قبل از نصف اللیل خودش بر سمت شناخته شده و یکی نگفته این چه کابوسی است که اهل این مملکت بآن دجا رشدند .

سیدروح الله خمینی ، ظاهرا ، سرجیان انتخاب یک نصف النهار به عنوان مبدأ ساعت وقت گزاری بین المللی واقع نیست و نی تواند دریافت کد ظهر شرعی را هم می توان و باید با آن تنظیم کرد ، کما این که تنظیم کردند واپسی ، بدروزگار "امام بودن" خود آن را نتوانست تغییرداد و تغییرندا د و موضوع را بمسکوت برگذار کرد . همان "شیوه" مرضیه "ای که وی هرجای سادتواری و صعوبت رویارویی می شود هماورده را نیرومندی یافتد ، بر می گزید و شیوه "گریز ، شیوه "فرار)

شايد تیجه طبیعی و نمرت منطقی این شیوه "گریز" می بوده است که موجب افتاده تا خمینی فتوی سایه ای رشوه دهد و بنویسد (۴۲) :

"ساخته نهاند که بول دادن برای گرفتن تذکره داخل در عسوان رشوه "حرا منمیست ،

و دیگر تیجه نکرده است چراشی آن را و توضیح نداده است تفاوت "گرفتن تذکره" را با گرفتن هرستندی و مدرکی دیگر !!

خمینی، بدانسان که گفته شد، آخوندی قشری و سخت قشری و متعصّی است که تعقیش وی را تا مرزهای کوری دل می‌کشاند و دروازه سختگیری و خنوت رها پیش می‌سازد. این کس که مرده‌ریگ خواران و مستعماً از خوان بغمای گستردۀ اش کوشیدند، و می‌کوشند، تامفت لطیف و آرام بخش و برای ما ایرانیان، آسمانی و دل انگیز "عارف" را بهش ملحق و ملصّق سازد و وی را به عرفان و محبت و عشق و رزیبدن و مهربانی با آفریدگان خدا و همه آفریدگان خدا، متصف‌دارند، آنچنان جزئی و خنگ گونه‌ی می‌اندیشند که نه تنها دین زرده‌شده را دین شرک می‌شناسند و زرده‌شیان - یا به قول خودش، محسان - را مشترک (۴۴) و نه تنها بودائیگری و مکتب فلسفی بودارا - که به باور خمینی "مذهب بودا" است! - "باطل" می‌شمارد (۴۵)، سهل است، از خیل مسلمانان هم جزاً نانی را که همچون او بیان ندیدند از مرء پیروان و متعلقان "... مذهب‌های باطل ..." می‌داند که "شالوده‌اش از قیفیه بینی ساده ریخته شد و نیاش برا نهادم اساس دین بود...." (۴۶) یعنی مذاهب اهل ستّت و جماعت!

درباره، این تعقب‌تندواین کوردلی دهنت انگیزبجه‌جاست اندکی از حال و هوای وطنمنان سخن گوئیم و از رفتار مردم‌مانش با دیگر دینها، از سرزمین و محیط فرهنگی گرانقدروگران‌ناری که سیدروح الله خمینی هم بخش بزرگی از عمرش را در آن به سربرد و چیزی از آن همه لطف و مردمی و صفا و عمق و بزرگواری و تناهی درستیافت - درست‌تواست یافته:

پیرامون ایران افسانه‌ای آمده است که (۴۷):

"طهورت هیجکس رادر کار دین متعرض نسود و گفتشی هر کس هر دیگر
که خواهد گاههارد."

در روزگار ایران اسلامی می‌خوانیم که موفیان، گاه، مشکل‌های خوبش را برتر می‌یابند و آن‌ها کلیسا می‌برند و در حلقه‌ان از آنان مددمی‌خواستند، می‌خوانیم که جون شیخ ابوسعید ابوالخیر، عارف بلندآوازه‌ما، از مجلس سماع نرمایان، در کلیساشی، بیرون آمد، مریدان گفتندش که "اگر شیخ اشارتی می‌فرمود ترسیان زنار بر می‌گشودند" و شیخ بزرگوار، بدانسان که مزاواریک "عارف" راه حق است و پرستنده خدا و آفریدگان خدا، پاسخ

۴۴ - صفحه‌های ۱۲۰ و ۱۱۱ ۴۵ - صفحه ۱۳۳ ۴۶ - صفحه ۱۷۴

۴۷ - مستوفی، حمدالله، "تاریخ گزیده"، به اهتمام دکتر نوابی، صفحه ۸۰

می فرمایدکه "ماشان برپیته بودیم تا بازگشیم" (۴۸) در ایران بزرگ ما ، تاریخ گواه برآن است که پیروان دیگر دینها ، جزدهن رسی ، و معتقدان به نهضت‌های الحادی مورد تعقیب و اضطهاد (۴۹) و آزار و گاه کشتار ، قرار می گرفته اندولیک هرگز شدت این جور و بیدادیه قساوت و شفاقت آنچه دیگران ، وازان جمله غربیان ، کرده اند تبوده است.

رویدادهای گیتی سیک گواه است براین که از به کار گرفت تعلق خوشنیبا رو فشار روحی و مادی برخدا وندان راهی و اندیشه نتاجی و نمرتی به چنگ نمی آید . فی المثل ، چنین می خوانیم (۵۰) :

" متوكل [دهمین خلیفه عباسی] با اهل شیعه تعصب داشتی . در سنه ثلات و ثلائین و مائیس [= ۲۳۲ هـ] گور حسین بن علی المرتضی کرم الله وجهه راسیط رسول الله مخراپ کرد ، چنانکه زمین را شنم کردن و مردم را ارزیارت کردن و محاورشدن منع نمود و آب در صحراء فکنده کوریکلی ساطل گردد ."

واما وبا همه این احوال شیعه و اندیشه شیعه بر جای ماند و حسین (ع) مادرگان رکین آن .

از ادانه‌یشی را برخی انسای روزگار دشمن داشته اند و به چنگ کسر بسته اندولیک جزیا دیه دستان نمانده است . پیرامون روزگار محمود غزنوی ، این حریص موجودسیری ناپذیر و که دکان دین گشوده بود ، چنین نوشته اشد (۵۱) :

۴۸ - جون کتابخانه اموی خشی از بادداشت‌هایم به تاریخ روزگار و متولیان " ولایت مطلقه فقیه " رفته است ، در این مورد از حافظه ام یا ری جستم و تنها می توانم حوبندگان را به کتابهای زیمای " اسرار التّوحید فی مقامات شیخ ابوسعید " و " تذكرة الاولیاء " مراجعت دهم . بوزش می خواهم و این دویت را از شیخ اجل هدیه می کنم دوستان را :

" گرسنگاندیم باز پردازیم جامه ای کز مرافق چاک شده "

" گرسنگاندیم عذر مان بپذیر ای بسا آرزو که خاک شده "

۴۹ - برایبر Prosecution زبانهای فرنگی به کار رفته است .

۵۰ - مستوفی ؟ حمدالله ، صفحه ۳۲۲

۵۱ - بیهقی ، ابوالحسن علی بن زید ، " تاریخ بیهق " ، تصحیح بیهقی ، صفحه‌های ۱۹۴ و ۱۹۵

شیخ الرّئیس خواجه ابوالقاسم علی بن محمد از شریوتمندان و مکرّمان عهده‌خود،
 " جها رمدرسه درقصه" [سیهق] بناکرده‌جها رطایفه‌را ،
 حنفیان را و شافعیان را کرامیان را سادات و
 اشیاع ایشان را وعدلیان و زیدیان را صاحب‌سریبد [۵۲]
 این حال سلطان محمود اشها کرد [۳۵] سلطان غلام فرماناد و
 او را به حضرت غزیه برداشت فی ... سنه اربع عشره واربعماشه
 [= ۴۱۴ هـ ق.] . چون به حضرت غزیه رسید سلطان با وی عنتیاب
 کرد که جراحت مذهب را که معتقد توانست صرت تکنی واشمته آن
 طایفه را بسته‌بندی . حمله طوائف را جون یک شخص مدرسه‌سازد و
 تربیت کنند برخلاف معتقد خوبیش کاری کرده باشد و هر که خلاف
 معتقد خوبیش کاری کنند را با وسمه را بودن تقریب را به حق تعالیٰ
 پس شفعا مراسم شفامت اقامت کردند ، خلاص یافت ."

کوراندیشی را بنگرید که مردی کاری نوویدیع کرده است و هدیه‌ای داده است
 پیروان مذهب‌های مختلف اهل ست و جماعت و نزدیکان بدانشان را - همچو
 " زیدیان " - آنگاه به ختوت و بیم مقویت همدچار می‌آیدو " شفعا " بناکریز
 پای درمیان می‌نهندتا " خلاص " یاد!! بدیقین که اگر این مردم مسجدی بنا
 کرده بود را افضل را جان شیرین برسران می‌یازد و " شفاعت " نیز سودی برایش
 نمی‌کرد!

و چون متعصبان را زمام کارهای بکف افتده را منگبزحال‌های پیش
 می‌توانند آمد ، و می‌آید ، که رعشه براند ام آدمی می‌افکند . دو شموه می‌آوریم
 از سیاری و دو مشتی از خرواری [۵۴] :

" در عهد مغول میان شیعه و اهل ست ، در رحان مذهب ،
 دعوی عظیم خاست . امام رکن الدین [محمد] زاکانی به
 خراسان رفت [ارقویین] ، پیش امیر جرماغون و به دلیل و
 سراهیں معقول و منقول اهل شیعه را ملزم گردانید و متعاقی از
 آن به نام امیرالمومنین عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ
 ساخت و حکمی مستدکان را برآتش بربیشاپی روافض نهاد کار

۵۲ - مقامی معادل رئیس دستگاه اطلاعات در امروزین کشورها .

۵۳ - آنها کردن = آگاه کردن ، خبردادن .

۵۴ - مستوفی ، حمدالله ، صفحه ۸۰۵

مذهب اهل سنت از سر و تقدیر طراوت گرفت" !
و، سیز، (۵۵) :

" قاضی شمس الدین احمد و پرسش مولانا رضی الدین محمد [ماکانی] طاب مثوا هما حاشکوه و تبروت تمام بودندو به منصب قاضی القضاۃی عراق رسیدند. هولاکو خان را جهت دفع هر ملاحده ملائیں ایشان آورده بودند آن کار عیبی‌های بلیغ مودند تا قلاع آن ملاعین قلع کردند و اهل جهان را از شرایشیان برها نیستند. جزا مالله نیز " .

این تعصی‌ها و شندری‌ها و سختگیری‌ها، که با روحیه وجهان بینی خساق ایرانی، به هیچ‌رویی، انتباق ندارد (۵۶)، همواره برای ایران و ایرانی نکبت آورده است و تیره روزی، چه بیرونگاریا بیانی ساسانیان، با آن کوردلی و شقاوت موبدان زردشتی حاکم، و چه در او اخ رعهد مفویان، داوری‌ها ریزی پیرامون عصر مفویان خواندنی است و شاهدی بر مذمای ما (۵۷) :

" در زمان شاه عباس کبیر کوشش شده بود که خارجیان و اقلیت‌ها امنیت واقعی داشته باشد تا تجارت رونق بسیار بیندازد. امادر زمان شاه عباس دوم کاری انجام گردید که هندوها را ملزم ساختند که در دعاوی دست به روغن گذاشتند تا از مهد مدعی بیرون آیند "...

و، افزون بر آن (۵۸) :

" در شهر کاشان در طول هفت سال سهیار بیهودیان را باز و رو جهار مسلمان کردند و حتی در یکی از کشمکشها ۱۵۰ یهودی در کاشان کشته شد و با لاخره هم با دخالت ملامح فیض شاه عباس دوم کوتاه آمد فشار به اقلیت‌ها که اغلب تاجر و بازرگان بودند کار افتخاد و مملکت را دچار شفتگی کرد"

این آغاز افول سلطنه، اقبال صفویان و ایران برشکوه عصر مفوی بود تا بداتجاکه (۵۹) :

" آن روش معتدل و ملایم همراهی ساقلیت‌ها که در زمان شاه

۵۵ - متبع اخیر، صفحه ۸۱۱ - برای بحث مشبع بیرا مون جهان بینی دروانشناسی ایرانی مراجعه شود: تهرانی، دکتر متوجه، "عامل انسانی در اقتصادی ایران"، (تهران، نشر اندیشه، ۱۳۵۴)، جاپ سوم، بخش دوم.

۵۶ - باستانی پاریزی، "سیاست و اقتصاد عصر صفوی" ، صفحه ۲۵۹

۵۷ - همان منبع، صفحه ۲۶۰

۵۸ - همان منبع، صفحه ۲۴۵

عیّام [بزرگ] بودوارامنه را تقدیرپرروال می دادیا برای رسیدگی به نکایت زرتشتیان شخصا " به کرمان مسافرت می کرد.... تبدیل به تعصّب شدید و قشریت می خود و حصر شده طوری که گران امها را از گیر آباد نمیرون کردند... در ۱۵۶۶... علامت خاتمی برای بیهودان در سظر گرفتند [۶۴] که بر لباس خود بدوزنید و از شهر آنها را بیرون کردند... در زمان شاه سلیمان صفوی، اثار الله مرhanه، علماء کرمان گفتند مجوس ساکن بلده باید خارج شهر میزد سایدنا با مسلمانان مشور شاشد. آنها را خارج بلده ... کنادادند.... والته می دانیم جواب این بی اهتمامی را، چند سال بعد، ناصر الله گیر کرمانی داد که با محمود افغان همراه شد و اصفهان را گشود و شیراز را هم برآ پشت فتح کرد.

همین بی است ذکر مماثی که از تعصّب و قشریگری و کوردی بر مردم شمکشیده ما رفت و احوال روزگار فتحعلیشاه و قصه جنگ با اروس را به مجالی دیگر و فرمتنی نیکوتزموکول می داریم - طرفه حکایتی است !
بگذاریم و بگذریم و دگرباره به کتاب "کشف اسرار" بازگردیم:
در بحث پیرامون "دلیل حکومت فقیه در زمان غیبت" سید روح الله خمینی، حدیثی جندراء از امامان نقل می کنده تقریباً در همدشان، در صورت صحّت، را و بان سنت و حدیث به عنوان جانشین معرفی شده اند و بعد با استدلالی، که می توان به واقع، کوکانه اش خواند، نتیجه می گیرد و می گوید (۶۱) :
" اگر حاکمی کسی را جانشین خود معرفی کردم یعنیش آنست که کارهای اوراد را بودنش او ساید انعام دهد.

وی هرگز خود را با این بحث دقیق آشنا نمی سازد و بعتر گفته آید، صرفهُ خود را در آن نمی بیند که حد و مرزا این "کارها" را ترسیم کند. حاکم و این حاکم هر که می خواهد بود، بر همه کارهای مردمان احاطه و سلطه نمی تواند داشت و اسلام، که بر فطرت بینیان گذارده شده است، مردمان را و انسانها را در حد محصوران و ناقص عقلان، به زیر حکومت یک فرد نمی سرد - و هرگز نبرده است. این تعبیر و تاء و بیل نه کچ که با زگونه از اسلام است و جز منافع گروهی خود خواه و سودجوی

۶۴ - این علامت را که «مناء سفاهه، در زمانها فی چند، در کشور ما، بر بیهودیان تحمیل می کردند تا بر جا مه خویش بدورند، در اصطلاح، "غیار" می خوانند و عموماً "بیارهای می بوده و نگی جریانگ جامه . ۱۸۸ - صفحه ۶۱

راته مین نمی گندو شمرتی جزاد بارونگون بختی برای مردمان و ملت هم
نداارد. کما این که شاهداین مدعای ابرای العین می بینیم!

هرچه راه مل کردم و آندیشیدم براین بندۀ معلوم شنکه چگونه مردی که
دا عیه، منطق شناسی و اجتها ددرفلسفه دارد، برای اثبات آراء خود، گاه، و
نهاند، به استدلالهاش - اگرستوانشان، ازین وسخ، "استدلال" خواند -
روی می آورد و تتمک می جوید که سخت عالم بانه است وسی با یه وسی مایه وسی
معنی (۶۲) یگانه توجیهی که این بندۀ توانست برای خویشن بکند همان
ماکیاولی گرانی خوبینی است در استدلال که ریشه اش را در عجب و خودبینی
مفرط وی دارد و آن ماده است به هر بیهای و با استفاده از هر گفتاری، ولولغو
و ناتایجا، هریف را از میدان دلیل آوری و محاجمه در گندوت فتوخ خود را برآورد.
هم در وجدان ناخودآگاه هن و هم در چشم مریدان کم سوا داش، مسلم دارد. مثالی جد
به دست دهیم:

برای رَدَّ ایراد مدعی درباره سُجده برتریت کربلا حین نماز، که شیعیان را معمول است، برهان چنین می‌آورد (۶۳) :

اکنون شما از صد میلیون [گذا] جمعیت شیعه و بیش از ده میلیون [گذا] پارسی زمان ابرانی شیعه بازیرس کنید [گذا] که مسجد
بetranslatet که برا لای میکنید آبا حسین بن علی را خدا می
دانید اگر سچه های فارس و زنهای عوام شیعه اشتباهی
حوال ب مشیت بشما دادند مادرست از گفته های خود برمیدارم ...

در جایی دیگر و مورد دیدن باز به همین استدلال حکیمانه دست می آزد! و
برای توجیه عمل شیعیان در زیارت مقابر متبرکه، به حریف، بدینگونه پاسخ
می دهد. پاسخی که در نظر خودش و منی مریدینتو اندیان شک می نماید ولیک
مسخره است (۶۴):

".... در هرسال جند مدهرا رجعیت شیدزیارت میکنند فر پیغمبر و اما مزاده و موء من را مابشما و هم عالم اجازه دادیم [۱] که از بزرگ و کوچک مردوزن شهری و صحرائین شیعه بپرسید و آنها را هر طوری که میخواهید استنطاً ق کنید [۲] اگر آنها یا کسی از آنها گفته که ما برای پرستیدن اموال پیغمبر،... می دیم.... ما گفته های خود را بس میگیریم"

۶۲ - شاید سب همین باشند، بسیار مشهور، آقاسید ابوالحسن اصفهانی خمینی را از تدریس فلسفه میم داشته باشد؟ ۶۳ - صفحه ۵۷ ۶۴ - صفحه ۱۶

خمینی، ظاهراً، از این برهان آوری شفت انگیز خویش سخت رفادارد ولهذا خود را محق می داند که آن را با رهایی کارگیرد. وی در زداین ادعائیه شیعیان بیغمبر و امام را برستش می کنند به مدعاً رومی کند و چنین، به گمان خودش، پاسخ مستدل به وی می دهد (۶۵):

.... شما در خیابانها و بزرگانها از هر یک از افراد پیروان ایس مذهب میخواهید پرسش کنید که آیا ... این شما زوروزه و حجّ و دیگر عبادات همه برای پیغمبر است یا امام اگر یک پیروه زن شیعه شما در این سخن موافقت کرد یا نک پشت کوهی سخن شمارا پذیرفت ما از همان راه که آمدید ایم سرمیگردیم

در زداین ادعائیه ملایان خرافه پرست دو در را سود خویش خرافه پرستی را تشویق می کنند و خلاصه را تحمیق، سید روح الله خمینی، به نهج فوق و از همان شکردا استدلالی دشمن شکن خویش استمدادی جوید و مرقوم می دارد (۶۶):

.... اشخاصی که اینطور امور را دیده اند و می کنند ملاها و کسانی که با آنها رفت و آمدند را نهاده استدلالی "امثال شما" می شتر خرافی هستند و مرکه نشین ها و دخیل بندها و زیارت سه دلدل و امثال آن از طبقه "تنکیل" می شود که با ملاها رفت و آمدند از دارد اگر در تما عمر یک ملاییدا اکرده که اینطور چیز هارا معتقد ساخته ... ساخته ... ساخته شما درست است

وبزماتی که می خواهد مدعاً نایاب را منکوب سازد و ثابت دارد که ملایان، در راه حفظ منافع خود، هر گز دنبال دروازه ایال و خواسته ای مریدان خویش نیستند و برای تحبیب و جلب قلوب ایشان هیچگاه شخصی خلاف منطق و اعتقاد بر زبان و بر قلم جاری نمی سازند، چنین می نویسد (۶۷):

.... کتاب های ملاها از هر یاری رسال پیش از این تاثیفات امروزی در دسترس همه مردم است خوبست بررسی کنید از اول آنها تا آخر اگریک کلمه پیدا کرده که ملادر آن با مبل غلام حرفی زده ساخته ماتما حرفا هاشی که تا کنون زدیم بس می گیریم و از همان راه که آمدید سرمیگردیم

استدلالی از این دست و از قمایش نمونه هاشی که در بالا مذکور افتاد، آدمی را بدینحوه سخن گفتند "جا هلان" کم فرهنگ و، غالب بیسواد، در لایه فقیر

شهرنشین ایرانی می‌اندازد که چون می‌خواهندومی کوشند در مخاطب اطمینان پدید آورند و بای مدعای خود را به کرسی قبول نمایند و خوبیش را محقّ جلوه دهند، معمولاً، به‌سبب عدم احاطه شان بر شیوه‌های جدل و آگاهی اندکشان از روشهای سخنگویی و سخنانی و تنگی میدان مفاهیم در ذهن‌شان «کلام خوبش را دید» بایان می‌سزند که "اگر غیر ازین شد (و یا بود) من اsumرا عوض می‌کنم"! . "اگر غیر ازین شد (و یا بود) من سیلیم را می‌تراسم"! ، "اگر غیر ازین شد (و یا بود) من چار قدر تناشه بر سرمی کنم"!

در مباحث کتاب "کشف اسرار" سیار بدمیوه‌ها می‌که خمینی متواته است مطلب را بدانسان که باید و نباید را بدویا بدوری غور رسی کنند ولهمه‌ای سیار سطحی گذشته است و سرونه موضوع را به هم آورده است، بنا بر گفتہ مشهور، سخن را درز گرفته، فی المثل، عنوانی دهان برگن سعدست می‌دهد (۶۸) سرای "سیان شرک مجوسیها و ذکر طوائف آنها اجمالاً" و، هنوز جنديسطری در بیان شیوه‌ای با عبارت "..... هر یک آراء عجیب داشتند"، مهرتمند بر سخن می‌زند و خوبیش را بله می‌سازد! عین همین فن و با ترقی، رادر موردی دیگر بـکار می‌گیرد و هنگامی که تحت عنوان "آراء و عقاید تمصاری" (۶۹) فصل قلمفراسی می‌کنند ولیک سطري جنديسطری تنوشه و حمله‌هایی جنديسطری جویسده جویده نگفته، خاتمه الکلام را می‌وردکه "..... بین آنها عقاید غربی می‌است که ما ترک کردیم....." (۷۰) والسلام!

از باب همین سطحی بودن و یا کمی اطلاع است که خمینی سخنی می‌گوید شگفت انگیز و داستان شیرین و پر طعن و لطیفه معروف را متبادر به ذهن می‌کند که دو برادر، یکی محیل و سودجوی و دیگری ساده دل و مافی، می‌براث پدر بخشن می‌گردند لاجرم، هرجه بهادار بودوا رزنه، از آن اولی می‌شدو هرچه بی سها و بی ثمر، نصیب دو میهن . و آن اولی، به تسلی برا در بیکدل، گاه گاه، سختی می‌گفت که از آن حمله است این ای Bates، که ضرب المثل مردمان می‌پن مانده که :

"آن فا طرجموش لگدن از آن من
آن گربه میو میو کن زیبا از آن تو"!
از صحن خانه تا به لب با ما ز آن من

ساری، خمینی در باره، بقا روح می‌نویسد - به شرحی که دیدیم - که

فرنگان از راه "مینیاتیزم" و احضار ارواح [!] این امر را به اشات رسانده‌اند. امری که مسلمانان از قرئان پیش‌بдан باورمنی داشته‌اند. و سپس، تفاخرکنان آمی افزاید (۲۱):

".... ماملت قرآن تسبیح و نطق همه‌ذرا تعالی‌محمد اساتیز حیوانات را بجهان امروز اعلان می‌کنیم و منتظریم قدم‌دوم را علم سردارد.... تا پرده از روی ... حقیقت برداشته شود....". و هرگز به خود رحمت این پرسن را نمی‌دهد که چرا آن "قدم‌دوم" را خود وی برداشته است و پرسنی دارد [!] در بیان مقال هم برای مجسمتر ساختن تنفّوق نیروی روح برعلم این جمله را می‌آورد، که معناش براین بنده و بر دیگران معلوم نشد (۲۲):

".... شما با هوا پیما اگر روزی دو ماه راه بروید [!] سلیمان بن داود با همه ساطع که داشت دو ماه راه را بی وسیله‌های ظاهری میرفت" [!]

سیدروح اللدھمی، گاه موضوعهای دقیق و باریک فکری و نظری را چنان ساده می‌انگارد که آدمی در جدی بودن کلام به تردید و تنكیک دچار می‌آید. وی با ساده‌انگاری حیرت آوری خدا وند آفریدگار جهان و پیا می‌برش را به دستگاه دولت و روابط درونی آن تشبد می‌کند و می‌نویسد (۲۳):

".... چنانکه دولت بعضی تلکرافات رمزی دارد که ملاح کشور بیست که آنها را کنند تلکرافخانه هم از آن تلکرافات چیزی نمی‌فهمد رقرآن نیز از اینکونه رمزا است که حتی حبرشیل هم که قرآن را ورد خود نمیدانست معنی آنرا".
و بنابراین برداشت ساده‌انگارانه از این پروردگار بی‌رسولش را بسطه، فی المثل، وزیر کشور است با بخشدار فلان محل وجبرشیل هم نایب مناب تلکرافخانه [!] یا بحث پیرامون دقائق ما ورالطبیعه، وقتی در این حد فرود افتاد، جدی است و خوبی سرمطا بیه نداشته است؟ گمان نمی‌برم که کس بتواند با سخن مفعن به این پرسش داد.
سخت اعجاب انگیز است که سیدروح اللدھمی، که خود مربی داشت از "علماء" می‌شناستند، در کی کاملاً "وازگونه‌از عالم، و به‌گفته خودش از

"علمیات" دارد و مرا من باور نداشت مصراست که (۷۴) :

"... علمیات ... جنیه عملی تدارد لازم نیست گوینده"

آنطوری بگوید که همه کس آنرا بفهمد".

احدی راشک نیست که این برداشت نادرست بل سخيف است و داشتمدان و عالمان واقعی را به کار رسمی آید و نهاد است افزار کسانی است که می کوشند دانش را در انحصار خویش نگاه دارند و از آن دورانه مقاصد خویش، دگانی می بسازند و سوداگری کنند. امروزه، کوشش دانشمندان بزرگ مصروف این است که دانشها و مجموعه معارف بشری را، بذربانی ساده و همگان فهم درآورند و در اختیار و در دسترس تودهای عظیم انسانی قرار دهد و بدو انسانی دیدی و سمعت پختند و افقی دلوازی نداشت، از جهان هستی و معجزات بودن و آن دیشیدن، در برآ بر دیدگان حستجو گر و منتق انسانها بازگشایند. علم برای انسان و در خدمت انسان است و لهذا همگان بایدش فهمید، بایدش فهمید!

از پی همین برداشت و از گونه است که خمینی دانش بزرگ و سازنده را پاسی را "... علم عمومی و مربوط بزنگی عموم ..." (۷۵) نمی شناسد و نمی تواند دریافت که بنای پرشکوه دانش و تکنولوژی امروزی انسانی اتکای استوار و غیرقا بل مرفوظنگر کردن بر ریاضی دارد و انسانها باید با پدھرچه بیشتر برآ وقوف یا بندوبدا ن دسترس.

نا آگاهی خمینی کار را به جاهای با ریک می کشاند و موج طرح مطالبی می شود که جایان "به هیجری" دریک مباحثه و گفتگو علمی نیست. وی پیرامون حدیث جا بلقا و جا بیسا، که به گفته "خدش از" ... احادیث غیر علمی است که فقها ... حتی بودن آنرا منکرند" (۷۶)، بحسب نا آگاهی، گوییا خود را مکلف و ملزم می دیده چیزی گفته باشد، و می گوید (۷۷) :

"... احادیث جا بلقا و جا بیسا محال فعلم قطعی و حیر نسبت زیرا مانند اینم «در شرق و غرب دنیا جنین شهرهای هست یا نیست شا بد در کرات دیگر یا منظومات شعسی دیگر جنین شهرهای باشد ...»"

خمینی، بدوضوح و آنکارا اشی "از آنچه در نیمه دوم سده بیستم، در

جهان فلسفه‌ودانش، می‌گذردی بپرداخت و به زحمت می‌توانش در دنیا محدود و کوچک و کهن اسطوی جای داد و آن هم‌دان شرط که تعمق‌دادختنی اور انداده بگیریم و برای این مقصود و تنهای برای این مقصود که تعیین زمانی ارزش معارف اوباشد، آن را بر روی بی‌خناشیم. اگرچنانی کنیم‌تاذه، خمینی شاگردی است اسطوی بست و جهاد قرن بیش را !!

از حاصل این واپس‌ماندگی فکری و فرهنگی است که خمینی، فی‌الحفل، حقوق را "علم" می‌داند (۲۸) و محفوظات و قیل و قالهای مدرسانی را نیز علم، وی اگراندک‌شناختی از پیشرفت‌های فلسفهٔ علمی نوین می‌داشت و آموخته بود که، در دنیا روزگار ما، ملمتنها دان مجموعه‌ای معارف بشری اطلاق می‌شود که می‌حنان و مسائلان را مکان تحقق و اثبات باشد - همچون ریاضی و فیزیک و شمعی - هرگز به خودجا جا زت نمی‌داده‌جی‌نی سخنی را بزرگ‌مان آورد. از پیشرفت‌های خارق العاده و شگفت‌آور بیشکی نوین، بالکل، بیخبر است و هنوز طرفدار، به‌گفتهٔ خودش "طبّیوتان" ه در این زمینه چنین می‌نوید (۲۹) :

"اکنون باید دید چه کسانی طبّیوتان را که برای علاج کلبه
امراض مزاجی سهترین و سیله‌بود و با سهترین رام‌مطابق اقتصاد
این خدمت را بهتر از طب امروزا روبان اتحام میدادارم بمان برداشت
وریشه‌آن را برای همیشه از جهان برانداختند و چنین خیانت بزرگی
با خصوصیات خود را بران کردند" !!

از نمونه "امراض مزاجی" به تعبیر سید روح‌الله خمینی، حصه است که، برپایه فراردادهای "طبّیوتان"، بر اثر غلبهٔ گرما و حرارت مزاج بدیدم آید!! و چاره‌اش در "تبیرید" است و بدگرفت داروهای مواد خنک و سرد همچون فلوس و آب‌هندوانه و تخم اسپر زرده و خاکشیر!! آیا این "حیات بزرگ" است که بر جای این گفته‌های بی سروته‌ونا مرتبط به یکدیگر بی‌پند و میکرب حصه‌را اکتف کنند و بینند و سندو، سپس، اراتواع انتی بیوتیکها، آن را که از عهدت‌ها بود کردنش برمی‌آید، به سراغش بفرستند؟

دقیقاً "از همین ناگاهی برمی‌خیزدختی که خمینی، در آغاز "اما مت" خودمی‌زند، و بدنه‌گاهی که به‌وی می‌گویند متخصصان ایرانی، وازان جمله پرشکان ایرانی، در کار آشندتا از پارگینی دوزخ آسای، که او منام "جمهوری اسلامی" برپای کرده، بگویزند، او، مثل همیشه بی احساس و عاطفه‌یی،

می گویدکه "بروند" و بعد، نویدمی دهدکه "بجه طلبه های فیضه را شنید ماه" می فرستدرس بخواستند و طبیب شوندوچای آنان را بگیرند بهزعم این داعیه دار، پژوهشکی با خواندن کتابهای خنده آوری چون "تحفه حکیم مو" من "فرا چنگ بجه طلبه های فیضه خواهداشت" (المته، بعدها، چون خودش به ناراحتی قلبی دچار آمدواز قمبه تهرانش آوردند و در بیمارستان قلب ستریش کردند، حاضر شد از آموخته "بجه طلبه های فیضه" در فن پژوهشکی استفادت بردازد آن پس، تا آخر حیات، بدجای بهره گیری از روش "تربید" و "تسخین" "طب یونان" ، از مددگرترین داروها و پیشرفت های ترین ایزازهای طبی فرنگان، برای سلامت و تطویل عمر، پاری طلبید و پژوهشکان اروپائی و یا اطبای ایرانی علم آموختند و فرنگ، مرتب، از اوعیا د کردند و مشهور بود که در قلعه جماران بیمه رستاری مجهر - و شخصی و تک تختی - برای وی تعییه کرده اند، بدست اروپائی و نه بر مبنای "طب یونان" (۱) .

خوبی تاریخ خوانده است و تاریخ نمی داند و آنچه را هم از اباب تاریخ می گوید از مقولت پریشا نخبالی و پریشا نگوئی است و نیازی به بحث و فحص بسیار برای انسان این مدعای در میان نیست، او پرسیاق آگاهی عامیانه و روایت عوام، بی اطلاع از اینهمه بررسیهای عمیق و موئیق تاریخی که انجام گرفته و ورقها که در توصیف و تشریح قسا و تها و شقا و تها خسرو "انوشیروان" ساسانی سیاه شده، اورا، "انوشیروان عادل" می خواند (۸۵). آنهمه سخنها که از ظلم و بیداد امن ستمکاره رفته است و آنهمه جور و اعتصافی که بر آزاداندیشان روزگار خویش رواداشت، هرگز و هرگز به گوش خوبی تحورده بوده است و وی قطعاً نمی دانسته که این شاهنشاه بیدادگر چون باب طبع و میل مودان خون آشام و خود پرست رفتار می کرد و سیاستهای دهشتگانی برای مخالفان این طایفه دینیاران سه کار می گرفت - که ملوی آدمی از شنیدشان سرتی راست می ایستد - به این لقب نادرست و بی محبت و ای "دادگر"، از دهان درست همان موبیدان نایکار، ملقب شد و مباہی آراش بیرامون موضوعهای تاریخی ایران اسلامی نیز، به هیچ روى دست کمی از نظرها بیش در اطراف مسائل تاریخی ایران قبل از اسلام ندارد، فی المثل، رایش درباره این واقعیت تاریخی که مفویان مذهب شیعه اشی عذری را به صورت مذهب ملی ایران در آوردند و از آن به گونه ای سازی

سیاسی علیه عثمانیان واوزبکان سُنّی مذهب، سودجستان‌سیا ریسیا رسطحی است و نارسا و نامنجیده و از جمع گفته‌ها بش می‌توان استنتاج کرده‌که مطلب را ازین وازیابه درک نکرده‌است. خمینی "حجم" کتابهای فقهی شیعه را دلیل سروجودگی‌گشترش مذهب شیعی پیش از مفویه می‌داند. وی توجه‌نمودار دکه‌ای مطلب را کسی منکرنیست و نمی‌تواند بودکه مذهب تشیع، به معنای اعمش و به شکل مخالفت با سلطهٔ قدرت‌نمودان تازی - کم‌تجدد این مخالفت نیز در علی بن ابی طالب (ع) می‌بود. نه تقریباً "که تحقیقاً" ، بلاقاً مله‌پس از نشست "نقیفهٔ بنی ساعدة" بنیان گذاری شد، بالبین آغازید و نصوح کرفت و همچون مجموعه‌ای از مکاتب تبریو و متدم‌مذهبی - سیاسی بدانشگذاری برزنده‌گی مسلمانان - اعم از مغاربه و مغارقه، و بالآخر مشارقه - ادامه داد و همین مذهب و مکاتب شیعه بودند که بنیان و اساس فلسفهٔ اسلامی را نهادند (۸۱). نکتهٔ دریافت نشدهٔ از سوی سیدروح اللہ خمینی آن است که فرزندان شیعیخ صفت‌الدین اردبیلی و قزلباشان پلنکیت پوشان، آن مذهب موجود را، که قرنهای نیز گشترش بافت بود، در میان ایرانیان سُنّی مذهب شایع و رائج ساختند. در بیشتر موارد نیز با قساوت و خونریزی و سفاکی تمام (۸۲) - و ازان به شکل ابزاری در مقابلت و مقاومت با عثمانیان ادرد روح نخست، و با اوزبکان در مرتبهٔ دوم، استفادت برداشتند و مبارزهٔ سیاسی - نظامی را با این دودولست سُنّی اعتقاد به صورت "جنگ شیعه و سُنّی" درآوردند.

به این سطور از نوشته‌های خمینی دربارهٔ حجم کتب شیعه پیش از مفوی عنایت شود (۸۳):

"بس از مراجعه بکتابهای گهه‌داره، امامت نوشته شده و توجّه
سَانِکه مُوْلَیان آن کتابهای درجه سالهای بوده و درجهٔ مملکت زیست
داشته‌اند خوب بددست می‌اید که قبیل از دورهٔ مفویه کتابهای که در
این موضوع نوشته شده، سیتر و مفصلتر بوده و اگر کتاب خبلی مفصلی

۸۱ - سرای بررسی بیشتر مراجعه شودیه کتاب "تاریخ فلسفهٔ اسلامی" ، نوشتهٔ پروفسور هانری کورس ، ترجمهٔ دکتر اسدالله مبشری (ترجمه‌ای که باره‌ای از بابهای بش سیار گویا و رسانی و برخیشان نهادان بلافت و فصاحت که انتظارش می‌رفت)

۸۲ - مراجعه شودیه کتابهای تاریخ مؤرخان خود دربارهٔ مفوی چه رسید به نوشته‌های سُنّی مذهبیان ایرانی همچون کتاب قطور "بداعی الواقع"

در زمان آنها بایس از آنها نوشته شده ممثل عبقات و احقاق الحق در هندوستان نوشته شده که از صفویه و سیاست آنها در آنجا اسم و رسمی نموده یعنی کتب اما مرتباً سیاست مفتوحه منسوب کردن از سهیلت جهل و سیاست اعلامی از کتب و احوال رحال است آری علامه محمدثین مجلسی در زمان صفویه زیست مبکرده و کتب او در آن زمان تاء لیف شده و بخارالانوار که مفصلترین کتابهای اوست البته با عنایت و کمکهای از سلاطین صفویه تا لیف شده لکن باید دید که بخار چه کتاب بیست و مدار که آن جیست بخاریگ کتابخانه مهمن است که جمع شده و این کتاب را تشکیل داده و مدارک بخار در خودا و تفصیل با اسم و رسم موّلّفین آنست اینک مدارک بخار غالباً در دست است

باری ، اگر از این نوشته منقول جیزی بتوان دریافت ، نظرسیّد روح الله خمینی برآن بوده استهنا از طریق سطور زیرین ، ثابت کننده (۸۴) :

"..... کتابهایی که در صدر اسلام نوشته شده‌حتماً باید از کتابهای بعدکوچکتر باشد ."

و این می نمایاندکه وی عمل سیاسی - مذهبی پسران شیخ صفی را به هیچ روی ، درک نتوانسته است کرد ، به گفته یک پژوهنده (۸۵) :

" با آن که دوران تساهل تیموری را ابرای ترویج آرای مذهب شیعه اما می درایران هموار ساخت و بسیار از دوران منقول دو دهه ای شیعی کیش فراوانی چون سربداران در خراسان ، مرعشیان در مازندران ، سیدهای کارکیانی در گیلان و مشتملی در خوزستان و قمیله سیاه گوسفندان (= قره قوبیولو) در آذربایجان و عراق و فارس به ترویج عقاید امامیان کمک کرده بودند اما هیچ معلوم نیست که اگر اسلامیل به زور شمیر مردم ایران را به پیروی از مذهب شیعه دانی داشت اصول عقاید امامیان به صورت مذهب رسمی کشور در می آمد ."

همه بررسیها نشانگران است که باورهای شیعیان امامی در ایران از دیرباز جای مهقی را در میان مردمان و با لاخق در قشرهای معینی از اجتماع اشغال کرده است ولیک این امر باقی‌مان آن باورهای عنوان مذهب‌رسمی و دولتی توفیر فراوانی داشته.

پیرامون ایران سده هشتم هجری چنین می‌خواهیم (۸۶): الجایتوی مفول، منهور بسلطان محمد خدا بند (که از ۲۰۲ تا ۲۱۶ ه.ق. سلطنت کرد)، ".... چون به‌أهل بیت پیامبر ارادت می‌ورزید فرمود تا بر سکه‌های شاهزادین سنبیست دوازده امام برگردشکلی مخفی اضلاع مرقوم گردانند."

تشکیل دولتی مستقل، اگرچه کوچک ولی برتوان و پرکوش، ازسوی معتقدان به شیعه‌اشی عشری در شرق و، سپس، در جنوب ایران، به‌نماد دولت سربداران مسبّب افتادتا (۸۷):

".... افکار سربداران بر افکار مردم سایر نقاط ایران، به ویژه در شرق و شمال سرزمین ایران، تا نیز رفاقت‌ابل ملاحظه‌ای".... "داستنی باشد، در واقع مقاوم سربداران، که بپروردی شیعه‌دوازده امامی بودند، در مازندران و گیلان و کرمان رواج یافت."

حقیقی آلمانی که چگونگی پیدائشی دولت‌صفوی و عصر تشکیل دولت "ملی" و با بهتر گفته باشیم، نخستین دولت "ملی" ایران بعد از اسلام را، آن هم از زاویه دیدگاهی که مبتنی بر اهمیت نهادن و یا بیش از اندازه اهمیت نهادن بر ملی بودن و ملی گرایی است، بررسی می‌کند، به‌این جای می‌رسد و می‌گوید (۸۸):

".... در قرن پانزدهم (= قرن نهم ه.ق.) در آسیای صغیر (و باخترا ایران) [دین در حال تغییر و تحول بود و در این منکرات ساسی از حکم و فقر افتخاری حاصل از آن، این تغییر و تحول بالفعل تقویت و تسریع می‌شد.... این تحول که موجب ظهور و رو طلوع سریع دولت‌صفوی شد سایه خود را بر زندگی روزمره دربار اوزون حسن بیزار گنده بود."

۸۶ - آیتی، عبدالحمد، "تحریر تاریخ و مساف"، صفحه ۲۷۶

۸۷ - نعمانی، فرهاد، "تکامل فئودالیسم در ایران"، جلدیکم، صفحه ۵۹

۸۸ - هینتس، والتر، "تشکیل دولت ملی در ایران"، ترجمه، کیکاووس جهان‌داری، صفحه‌های ۱۵۴ و ۱۵۳

پژوهندگان دیگر و بسیار متوجه از پژوهشگری‌بینیم و با تکیه بر منحومه، تحلیل مارکس‌گرایانه خود، موقع مذهب شیعه را در میان ملت‌ماچنین ارزیابی می‌کنند (۸۹)؛

برخی از محققان سده نوزدهم میلادی اروپا معتقد‌دانم که مذهب شیعه را ایرانیان به وجود آورده‌اند^{۸۹} "تشیع تعبیرگوئی‌ای بودا زاسلام در نظر ایرانیان" و این مذهب "واکنش روح ایرانی در برابر هر بود" و "بسیار" ،

"این عقیده از یک اندیشه به طاهر علمی ولی کاذب ... ناشی شده است ... که معتقدات واپدۀ شولزویها ... طبعت نژادی دارند^{۹۰} دینهای نژادی" وجود دارد، اینان در عین حال مفهوم نژاد، یعنی نوع منحص و موروثی را، از لحاظ مردم - شناسی به قوم یعنی مردمی که از لحاظ فرهنگ و تربیت اشتراک دارند و متشابهند، مخلوط واشتباه می‌کنند. بدین سبب گرایشی در ایشان پدید آمد که مذهب اسلامی سنی را، "کیش نژاد عرب" و اسلام شیعی و صوفیگری را "دین نژاد ایرانی" بخوانند. امّا در واقع در تاریخ بشراحتیان نژادی وجود نداشته است".

شیعه، به طور مسلم و به یقین، "دین نژادی" نیست ولی به همانگونه که خود بطور شفکی نیز بیان داشته است از فرهنگ ایرانی برآست و مملو و آثار اندیشه‌های دینهای ایرانی در آن موفور، اگر نیز نخستین شیعیان ایرانی نبی بودند بایکی نیست، ایرانیان، بعدها، این نهضت فکری را اخذ کردند، گسترش دادند و سکان حركت‌رایه دست توانا و آفرینش خود گرفتند. اما این واقعیت متأفات با آن تدارک‌دهنده فرزندان و مریدان شیخ اردبیل آن را دین رسمی و دولتی کشور عظیم و شاهنشاهی گسترد و دامن ایران قرار دهنده. پیش از صفویه "... تشیع بیشتر همچون پرچم نهضت سیاسی و بنا اجتماعی علیه فرمان روا ایان پیشین (ستان) مورد علاقه مردم بود" (۹۰) و به روزگار سلطنت صفویان مقام مذهب حاکم و رسمی و دولتی را با قوت و قدرت تمام، احراز کرد (۹۱) و آن هم با چه قساوتی، با چه خونریزی!

۸۹ - بطریق‌سکی، ای ب، "اسلام در ایران"، ترجمه کریم‌کشاورز، صفحه ۵۵

۹۰ - منبع اخیر، صفحه ۲۹۵

۹۱ - بارتولد، و، "تذکرۀ حفاظت ایرانی" تاریخ ایران، ترجمه ج. سردادور، صفحه ۲۶۹

دراين رهگذر ذکر چنداظها رنطرستنجدها زیک محقق برجسته ايرانی نیز
جالب می نماید که می نویسد (۹۲) :

".... شروت رویح تشیع در ایران، با وجود رمتهای که از عهد
مغول و قبل از آن حاصل بود، به معنی صفویه و مخصوصاً "صوفیّه"
قرلباش انجام شد و خشونت انقلابی نهضت صفویه به مراتب بیش از
تکریم و تعظیم ناشی از اخلاص مشایخ در این امر مو"ثربود.
به علاوه [صفویان] در عین آن که تشیع را رکن عمدۀ دولت خویش
ساختند تصرف را رکن دیگر آن تلقی کردند و در نهضت انقلابی آنها
بود که تصرف و تشیع بهم امتزاج یافت و رسید کلمان و فقهای
مذهب تشیع، جز به ندرت، تصرف را به عنوان طریقه ای که با تشیع
قابل تلفیق باشد تلقی نکرده اند و در عهد صفویه هم، در هر مورد
که غلبه فقها و متشرّعه قابل ملاحظه بود، تصرف با آن کلا اقل از
جهت ظاهر مورد حمایت سلطان صفوی و نقطه اندکی ای امرای
قرلباش بود، به شدت محل نقد و طعن می شد.

همین پژوهشگران مداربده است می دهد که (۹۳) :
گرچه وجود شیعه گری در پارهای بلاد ایران، همچون قم و ساوه
و سبزوار محقق است و مسلم، ولیک درکل ،

".... ترویج و اشاعه تشیع به وسیله [شاه، اسماعیل اول صفوی]
صفوی اعظم جنان با ارتعاب و تهدید همراه بود که حتی در عهد
تواده، او اسماعیل دوم نیز با آن که خود بادشاه به تنسن متعایل
بود، میر مخدوم شریفی از علمای صاحب منزلت عصریه جهت شهرت
به تنسن حتی در محال خود را زخشنست درویشان تبرّاشی در مان
نبود و برای حفظ نظم مجلس به حمایت و حکم پادشاه محتاج می شد.
شاه اسماعیل اول - که خوشی تند و طبیعتی فهارمنی داشت
".... حکم کرد تا کسانی که هنگام استماع طعن و لعن تبرّاشیان
در کوی و بازار محلات به مانگ بلند" بیش بادوکم مصادی نگویند
به وسیله تبرداران و قورچیان به قتل آیند

۹۲ - زرین کوب، دکتر عبدالحسین، "دنبله جستجو در تصرف ایران" ،
صفحه های ۲۲۶ و ۲۲۷

۹۳ - منبع اخیر، صفحه ۲۲۴

و محقق اخیر الذکر را بین باور است که (۹۴) :

".... این که امروز گاه می گویند بعضی اوقات با حرارت بسیار تبلیغ می کنند که تصوف با تشیع تفاوت ندارد و به عین سبب قبل از پنهان مفهوم تشیع از طریق صوفیه درین بعضی طبقات انتشار یافته بود و مخصوصاً "با وجود انتشار ای ایران مثل قم و ساوه و کاشان و سرزوار و طوس و گیلان و حتی ری و اصفهان تعبیت تشیع گشته بود شهامت صوفیه فقط تشیع را مذهب رسمی حکومت کرد و روزگاری تشیع از مذکوها پیش در غالب بلاد ایران به وسیله صوفیه حاصل گشته بود ، هر چند در مفهوم ایجاد نظامات این مذهب به وسیله مفهومی درست است اما به کلی خالی از مبالغه نمیست چرا که فقهاء و حتی متكلمان و حکماء شیعه - جزئیه ندرت - مقالات صوفیه و طریقیه تصوف را همواره همچون بدعت تلقی کرده اند و اکثر صوفیه ایران ، مخصوصاً "قبل از مهد تیمور و مغول مذهب است داشته اند".

تندی و شدت عمل شاه اسماعیل مفوی ، سختیں " مرشد کامل " که به شاهنشاهی ایران زمین رسید ، بی تردید آثار منفی مسیاری نیز به همراه داشت ، که از آن جمله است فرار بسیاری از اندیشمندان ایرانی ستی مذهب بدگشوار عثمانی و خطه اوزیکان و شبه قاره هندوانه زوای فرهنگی ایران درجهان اسلامی - که البته جهانی می بود که ستاره بخت روى به افول می داشت - ولیک در عین حال ، موجب افتادنا وحدت ملی ما " به وسیله تعامل یک مذهب دولتی - مذهب شیعه (فرقه معتدل آن یعنی شیعه امامیه) تاء مین" شود (۹۵).

سیری را که در بالا بدان پرداختیم ، پتروشفسکی چنین به دست می دهد (۹۶) :

در سده هشتم هجری ، "در قلمرو دولت سربداران (در خراسان و خاور ایران) مذهب شیعه امامیه رایج گشت و نامدوازده امام را در خطبه آوردند ."

۹۴ - منبع اخیر ، صفحه های ۲۲۴ و ۲۲۳

۹۵ - پیگولو سکایا و دیگران ، "تاریخ ایران " ترجمه کریم کشاورز ، صفحه ۴۲۸

۹۶ - پتروشفسکی ، صفحه ۳۷۸

وبرا شرپیروزی قزلباش (۹۲) :

"..... مذهب شیعه امامیه" حضرت مذهب رسمی فلمندو دولت صفویه اعلام شد. بخستین باری بود که این اقدام در سراسر ایران به عمل آمد و محروم شد. همچنان خاطره شیعی ولعن مخلیفه "اول معمول گشت"

و، از حاصل این همه (۹۸) :

"از قرن دهم هجری پیروزی تشیع در ایران، کمتر، و تضییقات تعصّب آمیز ایشان نسبت به ستیان، بیشتر، سب افزایش نفرت و کیه نسبت به شیعیان گردیدوا این خود باعث گشت که روابط فرهنگی ایران با آسیای میانه و دیگرسرزمینهای سنتی - شیعی قطع شود و اینکا من مساعدی در زندگی فکری و فرهنگی کشور (ایران) داشته باشد."

آگاهیهای که پیرا مون مذهب ایرانیان بیش از غلبه خونسریز "صفیان صفی" داریم نیک می نماید که اکثریت بزرگی از مردم وطن ما بر مذهب اهل سنت و جماعت بوده اند و شیعیان علی مرتضی (ع) در اقلیت و این چیرگی صفویان می بودکه "یا به حالت یا به حیلیت یا به زاری یا به زور"، و عمدهً به زور و قهر، آنان را بدراه شیعه‌گری سوق داده کشانید، به برخی استادو آراء در این باره، نظرافکنیم:

"اهمی کاشان در قرن جهاردهم (میلادی برابر با هشتم هجری) شیعه بوده‌جندگه اکثریت سکنه، قرا، اطراف باشیها بود. اهمی قم در همان قرن دهم (میلادی برابر با سده چهارم هجری) پیرو مذهب تشیع سودن دولی مکنه عرب شهریش از عجم بود در قرن جهاردهم (میلادی برابر با سده هشتم هجری) شهر قم یکی از کاشونهای تعصّب مذهبی تشیع بود" (۹۹).

در شهرام‌ها،

"در قرن جهاردهم (میلادی برابر با سده هشتم هجری) قسمت عمده، اهمی سئی شافعی بودند. بنا برگفته، مقدسی در اواخر قرن دهم (میلادی برابر با سده چهارم هجری) اصفهان نیها

۹۲ - منبع اخیر، صفحه ۳۹۴ - ۳۹۷، ۳۹۸

۹۹ - بارتولد، صفحه‌های ۲۲۴ و ۲۲۵ - منبع اخیر، صفحه ۲۲۸

در مذهب سُنّتی متعجب بودند و معاویه را در دریف طغای اربعین
قرار داده، و همه آنها را "مرسل" می‌نامیدند^(۱۰۵)
تاریخ نگارنا مردار وطنمن، حمدالله مستوفی، پیرا من مذهب مردم
نوای قزوین، در سده هشتم هجری، چنین مارآگاه می‌سازد^(۱۰۶)؛
"مردم نواحی قزوین ... بعضی ... شیعی باشند ...
(برخی) ... هنفی ... و دیگر شافعی مذهبند. [جندہ ده] ...
در حنفیه مزدکی باشند. و تمام مذاهب در مذهب خود به غایت صلب
باشند".

این سندگو ما هم وجود مذاهب اهل سنت را در قزوین جلوه گرمی سازد، هم
سخت و ملتب بودن مردمان را در بیاورهایشان - که شاید بتوان از آن تعبیریه
شمعب کرد - وهم مویّد نتیجه گیری محققی است فرنگی که نوشته است^(۱۰۷)؛
"اهمی قزوین در قرون چهاردهم [میلادی سرا بر باشد] هشتم
هجری [بیشترست] شافعی بودند و ... در هیچ زمانی نحس
اطاعت ملحدهای اسماعیلی در نیا مدنده رصورتی که مراکز عمدۀ
این فرقه که در قرون پا زدهم [میلادی برابر باشد] پنجم هجری [ب
وجود آمد، در روایات بسیار و در باریبل واسطه در شمال شهر و
در شش فرسخی قزوین ...
محقق اخیر می‌افزاید که^(۱۰۸) :

"در قرون چهاردهم [میلادی برابر باشد] هشتم هجری [... لحالی
اردبیل [ستی] شافعی معموب می‌شند ولی در قرون پانزدهم
[میلادی برابر باشد] نهم هجری [نهضت تشیع در اردبیل بروز
نمود و ... موجب تشكیل دولت حدیداً پیران ... گردید]."

همین چندینقل قول نیک جلوه گرمی سازده که تشیع مذهب سراسر مردم
میهن ما در روزگار پیش از مفویه نمی‌بود و شاهان مفوی آن را، اکثراً، به
جبر و عنف و با تسلی بعلیه، تبعیج جلادان و جماق هستی سوز مریدان آتشین خوی
خوبیش به مردمان قبول نداندو" ... دین را بهانه مقاومتی خود
ساختند"^(۱۰۹). این چندینقل قول مطلب دیگری را نیز مویّد است و آن

۱۰۵ - منبع اخیر، صفحه ۲۲۸ ۱۰۶ - مستوفی، حمدالله، "تاریخ گزیده"

صفحه ۷۷۸ ۱۰۷ - سارتولد، و.، صفحه ۲۶۲

۱۰۸ - منبع اخیر، صفحه ۲۶۹

۱۰۹ - آریان پور، ا.ج.، "در ستاده رستاخیز"، صفحه ۱۵۹

ناآگاهی بسیار سید روح‌الله خمینی از تاریخ ایران و از تاریخ اندیشه،
ایرانیان است.

در تکمیل و تتمیم بررسیها مان پیرامون مذهب ایرانیان پیش از
ظهور دولت بزرگ صفوی به حالت چندانسته دیگر را بسیار وربیم:
بنابرآشناخته تویسته "كتاب عالم آرای صفوی" ، به هنگام
ناگذاری شاه اسماعیل اول ، "دودانگ" مردم تبریز شیعه می بودند و
"جهار دانگ" سنتی (۱۰۵) و چون از شوشهای کتاب آنکار می افتد که تویسته
شیعی سخت اعتقاد و پرتعصب می بوده است و از مریدان و سرپرده‌گان خاندان
شیخ صفی، چه ساکه، برسیا ق حسن عقیدت، شمار شیعیان را بیش از آنچه
می بوده است گفته باشد و عده‌ا هل سنت و جماعت را کمتر از واقع . مؤلف
"علم آرای صفوی" در جای جای کتابش متجلی می سازد که در ایران سده
دهم هجری هوزیستان را در دستگاه حکومت و نظام دولتی مقام و منزلتی
می بوده است . فی المثل ، "احمد جلبی" ، قائم مقام خان محمدخان
استا جلو . شوهر خواهر شاه اسماعیل اول - وحاکم دیا ریکررا ، تویسته
سنتی می خواند و به ولقب "غلام عمر" را از سرتحقیر می دهد (۱۰۶) . بنابر
تویسته تاریخ "علم آرای صفوی" ، کوتزال دز بسیار پراهمیت "نارین
قلعه" سنتی بوده است (۱۰۷) و گروهی از مردم "قلعه" دیار بکر "تیز سر
مذهب اهل سنت بوده اند (۱۰۸) .

بنابر آرزیابی پژوهنده‌ای پرکوش (۱۰۹) :

"ناآغاز قرن نهم هجری شیعی از مردم ایران (و شاید هم بیشتر)
سنتی بودند ."

و ، در فاصله زمانی میان سده چهارم تا نهم هجری ، مذهب سنتی و شیعه ، هردو ،
در ایران رواج می داشت (۱۱۰) و با سلطه صفویان " در قرنهای دهم و
یازدهم و دوازدهم هجری پیشنهاد و رسانی شده اند شهربانی ایران بیشتر
بپرور طراحت شیعی و صوفی خبرداری و نعمت الله یه " شد (۱۱۱) .
پژوهنده‌ای معاصر از وطنمان وضع کلی آغاز کارسلسله صفوی را

۱۰۵ - "علم آرای صفوی" ، مکوشن دال‌الملکی ، صفحه ۶۴

۱۰۶ - همان منبع ، صفحه ۵۱۴ ۱۰۷ - همان منبع صفحه ۵۱۵

۱۰۸ - همان منبع ، صفحه ۵۱۸ ۱۰۹ - پتروفسکی ، صفحه ۳۷۲

۱۱۰ - منبع آخر ، صفحه ۵۱ ۱۱۱ - منبع آخر ، صفحه ۲۹۷

”حی علی خیر العمل“، با اذان ضم نمایند. و از عقب خطبه لعن
ابویکرو و مصروعتمان و سایر ملاعین بنی امیه و عیا به مرمنابر
گفته حکم قضائی فراز امداد ریافت که در مالک محروسه بدمین نوع
عمل نموده در اساق شرّائیان همچنان رسان به طعن ولعن
ملاعین ثلاثة گشوده هر کس خلاف کنداور اهله قتل رساند. و علماء
فضلًا شروع در مسائل و مباحث مذهب حقّ ائمه معصومین نموده
کتب فقه امامی را رواج دادند و روزیه روز آفتاب حقیقت مذهب
ائمه ائمّه ائمّه عشر اربعاء پذیرفته اطراف و اکناف عالم از اشراف
لوا م مع طریق تحقیق آن منور گردید.

ازین سند و چیز، به قطع و بقین «حاصل می آید»:

نخست، خشونتی که شاه اسماعیل برای ترویج مذهب شیعه ائمّه عشری
به کار برده تا بدان جای که هر که را زبان به طعن ولعن و دشنا م سخیفه نخست،
از جهار خلیفه مشهور به "خلفای را شدیں" نگشاید مهدور الدم و واجب القتل
اعلام می دارد.

دو دیگر، از این زمان و بر اثر این ترویج سند و چیز است که "کتب
فقه امامی ... رواج" می گیرد، همان کتابهایی که وجودمی داشته
است و از قرنها پیش توشیه شده بوده است اما، سر خلاف پندار خمینی، رواج اثنا
هزار روزگار پادشاهی فرزندان شیخ صفوی الدین است.

با از دره مان ماء خدمی خوانیم (۱۱۵):

به سال ۹۵۶ هجری قمری، چون شاه اسماعیل اول در حنک بسر
شروع انشا بیرون زاد، "... بفرمودکه چون شروع انسی
ستی اند مال اپسان نعم است تمامی رادر آساد از ای
صوفیان حتی اسب و استران جماعت رادر آب اند اختیند ..."
و دانایان آگاهند که این افراط در اظهار عنای دیبا پیروان مذاهب اهل سنت
از سوی اسماعیل صفوی، نه پایه اعتقادی که مسلم رنگ و صبغه سیاسی نشده
می داشت هیچ مسلمانی، به هر مذهبی که باشد، از دید مسلمانی دیگر تحریم
نمی شود و تغواهی نمی بود.

یکی از تاریخ دانان بر جسته شهر وطنمان که رشتۀ خاص پژوهش و
تحقیق روزگار دوران صفویه و به ویژه فرشاده عباس بزرگ بوده است،

وجود این خشونت را چنین تاء بید می دارد (۱۱۶):

شاه اسماعیل " تیرداران و قورچان می گماردنا هر که در کوی و سر زن بالعن خلفای ثلات موافقت نکندا و رابه قتل آورند ."

البته، همانگونه که رفت، این "... اعلام رسمیت مذهب شیعه (به دست شاه اسماعیل اول صفوی) آسان صورت نگرفت و شدت و خشونت نسبت به سنتیان ایران بی عکس العمل نبود در ایران طبعاً " بسیاری از اهل علم و اطلاع و فقهاء و روحا نیون ناچار به مهاجرت شدند و عثمانی و پا هندوستان رفتند و این مهاجرتها حتی تا زمان شاه عباس نیز آدامه داشت ". در این گیر و دار جمی از روحا نیون شیعه از کشور عثمانی به ایران بنا هیدند و "... سلطنتی عثمانی نیز دست به قتل عام شعبان زدند و بدروایتی بیش از سی هزار تن شیعی مذهب در عثمانی به قتل رسید و شعبان و روا فض در حکم ملاحده شدند" (۱۱۷).

سخن را در اطراف ناآگاهی خمینی از تاریخ ایران بعد از اسلام و حتی از چگونگی تحول و تطور مذهب شیعه ائمه علی و تبدیلش به یک مذهب رسمی دولتی در ایران و آثار وسیاجی که این امر داشت به پایان می بریم و علاقمندان به بررسیهای بیشتر را به کتابهای که در بادا داشتهای زیرنویس اخیرنا مشان رفته است حوالت می دهیم . و می گذریم .

خمینی نه تاریخ که جفا فیا هم نمی داشد و بر اشاره این ناآگاهی، چنان که بدان اشارت رفت، می نویسد (۱۱۸): "در ایران و اروپا و امریکا و آلمان و سایر ممالک عالم کوشا که آلمان از اروپا و در اروپا نیست ؟ گاه از گفته خمینی، آدمی به سوی این باور می گردید که آنچه می در عرصه جفا فیا و تاریخ بیان داشته زاده و پیروزده تخلّلات خودا و بوده است و با شمره ناآگاهیهای کهن و، گاه، پندارهای عتیق، که در لایه ای کتابهای باستانی فطیر شده اند و در ذهن خمینی تغییر به این عبارت چنون هنایتی شود، مدعای بالا رانیا زبده هدی دیگر نخواهد بود (۱۱۹):

"..... و طوائف محسوس آتشکده ها برپا کردند اول آتشکده که بنا ساخته بودند بنابرادر طوس (۱) پس از آن بنوبت در خوار و سختان و در شرق چین و در فارس آتشکده ها شی بنا شدند اینها قبل

۱۱۶ - فلسفی، استاد نصرالله، "زندگانی شاه عباس اول" ، جلد اول، صفحه:

۱۱۷ - باستانی پاریزی ، صفحه های ۲۲ و ۲۳

۱۱۸ - صفحه ۱۰۱

۱۱۹ - صفحه ۱۳

از بروز زرده شد بود و نیز در سیاست پور و غیر آن آتشکده هایی به نهاد.

در ذهن خمینی، فریدون افسانه ای وارد در عرصه تاریخ می شود و دست به بنای آتشکده می زندو اسطوره واقعیت به هم می آمیزد. در عین حال، لزوم تحقیق در درستی محفوظات دماغی هرگز برای خمینی مطرح نمی شود، بدین سب ساده و آسان می نویس که در "شرق" چین آتشکده ها بروپاشده بودند. همکان می دانند که از "مغرب" چین تا به ایران هزاران فرنگ راه است و دین زردشتی هرگز بدان جای متواتر بوده است رفت. با ورهای زردشتی و برخی مذاهب الحادی و استهبان، همچون "مذهب مانی" ، تنها و تنها در "مغرب" چین و در حاشیه باخترسی آن تعداد پرتوان و پر ریشه توانسته بودند نفوذی کرده دوامی آورد.

سیدروح اللهم خمینی یا تصویری از عدد شماره ای از دویا این مفاهیم دقیق را هم برآن است تا همچون دیگر مفاهیم، در درون ذهن خود و سایه میل خوبش بازدوبتراند و با نیکوتربگوشیم، با زاسازدویا بازتراند. این کار، البته، در پنهان ریاضی، اکثراً، به وضعی خنده دار در می آید و نگه بیانی فکاهی به خوبشتن می گیرد. به این مثالهای افکنند خالی از لطف خواهد بود:

پیرا مون نیروی ایمان و توانی که اعتقاد به آدمیان می تواند داد
می نویسد که در روزگار آغازین اسلام و به هنگامی که جنگ او ران این دین
بزرگ سر جها نگناهی می داشتند (۱۲۵):
"..... سطامیان اسلام شدت نفرشان بشدت هزار لشکر و می حمله
کرده و آنها را در هم شکستند...."

ملاحظه می شود که در سیان یک مطلب به اصطلاح "تاریخی" "خمینی به دست نمی دهد که این جنگ شگفت و معجزگونه کی، کجا و میان کیان از مسلمانان، به سپاه لاری که، با کیان از رو میان نکون اقبال، به فرماده کدام سردار بدفرجام، روی نموده و کدام تاریخ تنویس ثبت کرده است، وی، اصلاً، خسود را با این واقعیت آشنا نمی سازد که مطالب تاریخی، بدون ذکر مکان و قید زمان و قوع و توصیف سنتی که احرازش می دارد، بلامعنای است و بسیار سوده و ارزش افسانه را نیز دارد - چه در افسانه، دست کم، نیروی تخیل انسان پویا دست اندر کار است و سرآفرینندگی داردونه قصدهستی سوزی. باری، ما از این بحث در می گذریم و نا آشناشی خمینی را به تاریخ و فن تاریخ نگاری برآ و می بخشنیم و به این گفته وی از منظری دیگر می نگریم و فرض را برآ

فراز مری دهیم که سخن وی درست بوده باشد. با چنین فرضی اگر شمار لشکریان روم - نعمت هزار - را بر عده جنود اسلام - نعمت نفر - بخش کنیم، می‌توانیم به هر یک از رزمندگان اسلام یک هزا رسپاهی روم نصیب می‌رسد. اینکه باید مان فرضی دیگر را بپذیریم و آن این که هر یک هزا رئفرورومی - که "سهمیه" یک روزمندهٔ مسلمانند - با هم و در هیئت اجتماع برسیک تن حربیف مسلمان‌شان بیوش نبرند بلکه، پشت سرهم و به استون یک باشند (که اگر هر سه نفر شان را، بازار و پرگ و نیزه وزوین و کوپال و تبغ و دسته و جوش و خود و کمند - بدون اسب - در دو متر طول حای دهیم، صقی بهدرازای قریب‌هفت‌صد متر پیدا خواهد شد) و منتظر نوبت خوبیشتن برای محاصره و مقاتله با هماورد مسلمان شوند، (جون اگر این فرض را پذیرانی‌افتیم، هجوم نه یک هزار که یک مدنظر برسیک نفویک فردشانها - و آن فرد هر اندازه توانند و جنگ‌خواهی و موّمن باشد، رستم دستان باشد و شیرزیان و پیل دمان - بی گمان سبب خواهد افتاد که آن فرد بینوا در زیر دست و پای مهاجمان نباوده شود) . با این فرض اگر قتال بی‌غازد و جنگ‌ندهٔ پرایمان و پرشوق مسلمان برای کشتن و باختن و یا رمانتدن و پایا، به هر تقدیر، برای از میدان نه در راندن هر یک سپاهی رومی، تنها و تنها یک دقیقه، و نه بیشتر، وقت بخواهد دوزمان بگذارد، نیاز به شانزده ساعت و جهل دقیقه خواهد داشت. به دیگر سخن، جنگ‌اور مسلمان مورد نظر سید روح الله خصیی باید شانزده ساعت و جهل دقیقه، مداوماً "و بلا نقطع اع و بدون داشتن فرمتی برای گزاردن نمازی، خوردن لقمه‌ای، نوشیدن جرمه‌ای و با قنای حاجتی، سرگرم حنگیدن و رزمیدن باشدو جوں در آن روزگاران هنوز جنود کفرستیز اسلام از "یوزی" اسرائیلی و "کالاشنیکف" روسی و "ز-۲" ال‌ماتی مددسی گرفتند و با قدرت بدن و توان تن، به بیان هر آفرینش سید فردوسی بزرگ، "به شمشیر و خنجر، به گرز و کمند"، از سپاه عدو" پیلان را سرویته و پای و دست" ، می‌بریدند و می‌شکستند و می‌بستند، نمی‌توان، به هیچ‌گویی و با هیچ‌حقیقی، باور آورده که چنین امری ممکن باشد و یک فرد آدمی، هر اندازه از نیروی لایزال ایمان الهام و توش و توان و قدرت معنوی و قوت جسمی یافته باشد، بتواند شانزده ساعت و جهل دقیقه، تقلای سخت و ستیز فرما یابد و چنگ و گریز کند. این محال است، محال و حتی اگر رومیان برگشته بخت هیچ حرکتی و مقاومتی از خود به منتهٔ پیروز نمی‌رسانیدند با زاین سخن را خودنمی‌توانست پذیرفت و از قماش لاطا شبلات و ترها اتش می‌شمرد.

خمینی جمع مسلمانان و عیسیا و بیهودان را، بدزمان نوشتن کتاب "کشف اسرار" ، میلیونها میلیون می داندومی تویید (۱۲۱) "..... نقل ملیونها [کذا] ملیون [کذا] جمعیت مسلمین و شماری و بیهود مigrat انسیا خودرا" سیدروح الله خمینی ، از سرشمات و بیهودگویش ، روی به مخاطب کتاب "کشف اسرار" می کندور قمی می دارد (۱۲۲) "..... شما با وه گویان بازیگرانی معنوی و حیوی و سعادت یک گروه انسیه صدها هزار میلیونی بازی میکنید ... " و غرضش از گروه " صدها هزار میلیونی " ، به اقرب احتمال ، معتقدان به تشیع است و ، به احتمال ضعیفتر ، مسلمانان موء من و تیک اندیش . البته ، در جای دیگری " جمعیت مسلمانان را ، در حدود چهل و اندری سال پیش ، " چندین هزار میلیون " ذکر می کند (۱۲۳) که تیک پدیدمی آیدکه در چندین هزار میلیون " صدها هزار میلیون " و " چندین هزار میلیون " ، برای تعداد مسلمانان جهان نیست !! (البته ، اگر مقصودش از " صدها هزار میلیون " ، بدترج بالا ، تعداد بیرون مذهب شیعه نباشد) چون به تعداد دکتب دینی و مذهبی می رسد ، باز خمینی ناگاهی خود را از فهم عددمیرهن می سازد . وی در یک بحث ، شمار " اینهمه کتابهای بینداران را " از هزاران هزار بی لاتر " می تویید (۱۲۴) ، چندورقی پس از آن ، ماحضرت وافسوس می نگارد که سخنانی از قماش سخنانی که مخاطب کتاب " کشف اسرار " هست ، " توده " جوان مارا از صدها هزار کتب نفیسه که بادگار غرّت و عظمت و شرف ، است میرجا ند ... " (۱۲۵) نه تنها این دو شمارش با هم نمی خواهند تطابق نداشند و از یکدیگر ملاحته ای بعید و سیار بعید - بین " هزاران هزار " و " صدها هزار " - رامتحلی سازند ، بلکه خود کتابهای دینی نیز ، اگر کتابهای دینی همدادیان وذا هب توحیدی را نیز با یکدیگر جمع کنیم ، به " صدها هزار " عنوان نمی رسد ، بدزمان بـ " هزاران هزار " !! از آنجه رفت تیک بر می آید که خمینی خواسته است سخنی گفته باشد و هیچ روحی توجهی به محتوای گفته و مفهوم عدد نداشته است .

از قمایش همین بافته است سخنی پیرامون "..... قانون های خداشی که در شئون فردی و اجتماعی واژه قتل از آمدن انسان بدنیا تا پس از رفتن از دنیا در همه کارها داخلت مستقیم دارد.....". وی آنها را "..... کرورها قواعد فروع می داند (۱۲۶) و چون "کرور" برابر با نصف هزار است و "های" جمع، حداقل، دلالت بر "دو" می کند پس شمار این "قواعد فروع" دست کم به زعم سید روح الله خمینی، یک میلیون است، اگر بیش نباشد!!

تعداد رواياتی که شیعیان و سنتیان دارند، حداقل، حدودی که میلیون و سیصد هزار تخمین شده است. از میان این یک میلیون و سیصد هزار روایت، خمینی اعلام می دارد که "..... بقدر ستاره های آسمان روایت درباره امامت وجود دارد (۱۲۷)!! در حالی که خود، در یک صفحه بیش از آن نوشته است "و اما اخبار در این باب [امامت] از چند هزار مت加وز است" (۱۲۸). بالطبع!

خدمتی حتی در تقلیل قول از دیگران نیز، خوبیشتن را محازمی انگارد که مفهوم عددرا، بنا بر میل خوبیش و بایه سبب می اطلاعی خود، دگرگون سازد. فی المثل، در تقلیل قول از بیویسته، گمنامی - که در کتاب "کشف اسرار" نامش یکی دوباری آمده ولی تعریف و توصیف نشده است - درباره "تزوییم مغناطیسی" ، که همان "مانیتیزم" باشد، می سویسد که "مشاهدات" این عمل - یعنی "تزوییم مغناطیسی" - و "... ملیونها (کذا) از امثال آن در کتب طب نوشته شده است (۱۲۹) . باستی از این مذموعی "علمیات" بر سرده می شدکه، اولاً، در کدام "كتب طب" این میلیونها شرح "مشاهدات تزوییم مغناطیسی" آمده است؟ و ثانیاً، بفرض که آمده باشد، چه کشان احصاء کرده است؟ و ثالثاً" . خود خمینی، که بر زبانی، حتی زبان فارسی، احاطه نمی داشت، از چه راه به وجود شان بی برد است!! کسی که مطلق عدد و مفهوم اندازه و مقدار را در تبیابد، واضح است که کمیتی در میان "کسر" سیار می شود. اینهم حتماً بین عرض:

خدمتی چون می خواهد اهمیت کار ملیان و وزن ایشان را در زیست مردمان

پنما یاند، شرحی مبسوط به دست می دهدوسین، بی خیال و آسوده و فسارغ از دلهره اندیشیدن به تناسیها و رابطه های مقداری و کمی، کودکانه می نویسد (۱۲۰) :

"..... یک مدمآنرا [یعنی خدمتیار ملیان را] دادگیری ها و شهریاریها نمیکنند....."

درست عنايت فرمائیدكه اين بيان ناستخده مربوط است به زمانی که هژوز ملیان به زمامت، سيدروح الله خميني، به مناسب و مقامات عاليى وسامي نرسيده بودند. حتی در آشفته گاه جمهوري اسلامي نيز، با همدا آن که ملایانی بساز جنگ در بسیاری ازا مورزده اند و عروس مراد دنیارا تیگ در آغوش گرفته اند، اين نسبت واهی وجود ندارد.

از همین مقولت است سخن بی هایه خمینی به هنگامی که دولت را پنهان می دهد که ملیان را حرمت گذارد و تعظیم دارد و من باب ترغیب دولت به پذیرفتن این پندهم می نویسد (۱۲۱) :

اگر دولت پندوی را به کار بسته و ملیان را بتسوی خود جذب کند،

"..... باقی نمود آنها [= ملیان] دولت مملکت بدون بودجه اداره می شود...."

از اين نکته در گذريم که خمینی "بودجه" را در معنای عامیانه به کار برده است و غرضش از "بودجه" استفاده از اعتبار مالی دولت می بوده است (۱۲۲) و بيرسيم که اين کسر "دونلت" را چگونه و بريپايه چه هابطه و هجاري به گفت آورده و با اختراع کرده است؟! به حقیقت، اين گفته قدمای درست است که جهل به آدمی شهامت می بخشد (۱۲۳) و اما به عنوان حسن ختام در مبحث مفهوم عدد در ذهن سيدروح الله خميني شا هکاروي را در رتا مربوط گوشی رياضي می آوريم:

وی در بحث پيرامون "اولوا الامر" ، بس از شرح کتابي که می دهد، به ساگهان اين جمله را می آورد که ظاهرا "شهرتی عالمگیر یافته است و دلیستگان به مطابیت و تقریب و دوستداران خنده و مذاх آن را چون "سرگ زر" به اكتاف و اطراف برده اند - و می بيرند (۱۲۴) :

"مليونها [كذا] ملیون [كذا] سلاطین و سرگان و ملائمه در عالم آمدند....."

آري، ميليونها ميليون شاه و بزرگمرد و فيلسوف در جهان ما آمده اند و در جهان ما بوده اند!! آفرين! هزار آفرين!

با این شاه بیت غزل نا مرتبط ریاضیات خمینی ، بحث رقموکمیّت را به پایان می برمی و به عرصه‌ای دیگر ، اندرگفتگوییان پیرامون کتاب مستطاب "کشف اسرار" ، گام می نهیم :

عرصه فلسفه

متنعمن از گستردگی خوان نعمت سیدروج اللد خمینی وجیره خواران دستگاه براشوب و خوبیار "اما ملت" او ، برای قامت وی خلعتهای گونه‌گون از القاب و عساوین می برد و می‌وزند که هیچیکن به تماز از ادام حیات وی نمی برازد . از آن جمله‌اورا "فیلسوف" می خوانند ! ! یقین است که این کوچکمردان شیره‌اندیش و این خنک مغزاً نتردا من نه می دانند که فلسفه‌جیست و نه مخبرند که فلسفه کیست (وانیز ، در این رهگذر ، سران نداریم که این دقیق معانی را دیدیان سیا موزیم وظرفیت حقیر ذهنی ایشان را هم تحمل این بارنا ممکن و ناشدنی است ، به مقدار گفته نظرپیشوای قلندران و بزرگ مرشد جولفیان ، مولانا حلال الدین محمد ، که "گر سریزی آبرادر کوزهای" .

در قیاس با افیانوس ناپیداکرایه و شکر و جوشان و خروشانی که فلسفه امروزین همان را پدیده‌ی آورد ، آگاهی خمینی از فلسفه اندک است و سیار اندک و سطحی است ، سیار سطحی و ، بهبهرین داوری ، به مرزهای بسته و محدود می‌باشد فلسفه قدیم - که شاید اگر "عتیق" بخوانیم - ، گوها تر باشد - بایان می کبرد . از یادنگریم که این فلسفه قدیم یا عتیق خود مرده ریگی است کهنه و براندرراس در موزه دیرینه شناسی اندیشه انسانی که ، به عصر ما ، تنها کودکان و نوجوانان ایحدخوان فلسفه را بدان فلسفه و فلسفی اندیشیدن می آموزند و باما مادی حکمت آشنا می سازند ، ازین بیش آن را بھائی نیست و بادانستن آن و بحث و فحص پیرامونش احدی "فیلسوف" نمی شود و بدگفته خواجه ما ، "به جزئیات خوبی را" !

نا آگاهی خمینی ، و گاه نا آگاهی مطلق وی ، از فلسفه ، کاررا ، به "جن گیری" و "آینه‌بینی" و "احفار ارواح" می کشاند که نمونه‌های آن در کتاب "کشف اسرار" نهاند ک است . فی المثل ، خمینی ، به دنبال سخنی سیار سطحی و استدائی و کوتاه درباره آراء "دکارت" ، فیلسوف فرانسوی ، چنین افاقت می فرماید (۱۲۲) :

"..... علماء روحی عصر جدید و خود روح و تمیز آن را [کذا]

جسم و بقا، آنرا بعد از مرگ از روی علم احصار ارواح انسان
کردند و الان در اروپا و امریکا این رای بقول تلقی شده حتی آها
که در مادیت پا فشاری داشتند روحی شدند و از طرفداران جدی بقاء
روح شدند و فضایی عجیب درباره ارواح معروف و منتشر است وار
علماء بر رگ آنها منقول است "(۱۲۴)"

(از این بیان، آدمی می تواند نتیجه گرفت که تنها "مادی گرایان" (۱۲۵)
که "حتی آنها که در مادیت" [= مادی گرایی (۱۲۶)] پا فشاری داشتند،
امروزه "روحی" [= انگارگرای (۱۲۷)] شده اند، ولی، سید روح اللہ
خمینی، چندورق سعد (۱۲۸)، بر این بدحال می شود ممی تویید:

"... (سوم مفناطیسی) تکان بزرگی بجهان داده نشده ای
آخر مادیین بشماره افتاده در آن به "بردگی علم پرده از روی کار
سکلی بر میدارد و عالم ارواح وزندگانی جا و بدها و آن رغوبی
آنها را از قبیل عدم حساسیت خفتگان مفناطیسی (۱۲۹) غیب گوئیها
آنها و مدها اسرا رشکفت آمیزرا بر روحی داشته ریخته اساس
مادیت را برای همیشه از جهان بر میجند...."

وازین نقل دومنین آشکار می افتد که معتقدان به "مادیت" - پا فشاری
کنندگان در "مادیت" را، اصلاً، فراموش کنیم - هنوز "روحی" نشده اند (۱۳۰)
خمینی در مواردیگری نیز برای اثبات دوام و بقای روان انسانی
دست به دامان قمه هائی می شود از این قماش و آنها رابه جای فلسفه قبالب
می زند (۱۳۱) - و با خود، بحسب نتاگاهی، این داستانهای مندرج در
روزنامه های مستدل فرنگی را، به واقع، فلسفه می پنداشد؛ به این داستان
بسی سرونهالتفات کردن خالی از لطف نیست (۱۳۲):

"... فرید وحدی (۱۳۳) ... از چیزهایی که در داشره المعارف (۱۳۴)
نقل میکند آنست که (لویس) (۱۳۵) کمیکی از خواب کنندگان

۱۲۴ - قسمت اخیر این بیان شاید بیشتر کار "الفرد هیچ کاک" باید و
فیلم های پر جاذبه اش پیرامون "فضایی عجیب" (۱۳۶)

Materialism - ۱۲۶ Materialists - ۱۲۵

۱۲۷ - ۱۲۸ Idealist - صفحه ۵۳

۱۲۹ - مراجعه شود به صفحه های ۵۳ تا ۵۶

۱۴۰ - صفحه ۵۵

معروفست یک زنی را در حضور جمیع خواب کردوها و گفت سررو
بمنزلت سین اهل منزل جه میکنند زن خواب گفت رفتم دونفر
آنها منقول کارهای خانه هستند (لویس) سا و گفت دست بین
یکی از آنها بگذرد راین هنگام زن خواب خنده دو گفت بیکی از آنها
دست گذاشت چنانچه امر کردی آنها خیلی ترسیدند (لویس) از
حاضرین پرسید کسی منزل این زنرا میداند یکی از آنها اطهار
اطلاع کرد از آنها خواهش کرد بر وند منزل آن زن بیینند فصیه درست
است یا نه رفته دیدند اهل منزل در ترس و هوول هستند از سر
سوال کردند گفتند در مطبخ یک هیکلی دیدند حرکت می کنند و دست
گذاشت یکی که در آنها بود از این قبیل قضایا در گناهای این
من بسیار است و امروز ملل غربی و فلاسفه روحی سرگ آنها این
قصیده را چه و اوضاعات می شمارند"

تمدید به پایان آمد و نتیجه مطلوب به حاصل ۱۱۱

خیلی تدقیق مکاتب‌نوین فلسفه که مکتبهای قدیم آن رانز یا نمی‌شناست و باید درستی نمی‌شناست و از برخی از آنها تنها قدری العمله آگاهی دارد طبعی ، همین

نارسائی موجب می‌افتد که دوی مکتب فلسفی بودا و بودائیگری را یک "مذهب" انگارد، آن هم مذهب "بیت برستی" (۱۴۲) و اهل تحقیق نیک آگاهند و براین نکته متفق که مکتب بودا نه "بیت" که برآن است تا "خود" انسانی را بشکند و پاک و منزه به سرمنزل مقصود رساند. همین نارسائی مسبّب می‌شود تا خمینی در متواترندیافت که نظام (۱۴۴) فلسفی چیست والتبایام میان مباحث مادیگرایی و انگارگرایی ناممکن و ناشدنی. همین نارسائی باعث طرح بحثی می‌شود و خنده‌آور از سوی سیدروح اللهم خمینی می‌شود جهت اثبات "عقلی" عمل "استخاره" (۱۴۵) و اوتوجه‌مندارد که یا کسی در نظام اندیشه‌ای انگارگرایانه است و در آن نظام نیز به مکتبی توحیدی، و آن هم بیشتر از نسبت "تشییه" و "عددی" آن اعتقاد دارد و چنین موئی برای خویشتن چه بسا، این امکان و فرصت را می‌بیند که دست به "مثا و رهای" با مبدأ مورداً اعتقاد خود بزندو استخاره‌ای بکند، و یا آن کس جهان و هستی را از پس عینتکی مادیگرایی که می‌نگرد، که در این حال توجیه عمل استخاره برایش ازین واژه‌یش بی معناست، درست به همانگونه که برای آن فرد نخستین و آن معتقد به مبدأ واحد نیز لزومی به این توجیه، به اصطلاح، "عقلی" در میان شمی بود و نیست.

نآگاهی خمینی از مکاتب فلسفی و بمالخص از مکاتب جدید فلسفی آشنا نشگفت آور نیست که بی اطلاعیش از سیر فلسفه و حکمت اسلامی. در سخنانی کدوی به میان می‌آورد بسیار دیده می‌شود که او نمی‌داند که بحثهای کلامی و فلسفی، نه در آغاز پیدائش اسلام که، بعدها، وازا و اخر قرون دوم هجری، در میان مسلمانان و در جهان گستردگدا من فرهنگ روبه رشد و تعالی اسلامی، آغاز یاریدن گرفت و بازارش رونق. خمینی، بالکل غافل است که به بیان مورخ سرشناس امریکائی، اسلام تنها پس از آ میختن با اندیشه‌های دیگران و به ویژه با اندیشه‌های ایرانی به صورت یک فرهنگ درآمد (۱۴۶) و آن هم فرهنگی جهانگیر و جهانی.

۱۴۳ - صفحه ۱۴۳

System - ۱۴۴

۹۲۵ - صفحه‌های ۸۹ تا ۹۲

یک پژوهشده و مورخ نام آور میهمان ، شادروان عباس اقبال‌آشتیانی ،
در همین زمینه چنین می‌نویسد (۱۴۲) :

"..... چون اخبار و احادیث تام‌دست مدّون نبوده و فقط در
ماهه دوم هجری تدوین شده است بعدها مخصوصاً "بعد از
وفات حضرت مادق و در عهدا مام هفتم به سبب ظهور فرق جدیدی
از شیعه از قبیل اسماعیلیه و مطحیه و واقفه هر فرقه‌ای این
اخبار و احادیث را مطابق غرضی خاص تا ویل کردند و مساری نیز
اخبار و احادیث دروغ از بیش خود جعل و بنام ائمه روایت
نمودند....".

همه بررسیهای انجام گرفته برآن گواه است که فن بحث و جدل و
اندیشه‌های فلسفی و کلامی ، از سده دوم پس از هجرت در بین مسلمانان باب
می شود و آن نیز بر اثر تبیاذ لزوم برخوردمه منان به اسلام است با پیروان
ادیانی همچون یهودی ، زرده‌شی و مسیحی ، که هر یک فرقه‌ها تجربه اندیشیدن
کلامی و بحث و جدل و محاوره دشمن شکن می داشت و با کوله باری انسان شهادت
فنون سخن پردازی و نگردهای حقیقت و ریشه بازار پر خرد را گراشی مذهبی
روی آوردند بود.

از نصرت نا آگاهی از چگونگی پیدائی و تحول و تطور و گسترش حکمت و
فلسفه اسلامی است و آغاز زیدتش ، دست کم ، دو قرنی پس از بعثت حضرت
پیامبر (ص) که سید روح الله خمینی چنین عبارتی را می‌نویسد (۱۴۸) :

"..... و علمومی است که برای یک طبقه عالی از دانشمندان
است و دیگران از آن بکلی سی بهره هستند ما نیز برآهی که بر
تجدد و احاطه قیومی او است که شاهادا اگر نیام قرآن را
بگردید نمیتوانید اینکوئه مسائل را از قرآن استفاده کنید لکن
أهل آن مانند فیلسوف بزرگ مدرالمتا ، لہمن و شاگرد عالی مقدار
آن نیز کاشانی علوم عالیه عقلیه را از همان آیات و اخبار که
شماها هیچ نمیفهمید استخراج میکنند ."

۱۴۷ - اقبال‌آشتیانی ، عباس ، " خاندان نوبختی " ، صفحه ۷۱

۱۴۸ - صفحه ۲۲۲

آدمی باخواندن "کش اسراز" باین تردیدچار می آید که آیا
خمینی اطلاعی نیز از مسائل حکمت الهی و بحثهای تاءله می داشته است !!
وی ، آشکار و بی پرده ، خدای پروردگار رزمین و زمان را و پیامبر اکرم (ص)
رابه ترس و خوف داشتن از مردم - از مخلوق - متهم می دارد، و فی المثل ،
می توبید که عدم تصریح به امامت و ذکر نام امام برای این ترس از مردمان
بوده است (۱۴۹). واقعاً "جای شگفت است که خداوند قادر مطلق و پیامبر -
که جانش را در راه ابلاغ نبوت خویش بارها و بارها به مخاطرات افکند - از
مردمان بترستند و از حاصل این ترس خفیه کاری کنند !! آخراًین بندگان
ناشوان و نادان کیانندکه "خداوند جان و خرد" از شان واهمه کنند و پیامبری
که "حست جمیع خاله" "برایش گفتند از آنان واهمه کنند !! طرفه
نقلی ! و بحال عجب سخنی !

خمینی را فرهنگی نااستوار است و بسته و محدود و مطری هر فرهنگ روزگار
را با بدھیج روی درنمی باشد و نعمتی فهمد و نعمی شناسد و یا واژگونی
می بینندشان ، مثالهایی به دست دهیم روشی مطلب را :
- درباره "رمان" ، این قالب پرتوان و جذاب و عالمگیریان ادبی
عصر ما می توبید (۱۵۰) :

" دروغها و بیاوه سرایی رماشها که اروپائیان با استادی
خاص بخودشان و فرضهای فاسد مسموم درین جو اسایی ما بخش
کردند و روح شهامت و شجاعت و جوانمردی را از آنها ربوده و در عوض
روح عشق بازی و بی عفتی و تقلب بآنها دمیده اند"
به استاد سطور بالا ، به زعم سید روح الله خمینی :

نخست ، رمان یاوه سرایی است !

دو دیگر ، فرنگیانش برای مسموم کردن جوانان "ما" اختراع کرده اند ،
آن هم به استادی !
سه دیگر ، از خوانندن رومان - و مطلق رمان - "روح شهامت و شجاعت
و جوانمردی " از انسانی ربوده می شود و "روح عنق بازی و بی عفتی و تقلب "
دروی دمیده !
حتی اگر جاویدنا هکارهای "داستایوسکی" "باشد و "جخسوف" و
"گورکی" ، و "نوماسمان" و "هرمان هس" و "جللنند" و "برنارداش" و
و "بالزارک" !!

- درباره " تآثر " و " سینما " اعتقادداردک (۱۵۱):
" تأثر و سینماها وقت و مال و اخلاق توده را بساد
فناداده و فضائل آنها را مبدل برداشیل نموده است ".
و جناش ، در این اطلاق حکم و رایی ، بدینقین ، نظر به کارهای امثال
" چارلی چاپلین " و " ایزن شتاين " و " اورسن ولز " و امثال اینسان
دارد ^{۱۱} البته ، اطهار نظر خمینی درباره سینما به همین یک مورد پیاسان
نمی گیرد و در جاهای دیگر کتاب هم به این هنرمندو بیرقدرت و بربنفوذ ،
ناستجده و بدون جدا کردن سره از ناسره ، باشد و تلخ زیانی حمله می آورد ،
و دشنا مش می دهد (۱۵۲) :

- نظر سید روح الله خمینی ، پیرامون سرودهای نیظامی خواندن دارد - و
شاید خنده دیدن ، واگرنشتہ در مقام " رهبری " ملتی بزرگ و بزرگوار بیه وی
نظرافکتیم ، گرسیدن (۱۵۳) :
" این سرودهای بیمعنی ... شهادت را در سر باز حرکت
می آوردم " ^{۱۲}

" رهبر جمهوری اسلامی " آتی ، بلانک ، در این " تشخیص " طبیعت و
روانشناسانه ، عتابت تمام به سرودهای از قبیل " مارسیز " ،
" انترناسیونال " ، " ای ایران " داشته است !
گذشته از ناگاهی خمینی به فرهنگ ، شابدیکی از اسباب این‌همه
تلخی و تلخ زیانی و این‌همه بدله و واژگونه‌بینی ، که ، وی را در خود گرفته
و در خود فرو بیجیده است ، بدین‌بنی و بدانگاری اوست نسبت به انسان‌نیت
به‌گوهر انسان ، او بشر را ، بالذات ، خبیث می داند و می نویسد (۱۵۴) :

" بشر موجود عجمی است که در هر یک وای
سلطنت همه جهانست و هیچیک بوسفره خود را نمی خورد و در
نهاد هر کس تعددی و تجاوز بیگران است "

این خشی که خمینی درکنه وجود انسانی مضمور و مکنون می باشد و
می بینند ، وایش می دارد تا پیرامون یکی از فضائل والای انسانی ، پیرامون
میهن پرستی همه انسانها ، جنبین به تابع حکم کندو ، رشترازان " فداکاری "
رانیز مترادف با " ساده‌لوحی " بشمارد (۱۵۵) :

" تمام افراد شر وطن و هرجه ما نند آنست برای خسود

۱۵۱ - صفحه ۲۷۹ ۱۵۲ - مراجعت شود به صفحه های ۱۹۳ و ۲۸۸

۱۵۳ - صفحه ۲۸۸ ۱۵۴ - صفحه ۱۸۳ ۱۵۵ - صفحه ۲۹۰

میخواهند و ممکن نیست خود را فدای وطن کنند.... فداکاری ...
میگشند لکن آنهم در اشخاص ساده‌لوجه بینا می‌نمود... ”(۱۵۶)
اینچیز دیدی نسبت به انسان ، لامحاله ، اثربار پس از درجهان بینی تبره و
تار و تلخ و عبوس خمینی داشته است . و باید می داشت . آنچه اعجاب انگیز
است این است که داعیه داری چون سیدروح اللهم خمینی ، چکونه ، ولوبه زبان
بزرگواریها ، باکیها ، گذشتها ، مهریاتها و دوستیها خدای گونه انسانها
را نستوده است ؟ شابدی آنها را هرگز و هرگز نمی دیده اند !

اینهمه بدینه خمینی نسبت به عناصر فرهنگ انسانی - و بدگوشیش
از آنها ، به شرح سطور زیرین - بدون اندک سایه‌ای از تردید و تشکیک ، یکی
از ریشه‌های خوبین را در کژ بینی و سینه پنداشی و تیره انجاری حک شده در ساختار
روانی و ترکیب نفسانی خودا و دارد که در هیچ چیز ، واژه سچ چیز ، بخش و بختیها
زیما و روشن و دل انگیزش را دیدن نمی تواند دوستها و دشنهای را شتیها پنداشته باشند
و نفرت انگیزیها که وی را بخود مجدوب می دارند و یا او بدانان منجذب
می شود (۱۵۷) .

درجهان اندیشه سیاسی - اگر بتوان آنقدر ادر ذهن آشته خمینی
می گذرد اندیشه نامیدوسیاسی انجاشت - سیدروح اللهم خمینی نمایلها که
سدۀ ها پس مانده است و ایس مانده ، تابدانجای و تابدان میزان کمه
می تواش گفت به دنیا دیگری تعلق دارد و از ما مردمان سالهای پایانی
قرن بیست و از فلک فکری دیگری آمده است و از کرهای دیگر سا
معیارهاشی دیگر و مابطه هاشی دیگر . وی ، نه نویسنده ایان فرنگی سده های
هندهم و هیجدهم و ”عصر روشنگری ” را نمی شناسد که متفکران و اندیشهوران
ایرانی و اسلامی قرنها پیش از آنها را هم نخوانده و نشانه است و نمی داند

۱۵۶ - این حکم ناجوانمردانه و مشئز کننده ”ستیانگدار حمه و روی
اسلامی ” این را ”ی شرم“ ور ، بدینهین ، در ”ذهن مبارک“ گویند، اش ،
در باره فداکاریهای مدعا هرا بررس و منسخوان به خاک و خون در غلتیده ایرانی ،
در حفظ احمقانه ایران و عراق نیز صدق می کرده است !

۱۵۷ - تکیت و ادبیاتی تیزمه که به دوره ”امامت“ مشتمل و خونغشان
خمینی ، سراسر میهن و یکاییک ملت مارا فراگرفت ، شاهدی است دیگر
براین مدعی

که، پیرامون فن سیاست، اینان چه گفته‌اند و چه خواسته‌اند و چه طرح‌ها در آنداخته‌اند. خمینی حتی گذاری و نگاهی به کتاب برفتون "سیاست نامه" خواهد نظم الملک طوسی، این سیاست مردو سیاست باز و سیاست اندیشه‌شناخت و علمیان نتوانسته است کرد، چه اگر می‌کرد، به احتمال سیار، اینهمه رطب و باسی بهم نمی‌توانست بافت. خمینی اگر تنهای "مقدمه" اندیشه‌شناخت سیار نام آور اسلامی، این خلدون را خوانده بود، به طور مسلم، در سوشه‌ها یعنی سقی منطقی و انساباتی عقلاتی پدیده‌می‌آمد. فلمفراسایهای وی پیرامون سیاست به مشق انشای طفلی نازه خوان بیشتر مانده است شانوشه‌ه مردی، فزونی طلب مردی، ریاست جوی مردی، پرخوتی، رعنایی، جهان‌جوشی، خمینی هیچ نظام سیاسی را در جهان بدیرانیست و قبول ندارد و می‌نویسد (۱۵۸):

".... کشورهای جهان همه‌اش بر اساس دیکتاتوری بنت
نهاده شده‌گرچه اسم‌های دیگری مانند مشروطه و دموکراسی و
کمونیست و سوسیالیست روی آنها گذاشته باشد"
و در بی‌مشتی جمله‌ها، که ربط‌تان بدیکدیگر روش نیست، ادامه کلام می‌دهد
نتیجه می‌گیرد (۱۵۹):

".... جمله کلام آنکه بشر جنین حقی (برای قانون‌گذاری)
ندارد و هر قانونی که وضع کنندگان سیاستی نیست و حکم مرد
احکام هیچ‌کمن سرهیچ‌کمن نافذ نیست مگر حکم خدای جهان
در حکومتهای بشری سابقه ندارد که احکام آنها بر صلاح دیگران
باشد."

بدبینی و تپیره اندیشه‌ذاتی خمینی براین "هیچی گرایی" (۱۶۰) سیاسی
وی اثربری نهاد و بدانعایش می‌کشاند که بنویسد (۱۶۱):
"..... تمام قانونهای جهان راه‌های حیله‌ایست که بشر
برای استفاده خود بسازکرده و ساتا مهای مختلف بر دیگران
تحمیل می‌کند هیچ فرق اساسی میان مشروطه و استبداد و
دیکتاتوری و دموکراسی نیست مگر در فرم‌بندی الفاظ و حیله‌گری
قانون‌گذارها"

آن گروه از آزادیخواهان و ملّی گرایان ساده‌اندیش ایرانی که در ماههای پرتلاظم سال ۱۳۵۲ خود را به یکباره کت‌بسته تسلیم سیدروح الله خمینی ساختند و حلقه "رهبری" وی را به گوش‌انداختند، کاش و هزاران کاش، این جمله وی را به دقت خوانده بودند و اگر جراحت می‌کردند. گهه‌را بن تردید فراوان هست! - از این "رهبر" می‌پرسیدند که مرادش چه است و اکنون که "من رو طه واست بدآ دودیکتاوری و دموکراسی" یکی است، پس چه باید شان کرد؟ البته، خمینی، خود، به گونه‌ای، پاسخ سؤال مقدّراً این قوم خوش باور را، که سرزیارت "کعبه" امیدرا داشت ولی راهی که برگزید و پیمود به "ترکستان" نا‌امیدیش‌کشاند، داده است و نوشه (۱۶۲):

".... بحکم خردغیرقانون خداشی قانون دیگر تمیتواند رسمی باشد...."

به دیگر سخن، خمینی، بی‌پرده و آشکارا گفتگو است، که وی به "مردم سالاری" باور ندارد و خواستار "دین سالاری" است. گهه‌نمای منطقی آن نیز "ملّا سالاری" خواهد بود!

ساری، نظر کلّی خود را پیرامون راهی و آن‌دیشه، سیدروح الله خمینی درباره نظام مهای سیاسی با به عاریت گرفتن یک مصوع گویا از حکیم‌نامه‌ران، فردوسی بزرگ، بیان می‌داریم و می‌گوییم: "بدیوانگی ماندلين داوری"! ملّی گرایی و مسائله ملّیت، به مانندی سیاری دیگر از مسائل سیاسی و اجتماعی، برای خمینی روش نیست و وی در شان مردّد است و به تذبذب دجا رو، بنابر سیره خود، در این بازار نیز، نان را به سرخ روز، خورنده وی گاه "وحدت ملّی" را خاص‌من استوار حفظ حکومت می‌شمارد و گاه به سوی "جهان وطنی" می‌راند و می‌نماید. به این بخشها التفات فرمائید (۱۶۳):

".... قانون اسلام می‌خواهد سرحدات را ز جهان برجیند و بکشند و مگانی تشکیل دهد و تمام افراد بشر را در زیر یک پرچم و قانون اداره کند.... حکومت اسلام با قومیت که از پنداوهای جا هله است، بشر است بکلّی طرف است این دیوارها که دور دیسا کشیدند و بنا کشور وطن خواندند از فکر محدود بشیر پیدا شده دنیا وطن تو ده، بشر است و همه افراد باید در آن

سعادت‌دوچان سرتند... (۱۶۴).

خمینی در عین این که جمله‌های بالا را می‌نویسد، درجاشی دیگر از کتاب "کنف اسرار" به مناسبتی دیگر و چون اثبات نظر خودش اقتضا دارد - در انتطاق با شیوه، احتجاج او که مایش "ماکیاول گراشی" استدلال خواندیم، به شرح صفحه‌های پیشین - دیگر گوئنه نظری می‌دهد و می‌نویسد (۱۶۵) :

مالی که به اسم روضه‌خوانی سربای می‌دارید" ... یکی از برگات‌بست که تاکنون مذهب شبهه و احکام آثار انگم داری کرده [و] اساس مملکت داری و دینداری شیعه استوار برآنست زیرا که حفظ حکومت ازوحدت ملی است و این معابر مذهبی بهترین شالوده سرای حفظ وحدت ملی است و با وحدت ملی همچ حکومتی تزلزل پیدا نمی‌کند".

آن "جهان وطنی" نخستین، با این لزوم و ضرورت "وحدت ملی" ، به هیچ‌روی تطابق و با هماهنگی ندارد، سهل است، این دو متن‌اتفاق بکدیگرند و متن‌افرازهم . خمینی خود را با این نکته آشنا نمی‌سازد که وقتی وجاشی که وطنی نباشد وحدت ملی چگونه بی‌اخواهد شد و به چه نحو فعلیت و عیلیت خواهد بیافت ! چگونه ملیت و قومیت از پنداشراهای جاهله بشرند ولیک با پنداشی وحدت ملی " حکومت وازان" جمله حکومت شیعه دریگانه مملکت شبهه، جهان - که ایران باشد - قوام و استواری می‌پذیرد و "تزلزل پیدانمی کند" !! خمینی غم این ناسازیها را نمی‌خورد و در هر مقام و هر مناسبت، هر آنچه را آن مقام و آن مناست، می‌طلبیده است می‌گویند و در مرمی گذرد. این روش مختار اوت (۱۶۶) .

درباره حکومت و قانون نظر خمینی بسیار صريح است و بسیار ساده و

۱۶۴ - جادا شت، سازمانهایی که دعوی ملی گراشی و میهن پرستی می‌دانند ، بیش از آنمه شتابیدن در گفتن "لبیک" اطاعت به "رهبری" بجهون و جسرای مردی جنین مخالف و معاند " وطن" ، این گفته‌های در رسانارا می‌خوانند. از دیر ساز گفته‌اند "التعییل من عمل الشیطان" !! ۱۶۵ - صفحه‌های ۱۲۳ و ۱۲۴ - کما این که ، درباری سیاسی خویش نیز، خمینی، در آغاز کار "امامت" خود، "ملی گرایان" را راحصت داد تا همگامش شوید و وزیر و کل هم مرمنه دارند "انقلاب" را. اما چون پایه‌های مصطفه "امامت" استحکام پذیرفت، در نخستین فرمت و به نخستین بهانه، ملی گرایان " رامعاند اسلام خواند و ملی گرایان را به جاهای دور و بسیار دور پرتاب کرد.

وی سی اندک تردیدی می‌نماید (۱۶۷) :

".....غیر از حکم خدا و یا آنکه خدا تعیین کرده هیچ حکمی را بشر نماید بجزیرد....."

که، در این رهگذر، مرادش از "آنکه خدا تعیین کرده" ، در مرتبت تحنت، خودش است و سپس ، ملایان دور و پرش ! در جانشی دیگران بین نظر زیرین را موکد می دارد (۱۶۸) که :

".....حرقا نون خداشی همه قوانین باطل و سیهوده است ... و "سلطنت و حکومت" بشر، به عنوان هر شکلی "ظالمانه و بیخردانه" (۱۶۹) .

(فی الحقیقہ ، روش نیست که سیدروح اللهم خمینی ، که جای حای در اشارات آراء خود ، بعقل و خرد انسانی تکیه می زندوازاین تیرروی لایزال انسانها ، گرجبه ظاهر ، مددمی گیرد ، چرا به حکومت و مسامع لمحکومت که می رسد آن عقل و خرد سازنده را عاجز و ناتوان می یابد و حکومت صاخته بشر را "بیخردانه" می شمارد ! آیا در این گفتگو صادق است و یا همچون موردها شی دیگر ، بنابر اقتضای بحث ، خواسته است سخنی گفتند باشد و نظر خویشتن را به کرسی نشانده ؟) .

خدمینی " قانون مجلس " !!! را ".....که از مفرج‌جنف ریشه معلوم الحال تراویش کرده و یا از قانونهای اروپا پیدا شده" قانون نمی داند و بر آن لعن و نفرین می فرستد (۱۷۰) و سخت مصراست (۱۷۱) که :

"..... دین اسلام تمام قانونهای عالم را که از مقرهای سفلی می (۱۷۱) مشتی بیخرد درآمده باطل کرده و هیچ قانونی را در جهان قانون نمیداند و برای اثبات این سخن گواههایی از حکم خرد و قرآن داریم" .

و می تالد (۱۷۲) که "..... این قانون های سیهوده جقدرست و بی پایه است " ! سخن را کوتاه کنیم ، در مجموعه " فکری سیدروح اللهم خمینی (۱۷۲) :

" کسی حز خدا حق حکومت برکسی ندارد و حق قانون گذاری نیز ندارد و خدا بحکم عقل باید خودسرای مردم حکومت تشکیل دهد و قانون وضع کند"

167 - صفحه ۱۸۲ ۱۶۸ - صفحه ۱۸۶ ۱۶۹ - صفحه ۱۸۳

۱۷۰ - صفحه ۲۰۸ ۱۷۱ - صفحه ۲۹۲ ۱۷۲ - صفحه ۳۴۳

۱۷۳ - صفحه ۱۸۴

و (۱۲۴) :

"..... هیچ قانونی جزف اనون خدا قانونیست ندارد و بذیرفت
قانونهای بشری از حکم خرد و قرآن بپرونست و قانونهای
اروپایی که امروز در کشور ما نیز معمول است جرسیا، منقی سیست و
نمایند عملی شاد."

حای می داشت، آنای که در عرفه، انقلاب، خمینی را مردمی می
دانستند" که هستی او قانون آزادی است و حرکت حركت همه
قانونهای نو....." (۱۲۵)، پیش از مدور "شارات نامه" خوبیش، این
جمله های را، دست کم به اجمال، خوانده سودید! بحقیقت جای
می داشت، ولیک نخواهد بود!

کار تحجّر فکری و دامنه، خشک اندیشه اجتماعی و سیاسی سید روح الله
خدمتی بدانجای می انجام دوچنان بالا می گیرد که وی را به تحریر این طور
آشته و امی دارد که اگر دقیق و موشکافانه بدانهاستگریم و معانی عبارات
را با خوده، کنارهم بنهیم، مقصود و منظور نویسند، آنچنان که باید درست
واستوار نیز فرا چنگ نمی آید (۱۲۶) :

"..... قانون اسلام در طرز تشکیل حکومت و وضع قانون مالیات
و وضع قوانین حقوقی و جزائی و آنچه مربوط به نظام مملکت است
از تشکیل قشون گرفته تا تشکیل ادارات هیچ چیز را فروگذاشت کرده
است و شماها از آن می خبرید و همه بدین معنیها آن است که مملکتی که
بک هم جو قانونی دارد دست خود را بپیش مملکت های اجانب در از
کند و قانون های ساختگی آنها را که از اتفاق کار معموم یک مشت
خودخواه تراویش کرده در مملکت خود اجرا کند و از قانون مملکت
خود که مملکت دیگری خداشی است بطوری غافل ساخته که با زهم کمان
کند اینجا قانون ندارد یا قانون ناقص است"

هرگز نه خود خمینی از خوبیشن پرسید و نه احدی از آنها که طبق رقیبیشن را بر
گردن نهادند، ازوی، که، به عنوان مثالی چند، قانون برای تقیم بندی
اداره کشوری استانها و شهرستانها، قانون برای ثبت منطقی احوال
شخصیه، قانون برای ثبت درست و استوار استاندار ملاک، قانون برای تمشیت
و تنظیم برداخت دستمزدیه کارکنان دولت و شراثط نصب و عزل و ترقیع ایشان،

۱۲۴ - صفحه، ۳۰۷ ۱۲۵ - مراجعه شود به ذیل شماره، ۲ از "دیباچه "رسله،
حاضر - ۱۸۴ - صفحه، ۱۷۶

قانون برای ترتیب و تنسيق کار استخدا م نظامیان و ناء دیده اجر افراد نیروهای مسلح، قانون برای انجام سرشاری و بسیاری قانونهای دیگری که ما اصولش را از فرسنگان اخذ کردیم و، سپس، در انتباق با شرائط و شرط زیست خودمان سرقرارشان ساختیم، اولاً، کجا وکی درجهان اسلام پیشینه‌ای می داشته‌اند، ثانیاً جم مخالفتی ناعقل دارند و جراحتی "قانونیت" هستند و ثالثاً، چرا "خوبی خود، بدمعهد" امامت "خوبیش، آنها را الغو نکرد، نگاهداشت و برایشان "قانونیت" شناخت؟!

در این مقال گفتی است که ناهمسوی و تضاد میان آنچه سیدروح الله خمینی گفته است و آنچه، به پیژه به دوره، "امامت" خود، کرده، تنها به مسائل سیاسی و به بحث قانون حصر نمی بذیرد و نمونه‌های دیگری را می‌توان، در دیگر عرصه‌ها، یافت. مثالی به دست دهیم:

پیرامون موسیقی، ومطلق موسیقی، می نویسد (۱۷۷) :

".... موسیقی روح عشق بازی و شهوت راسی و خلاف عفت در انسان

تولید می‌کند و شهاست و شحامت و جوان مردی را می‌گیرد و بقانیون

شرع حرام است و نسباً بددار مدارس جزو بروگرام ساخت...."

تا اینجا کس را باین نظری سخنی نیست و آن را اجتها د مردی می‌داند از احکام شرع، بحث از آنجای می آغازد که همین شخص موسیقی را مبار می‌نمارد و آموزش آن را نیز مجاز نمی‌شوند و کتاب "کشف اسرار" را می‌نوشت، به هر نحو می‌خواست و بیا می‌بنداشت مرکب قلم را می‌راند و می‌تازانید و ملاحظات عملی برای وی داغدغه خاطری بدیدار نمی‌ساخت. اما جون به "امامت" رسیدواز بالی سریر "رهبری" بدهجان دور و برو خوبیش نظر نداشت، رادیو و تلویزیون را در زیر دست خوبیش و به فرمان خود بیافت ولزوم استفاده کامل از آنها را در انجام "تبليغات" - که بدان اهمیت بسیار می‌داد و درباره اش سخنی خواهیم گفت - احسان کرد، در این حال دیگر نمی‌توانست به حکم حرمت موسیقی بای بندیم اند آموزش آن را منع اعلام دارد. بربایه همین تغییر موضع است که خمینی فتوای معروف خوبیش را داده که:

"موسیقی مطروب حرام است و مذاهای منکوک ([۱] انکالی

ندارد" (۱۷۸))

۱۷۷ - صفحه ۲۱۴
۱۷۸ - این فتوای متنی در روزنامه "کیهان"

(جای تهران) شماره، مورخ ۱۵ تیر ماه ۱۳۶۷ تجدید شده است.

(منظور از " مذاهای منکوک " هرتفم و آهنگی است ، در هر مقام و به هر شکل و صورتی ، که اجرای برنامه‌های تبلیغاتی " مذاوسیما جمهوری اسلامی " اقتضا کنند و با منافع واهداف " وزارت ارشاد اسلامی " را تامین ، سازد و ، به کوتاه سخن ، به مدد خمینی آید) .

گردانندگان " مذاوسیما جمهوری اسلامی " از این فتواهم ترسانی نمی‌رسیدند و مکرم کاری و حفظ گردن و مقام خود استفتاء می‌کنند که آیا پخش آهنگ‌های موسیقی همراه با برنامه‌های رادیو و تلویزیون حرام است و یا خیر . خمینی به خط خود می‌نویسد :

" آهنگها اکثراً بی اشکال است " (۱۷۹) .

برای تتمیم کار ، مدیرکل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان فارس استفتای دیگری می‌کند مشروح (۱۸۰) که در باسخدا ، خمینی آموزش موسیقی را مجاز اعلام می‌دارد و بکار رکرفت واستعمال " آلات مشترکه " موسیقی - آلاتی که هم برای " موسیقی مطرّب " بکار می‌روند و هم برای تولید " مذاهای منکوک " - را مباح . در همین فرم است که خمینی اجرای موسیقی و آواز را در انتظار عمومی و نیز هم خوانی و همسرایی و خوانندگی در دسته " کر " را ، حتی اگر گروه " کر " مرکب از زنان و مردان باشد ، خلاف شرع نمی‌باشد و دور خست می‌دهد . در فتوای دیگر ، و به مناسبتی دیگر ، خرید و فروش ایزارها و آلات موسیقی را نیز آزاد می‌شوند (۱۸۱) .

این تغییرات دادهای سیدروح الله خمینی ، درباره " موسیقی " ، شطونی ، خاویار ... البته از دید ملایان دیگرینها نمی‌ماند ولیک او بر اسب تیزتک مراد سوار است و دیگران و آرائشان را به جیزی نمی‌گیرند و در میدان حکومت بلامزار و خونبار خوبیش جوان می‌دهد و کسیدا هم اوردو حرف و رقبی قابل اعتنایی باشد . (۱۸۲)

۱۷۹ - روزنامه " اطلاعات " (جاپ تهران) شماره ۱۸۳۵۲ ، مورخ ۱۰/۱/۱۳۶۶ .

۱۸۰ - روزنامه " کیهان " (جاپ تهران) ، شماره ۱۴۶۷/۴/۱۵ مورخ ۱۳۶۷ .

۱۸۱ - روزنامه " کیهان " (جاپ تهران) ، شماره ۱۹ شهربیور ۱۳۶۷ .

۱۸۲ - درباره " موسیقی و شطونی " ملائی از قم ، به نام قدیری ، اعتراضی نرم معاحتهاد " امام " می‌کند ولی " امام " مهمن نمی‌انگارد و بی‌اسف ، همراه با نیش و نوش می‌دهد . دنبال این اعتراض و بی‌اسفرا " ساده‌جان دور قاب جینهای " اطراف خمینی می‌گیرند و خود نیاشی را مقالاتی می‌نویسند که از آن حمله است بخش ۱۶ از مسلمه مقام‌های پراطیاب و ملال آور خالی از محتوى و پرازنگاطی و آندها را مذاهی‌ای چندش آور جایلوسکی ، تحت عنوان دهان پرکن " امام ، فقه و تمدن جدید " ، روزنامه " اطلاعات " (جاپ تهران) ، شماره ۱۸۵۹۵ مورخ ۲/۸/۱۳۶۲ .

همین، از بداهایی که سید روح‌الله خمینی را در فاصله میان ملاده‌دن در قم و "امام" بودن در تهران، دست داده است مارا بس. بازگردیم به مخن خودمان و کتاب "کشف اسرار"؛

خواجه ما "گفت پر هیزکن از صحبت پیمان شکنان"!
خدمتی در اوصاف ملایان می‌نویسد (۱۸۳):

ملایان "... هر وقت ممکن شده با شمشیر و هرگاه نشده با قلم
وزیان از حکومتهای اسلامی ... تا پیدا کرده و می‌کند" ، "بی
آنکه طمعی در کار باشد با خود خیال حکومت و منصبی داشته
باشد....".

و در جایی دیگر (۱۸۴)، اندکی پای رادر درون گلیم آن روزگار خوبی‌ترین دراز می‌کند و قلمی می‌سازد که:

ملاؤ فقیه باید نظرات در قوهٔ تقییه و در قوهٔ مجریه مملکت
اسلامی داشته باشد زیرا قانونی را که عقل و دانش می‌بذرد و حق
میداند غیر از قانون خداونی نیست و دیگر قانونها ... از حکم خود
سیروانست .

نیک روش است که بدان مهدی‌سید روح‌الله خمینی این جهارت را در خود نصی دیده‌که برای خود و ملایان طبع در حکومت بینندگو، حداکثر، به شرح مطور متفق‌الخبر، نظرات آنها را در تبریزی قانونگذاری کشوری خواهد بود که آن هم تحمیل حاصل می‌بوده است و قانون اساسی مشروطت ایران بیش بینی اش کرده بوده است. حال اگر آن نظرات اجرائی شده است مطلبی می‌بوده دیگر، آن‌tan که سخنان خمینی را در "توفل لو شاتو" به یادداشت‌ویا خویش می‌بوده، رجوع بعزم و مهدهای آن روزگار از خود می‌باشد، گواهندکه خمینی تابه قدرت نرسیده بوده‌واره خود را "طلبه" ای می‌خواند که عزم بازگشت به قم و حوزهٔ درسی خویش را ادار دولی، همین "طلبه" به ظاهر از دنیا گریز، در چشم بر هم زدنی، دست از "طلبگی" و اعتکاف و اعتزال در درون حلقه، درس برداشت و، با قبیله ملایان دور و سرخویش، حماه‌نحوی شدنیستی ساز و هستی سوز خود کا مه جیاری شد خونریز و "حکومت و منصب" را حربه خود داد و طایفه‌ای از ملایان کددره‌هایان، از خورد و کلان، سفاکی و درنده‌خویش، آزمندی و شروت-آندوزی، نادانی و ناگاهی تواء ماست و آمیخته باسی لیاقتی و ناباکی و ایمان راجه "عقل و دانشی" است که "قانون خداشی" را از "دیگر قانونها" ایمان راجه

تمیزدهند؟ تنها وتنها پاسخ این پرسش را خود "امام" و "فقیه ولی" می‌دانست که آن راهم به کسی ابراز نکردوستگفته رفت!

به درستی، حق با خواهد بود که "گفت پیر هیرزکن از صحبت پیمان نکن"! خمینی در "کشف اسرار"، سرمالکیت اهمیت و تأکید فراوان می‌مهد و آن را "امل" می‌خواند، "امل مالکیت"، و می‌نویسد (۱۸۵):

".... امل مالکیت تدّن جهان پایه اش برآن بناهاده شده و هر کس می‌تواند در ملک خود به رطوری تصرف کند و عایدی آنرا به مرغی که می‌خواهد بر ساند"

و در مقامی دیگر این گفته، خود را تکمیل می‌کند (۱۸۶) که:

".... امل مالکیت پایه اش برآس خردودین است" از جمع این دو می‌توان چنین ملخصی به دست داد: امل مالکیت پایه، برخود و تکیه بر دین دارد و نمذک انسانی تبیروی ستون مالکیت استوار است، به بیانی دیگر، به زعم خمینی، اگر مالکیت نباشد تمدن شری از هم خواهد بنشد و منهدم خواهد شد و اگر کسی را بهره‌ای از خرد و باوری به دین نباشد مالکیت را انکار خواهد کرد و مرد و دخواه شمرد. دینداران و خردمندان، بنا بر این راءی خمینی، پایه مالکیت معتقدباشند و آن را حرمت نهند.

اینهمه تحلیل از مالکیت و تعظیم مقامش، به تحقیق، از آن رورگاری است که سبد روح الله خمینی می‌کوشید تا مریدان و مقلدان خویشتن را از میان خورده مالکان روستا شی، کاسکاران شهری و بازوگانان اندک مایه که، همگینان، تکیه بر مالکیت و اندیشه مالکیت می‌داشتند، و، به تعییری - با تا هل ، البته - از میان خورده بورزوها، هرچه بیشتر، جلب کندو مر شمارشان بیافزا ید نادست مایه‌ای و توشه‌ای فراهم ورد بزرگی طلبیها و جهانجویی‌های فردای خوش را، اما همین کس، چون به "ولایت مطلقه" می‌رسد و تعییف مالکیت و امل مالکیت را - که به نوشتار این مبنای سرخود دارد و می‌رسد - درجهت منافع خود و "اما ملت" خوبی می‌باید، دستی از آستین برون نمی‌آورد تا شعارهای عوا مفتریانه گروهی از ملایان اندک سواد را، که هدف شان تنها و تنها جلب و فریب زحمتکشان و رسخیران و غارت دارائیهای ملی از راه پاشیش نگاهداشتند سطح آگاهی و شعور توده‌های مردم می‌بود، باطل اعلام دارد و اینهمه تزلزل را در بین این مالکیت احاطه نداده و کشور و ملت را در بر تگاه قفو و مسکنت رهان سازد. خمینی تازنده می‌بود (و حتی تا امروز که حدوده ماه از مرگش می‌گذرد)، تکلیف مالکیت که "تمدن جهان پایه اش برآن" بناهاده

شده " و خودنیز " برآسان خردودین است " در " جمهوری اسلامی " معلوم نشد ، که نشد . آبا از سرسری این وضع نمی توان ، با استفاده از اظهار رنگرهای خود سیدروح اللہ خمینی ، نتیجه گرفت که چون در " جمهوری اسلامی " اساس مالکیت لرزان بوده است و هست پس در آن " جمهوری " پایه های تمدن همان استوار و ناتوان می بایستی بود و هست ؟ ! آیا نمی توان استنتاج کرد که ، بامترسل سگاه داشتن اصل مالکیت ، خود خمینی بر " اساس خردودین " ، تکرار می شود ، " برآسان خردودین " ، هیچیک ، عمل نکرده است ، نه خود را به کار گرفته است ، و نه دین را حرمته اند ؟

خمینی ، بداستان گفرت ، منکراست که شاهان صفوی ، برای پیشبرد مقاصد وصول به اهداف سیاسی خود از مذهب تشیع استفاده کرده بودند و جو در ضمن و در بی این مهم ، آن مذهب را باشد و حدت تمام گسترش دادند و در جا هاشی فراوان برای انسان مسی تعبیل کردند . ولی ، و با همها این انکار ، در یک جای نمی توانند مطلب را بال تمام نادیده بگیرند و می تویید (۱۸۷) :

" ری علامه محدثین مجلسی در زمان صفویه ریاست موکرده و کتب او در آن زمان تاء لیف شده و بخار الانوار که مفاتیح ریس کتاب های اوست با عنایت و کمکهای از اسلامیین مفویه تاء لیف شده "

اما ، البته ، خمینی از این نکته سخنی به میان نمی آورد که مجلسی دوم در دربار را ماحب مقام و منصب رسمی والا شی بوده است و عنوان " ملاباشی " می داشته " ملاباشی " دربار !

بدنیست حال گذشته به مجلسی ولقب " علامة المحدثین " وی رسید و خمینی هم اینچنانی سا آب و تاب ارا و ، در کتابهای خود و از جمله در " کتف اسرار " یاد کرده است ، رای یکی از پژوهندگان تا میردار وطنمن را تبرپیرا مون وی (۱۸۸) و بدرش (۱۸۹) بیاوریم (۱۹۰) :

دراواخر روزگار صفویان ملائی می داشتیم در ایران که

۱۸۲ - صفحه ۱۶۲ - ملام محمد باقر مجلسی ، (۱۰۳۲ تا ۱۱۱۱ هـ ق.) صاحب کتاب " بخار الانوار فی اخبار الانئمة الاطهار " درسیست وشن جلد و سیاری کتب دیگر ، مشهور به " مجلسی دوم "

۱۸۹ - ملام محمد تقی ، پدر ملام محمد باقر (وفات ۱۰۷۰ هـ ق.) ، معروف به " مجلسی اول " .

۱۹۰ - مینوی محتبی ، " تاریخ و فرهنگ " ، صفحه های ۲۸۵ و ۲۸۶

کتابهای بسیار خودا و بیدرش به زبان فارسی و عربی نوشته اند و اساس تشیع در ایران به معنی این دونفر مختار شد و بدهیں سب مردم متوجه شدند و نظر بسیار معتقدند ولی از لحاظ وضع مملکت و حتی از لحاظ خود مذهب شیعه هم که به مسامع بنگریم بقدری این دونفر خراحت وارد مذهب شیعه کردند و ایجاد تعصب در میسان مردم کردند و آخوند و اهل دین را برهمه امور مملکت مسلط ساختند و دستگاه دولت را ضعیف و سست کردند که شاید در هیچ دو نفری نتوانسته بودند عشر آنها از این قبیل زیانها به ملت ایران برسانند . ملامحمد باقر پسر ملام محمد تقی مجلسی نایبدیرای مال دنیا و به حرص سیم وزرنسود که دست به خون مخالفان تشیع در لر می کرد و همه نوع آزار و شکنجه را در حق هر کس از سنت و صوفی و درویش و زردشتی و یهودی و میسیوی بلا استثناء جایز می داشت محرك او شاید فقط محرك اعتقادی بود " و شاید "... نمی دانست کارهای او بالمال منتج به چه عواقب و خیانت برای ملت و مملکت خواهد شد ."

کارشناسی سدادگرانهای اینجا خاتم نمی بذیرد و (۱۹۱) :

" پس از فوت مجلسی دوقم (ملامحمد باقر) در سال ۱۱۱۱، کار اورا ملاهای دیگروا ز آن جمله شیوه مجلسی میرمحمد حسین به شدت هرجه تما متمرد میال کردند . نسبت به زردشتیان و یهودیان و عیسیان و سیان و از همه شدیدتر نسبت به صوفیه ، جنان سعیتی سروز می دادند که موجب تغیر خود این طوایف و خارجیانی که به ایران می آمدند می شد "

و منابع دیگر نیز بسیارند که این وضع نابهنهنجار و نفوذ زیانبار ملایان را در کارهای ملک و ملت ادراوا اخ روزگار صفویه تا پیدمی داردند . فی المثل (۱۹۲) :

" در بیان قرن یازدهم [هجری] نفوذ روحانیون متعصب و قشری به حصوم محتدیا قر مجلسی فرونی یافت (و) دولت شاه به سیاست تعقیب و آزار سیان بازگشت و فشار و ایذا نسبت به سپهیان و یهودیان و زرتشیان را آغاز کرد ."

۱۹۱ - ماهنامه اخیر ، صفحه ۲۹۶

۱۹۲ - بیکولوسکایا و دیگران ، صفحه ۵۵۲

تاریخ‌دان دیگری، ایرانی، بدبینگونه اعلام نظرمی کند (۱۹۳)؛ صفویه" با این که خودا ملا" صفوی بودندوان
تصوّف رامی خوردند در [آخرکار] جهان مغلوب قشیریون و
متهمیان شدند که نسبت به صوفیه هم ایقان‌کردند [به نوشته]
تاریخ "روضه الصفا" (جلد ۸، صفحه ۴۹۳) در این روزگار،
روحانیان، ارباب ریاضت را خشک مفرخواندند و حکما را مبتدع
نام کردند و عرفوارا مختار لقب نهادند و اهل فکر را از ذکر منبع
کردند*.

از کل آنچه از روزگار سلسله صفوی می‌دانیم، به مرگ شاه عباس بزرگ
انحطاط و تناولی این سلسله نیز و متدهای زیبدن می‌گیرد و همراه با این امر
نفوذ ملایان فزوی پذیرفتند. شاید هم، بهداوری برخی صاحبان نظر، سیر به
صورتی دیگر بوده است و به مرگ شاه عباس بزرگ نخست نفوذ ملایان افزون
می‌شود، بر اثر آن، صعف‌سیاسی و نظامی دولت قدرتمند صفوی آغاز؛ جمع این
دونظر راهم می‌توان کرد و گفت، تناولی دولت و سیاست مفوی موجب افزایش
نفوذ ملایان می‌شود و متقابل، افزایش سلطه ملایان سنتی و آشتگی و فتور
دولت فرزندان شیخ صفوی را تسریع و تسهیل می‌دارد. به هر تقدیر، کار این
دوسیزی که متفاصله "در هم اثر می‌نمایند" و این درست‌ترین داوری است - به
آنچهای می‌کند که جون نادرشاه افشار سیاست حکمرانی صفویان را بر می‌چیند،
خوبیشتر را ناگزیر می‌باید که لگام بر سیاری از تندرویهای مذهبی بزند و
سیاست را و حکومت را برآشته باز از این که پدیده مده بود چهره گرداند و دولتها (۱۹۴)؛
".... و در آن اوان که قاتان پیروزیخت [یعنی نادرشاه] بر
فراز چخت قرار گرفت اهالی ایران را مکلف ساخت که از رفع و تثرا
[۱۹۵] تبر [۱۹۶] و سه ولای خلفای را نشیدن تولاً...." جوید.

۱۹۲ - باستانی پاریزی - صفحه ۳۷۸

۱۹۴ - میرزا مهدی خان منشی، "دره نادره"، تصحیح معتمدالدوله میرزا
عبدالوهاب، چاپ ۱۲۷۱، صفحه‌های ۲۷۴ تا ۲۷۹

۱۹۵ - اظهار سیاری و نفرت از سه خلیفه نخست و، گاه، دشمن بدانا،

۱۹۶ - در اینجا به معنای دوری است. واين نموهای است ساده از ترسیار
متکلف و مغلق و گاه نفرت انگیز "دره نادره" است.

نادربرای شکستن حصاری که تعصب مذهبی گردانید ایران کشیده و، آنرا از دیگر سرزمینهای اسلامی - که تقریباً "همگی سنتی مذهب بودند" جدا ساخته و موجب انزوای سیاسی وطن مانده بود، کوشیدتاید دولت عثمانی - که با گاه اصلی مذاهب است و جماعتی بود - بقبولاند که مذهب جعفری را به عنوان مذهب پنجم اهل اسلام بننا نموده ایلک در این سعی خود توافقی سیاست و ملابان و مفتیان سنتی عثمانی براین رفاقت دادند و آنها نیز بر تعصب بی بنیان خودپای فشردند.

بهرای گروهی از تاریخنویسان (۱۹۷۲):

نادرشاه، افشار به مسائل دینی بی اعتمادی بود و از تعصب مذهبی عاری ولی،

"اتحاد شیعه و سنتی که در گرد هم آثی مغان، در زمستان سال ۱۷۲۶ میلادی اعلام نموده بود توزادی بود که مردم متولّد شد و فقط در روی کاغذ باقی ماند و نه در ازبکستان و نه در ترکیه عثمانی مذهب رسمی شیعه" جعفری را در شمار مذاهب "حقه" شناخته.

اگر، فارغ از تعصب کوری که دوران اخیر شاهان صفوی را در خود فرو پیچیده است، به چشم اندار جامع و همه‌گیری از روزگار ایمان علاقمند باشیم، این توصیف محقق روس، به مقداری بسیار، نیاز مارا مرتفع می‌دارد، و بالاجمال، موضع پیروان دیگر مذاهب را روشن می‌سازد (۱۹۸۱):

".... از لحاظ نظری در فقه مکتب حنفی (اسلامی)، نسبت به اهل ذمہ بیش از دیگر مکاتب فقهی اسلامی و شیعه ملایمتشان داده شده است. معنی از دار ترکیه عثمانی که فقه حنفی را دولت به رسمیت شناخته بود وضع مسحیان آن سامان بدتر از حال و روز مسحیان ایران در عهد صفویه بوده (قرن دهم و بیاندهم هجری) و حال آن که در زمان صفویان مذهب شیعه امامیه در ایران سیاست داشته، این عدم انتباط جنبه نظری با عمل، زاده علل سیاسی بوده است: ترکیه عثمانی داشتا "گاه با این و گاه با آن دولت مسحی اروپائی در جنگ بوده و گهگاه نسبت به اتباع مسحی خویش عدم اعتماد نشان می‌داده. سرعکس از لحاظ ایران عهد صفویان، ترکیه عثمانی دشمن اصلی شمرده می‌شده و مفویه برخی از

۱۹۷ - بیگولوسکایا، صفحه ۶۰۲

۱۹۸ - بطریوشفسکی، صفحه ۱۵۶

دولتهای اروپائی را همچون متحدان نظامی خویش محسوب می داشته اند. دولت صفوی از میخان به طور کلی و در درجه اول اریازگان ارمنی و ملکان کاتولیک همچون عمال تجارتی و سیاسی (به خصوص در مادرات ابریشم) برای ارتباط خویش با دول اروپائی استفاده می کرد. اما موقع یهودیان در فرننهای شانزدهم و هفدهم میلادی [دهم و بازدهم هجری] در ترکیه بهتر و در ایران عهد صفوی بدتر بوده.

آنچه جای هیچگونه تردیدی ندارد آن است که در تمام مدت فرمانروائی خاندان صفوی، همکاری نزدیک و تنگاتنگ میان دولت و ملایا ن وجود داده اند می داشته اند و هردو طرف از این تعادل و تعاضت با استفادت می برده اند. هر یک در بی هدفی و مقصودی و بیزه خویش، هر یک به هوائی پژوهندۀ اخیر الذکر می نویسد (۱۹۹):

پس از آن که در زمان صفویان تشیع در ایران پیروز گردید، همه فرامین شاهان و هر اصلاحی که در امور دولت به عمل می‌آمد، می‌بایست نسبت موردمواقت و تقویت محتدها عالیقدر فرار گیرد.

اعلام "جهادر راه دین" نیز می باشد به تصویب ایشان بررسد" (۲۵۰)

۱۹۹ - منبع خیر، صفحه های ۲۸۷ و ۲۸۸ - این گفته، این بند را به ایاد توصیف حامی و نظر و گویای فیلسوف، معما ر شهرشناس و حامیه شناس بسیار برآوازه امریکائی، لوئیز ما مغورد، اند اخت بیرا مون قدرت کلیسا در اروپا قرون وسطی، د کتاب حبان شهرش (که این بند را اترجمه "المانی آن نصیب آمد") : L. Mumford; "Die Stadt",

Band I & II

مامفورد در صفحه‌های ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۱، ۳۱۵، جلدیکم، کتابسی نویسد: «پس از فروریختن کاخ امیرات سوری روم، کلیسا، در اروپای باختری، به یک‌له مجموعهٔ نیرومند و جهان‌نمود مبدل شد. وابستگی داشتن سدان، نظرها، اختباری می‌سود. بلکه، در عمل، سخت تعهد آور، سدان حد و میزان که خروج سا اخراج از آن مجموعه آنجان بزهی کم بر. ولارج مرستوج آنجان کیفر و عقابی شدید، می‌سود که تاسدهٔ شانزدهم میلادی، بادشان نیاز از خوفتهدیده "تکفیر" و رانده شدن از دیگاه کلیسا برخویش می‌لرزیدند. از کهترین ده، با کلیمای (Exkommunikation) روستا شیوه‌داده اش گفته تا بزرگترین شهر، با کلیسای شکوهمند جامع شوکلیسا هاودیرها و امکنه مقدس پرنسماهه اش، در همه جا و هرگوشه ای، قدرت و نفوذ مذهب، آشکارا، به جتم می‌رسید. چنانگردی که سر زمیه‌ها را، از این کران بدان کران، در می‌نوردید، بیرون ناقوس کلیسا نخستین چیزی می‌بودکه، در دامنه افقش، سرسر آسمان افراسته. به دیده می‌آمد و مردم محتضر را تیز نیش چلیبا، آخرین اثری از این دنیا، که بر دیده اش باقی می‌ماند.

خمینی، در مفهوم و سیاست و عرصه‌ای پهناورتر، این معنای را می‌بذردو
می‌نویسد (۲۰۱):

ملایان سازمان دولت هیچکار مخالفت نکرده و اساس
حکومت را نخواستند بهم بزنند و ساصل سلطنت ناگفون
از این طبقه [ملایان] مخالفتی ابراز نشده بلکه بسیاری از
علماء بزرگ عالی مقام در تشکیلات ملکتی سلاطین همراهی ها
کردند مانند خواص نصیر الدین [طوسی] و علامه حلى و محقق تانی
و شیخ بهائی و محقق داماد مجلسی و امثال آنها و هر فدرهم دولت
سلاطین با آنها بدسلوکی کردند و مانند آنها فشار آوردند یا ساصل
اساس تشکیلات و حکومت مخالفتی از آنها برخواستند و
پشتیبانیهایی که مجتهدین از دولت کردند در تواریخ مذکور
است

(واين، البته، از مطالبي است که، بعدها، سيدروح الله خميني، به همها
انکار شد، سهل است، در پنهان عمل هم به خلاف رفت و فتنه اي را که ملایان
او اخراج شدند را مطلع برای مردم اين مرزوکوم فراهم آوردند، بوی، به
کرات و مرات، شديد تر و خونثاشان تر و ویرانگر تر و جانگزاي شرينيان نهاد.)
درجائي ديگر، همين مطلب را، خميني بدینسان تبيين می دارد و مى
رساند که مجتهدان، و به تبع آيشان خيل ملایان، همواره مدافعان و نگاهدارنده
"وضع موجود" (۲۰۲) بوده اند (۲۰۳):

".... هم مجلس [شورای ملی] برخلاف قانون است و هم انتخابات
و هم قوانین آن لکن با همه وصف مجتهدين با همین آش نشه قلمكار
هم مخالفت را جايز نمی دانند و از همه در حفظ و حراست آن در موقع
خود پيش قدم تر هستند اگر منکلاته برای مملکت پيش آمد کند
مجتهدين از وظيفه "حتميه" خود می دانند که آنرا فرع کنند و سا Dolat
در موقع های ساریک همکاری کنند"

با همه اين اوصاف، سيدروح الله خميني، حکومت ملایان را يگانه شکل
درست و، از ديدوی "مطلوب و پسندیده" حکومت می پندارد (۲۰۴) و پير آن است که
حق اين طائفه است، و سود مردمان، که اينان در همه کارها و حالهای افراد و پسر

حاج معددخلت تام و تعیین کننده بدارند. وی نایاب نتایجی تئتمی نا زد که
می تویید (۲۰۵):

"..... ارشکشور نیز با پدر تحت مفوذ روحانیت ناشدنا از آن

بتوان نتیجه های روش پر قیمت گرفت ۱۰۰..."

و چون حال و روز ارتش و نیروهای مسلح در ذهن خمینی چنین ناشد، دیگر تکلیف
قضای ازادواج و طلاق (۲۰۶) و ثبت اسناد اموال و معا ملاک و بیانکاری (۲۰۷) معلوم
است و بسیار معلوم!

خدمتی هماینها را می گویند و بددا دگیری توین حمله ای بسیار معرب
می آورد و قضاط جوان را به باد، نه انتقاد که تنقیدی گیردو به اثواب عزیزی از
منصفشان می سازد و بد همه گونه آسودگیها متهم، ولیکتاب آن نمی آورده که
وضع دادرسی بین از مشروطه را، کمددست ملایان انجام می گرفت و معرفه ای
می بودستگ آور، که در شرط هر حقیقی سارشوه ای ناحق می توانست شد و هر ناحقی سار
هدیه ای حق، بد یکباره درست و باک و مenze به شمار آورده و در نتیجه، گروهی از
مریدانش را، که بدان روزگار رزمنده می بودند و ساده داغ و درد آن فما و تهای
شربرانه و تابک و خودسرانه راهنمایی خود تتعمل می کردند، سیازارد و از
کف بسازدشان - که باختن هر مرید برای ملای داعیه داری چون خمینی شکستی
است سترگ وزیانی است تدارک ناشدنی!، باری، خمینی پیرامون قضای
ملایان، به تاچار، می تویید (۲۰۸):

"... شاید گفته شود در زمان سابق هم که قضاوت بدمست آخوندها
بود سیاری مراعات این شرایط [قانون قصاص در اسلام] را
سمیکرده و رشوه میگرفته و حکمها بی حامی داده میگوشید درست
است که آنوقت هم بقایون اسلام عمل درست نمیشد ولی این را
شاید کنه قایون حساب کرد...."

با مرور این سطور همگان را مسلم می شود که خمینی، از یک سوی به خشک
اندیشی سخت حاد و مزمون و بر طرف ناشدنی گرفتار است و از دیگر سوی، به شرحی
که خواهیش دید، از مفاہیم حکومت نور و شهاده و گردشها بر غموض و ظریف آن
نا آگاه و غافل، این تعقب و خشک اندیشی چون دست به دست آن جهل و علت
دهد تهره اش و عده های کوکا سوسی پایه حکومی است که دیگری، در ذهن خود،
آفریده است و سران دارد تا جهان را در آن قالب لرزان - که اجزایش نه برهم
ملحق اندکه از هم روی بهرا کنگی دارند - به بیشترین تسلیل بخشد و

سعادت دینی و عقیقی را زادراه همه انسانها کنند!! کمزهی خیال محال (۱۱۰) از قماش همین وعده هاست (۲۰۹):

"مامیگوشیم اگر دستورات [کذا] دینی از میان اوراق بیسای

عمل نیابد فاتحه، این زندگی کنونی و کشور امروزی را مسوانیم
لکن بکر زندگی و کشوری بجهان نمایش میدهیم که دستور کلی (یعنی،
سرمنشی همه آنها بآشد...)" (۲۱۰)

نمونه ای دیگر به دست دهیم جهل و خشک اندیشه سیدروج اللہ خمینی را، وی
که ریشه های فسادوتیا هی انسان را، به عنوان موجودی اجتماعی و گروه زی
نمی داند، او که سائقه ای افراد را در ارتکاب جرائم نمی فهمد و از بی شرف تها و
نویابیها روانشناسی، حرم شناسی و جامعه شناسی بالکل سی اطلاع است و
بی سهره، او که دیگر گوشش این گفته، علم نیامده که تا علت حرم بای بر جاست،
معلول - که حدوث حرم باشد - باز هم، چه خواهیم و چه نخواهیم، روی خواهد
نمود و مجرم، در تحت فشار علت حرم مرتكب بزرگی شود و در حین ارتکاب توجهی
به کیفی و میران عقوبت ندارد، جا هلانه و خوش خیال، و شاید هم عوا مقری بانه،
می نویسد (۲۱۱):

"تمها اگر بیانون فهمی و دیانت وحدو دا سلام یک سال عمل شود
نخ بیدادگریها و درزدی ها و سی عقنه های خانم اسوز از کذبور
بر جیده می شود" !!

و به کوتاه، سخن، قالب کودکانه ای که سیدروج اللہ خمینی برای کشور
خیالی خود طراحی کرده است و بعد از آن، در بندهار خوبی در "جمهوری اسلامی" از
قوه به فعلش درآورده، "... برای حفظ جان و مال توده و برآداختن اصول
بیدادگری و دیکتاتوری از جهان" (۲۱۲) است!

سیدروج اللہ خمینی از درک مقاومت حکومت و کشورداری نوین عاجراست
ورو شهای بدیع این فن و گردش های طربیش را - که در عین حال پر خم و پیچ است
وشکن در شکن - در نمی تواند یافتد. این واقعیت انکار نباشد و موجب می افتد
که دیگر نظره ای شگفت و باور نکردنی اظهار دارد و در عین حال، مع خود را نیز
باز کنند در زمینه، نتاگا هی، شاهده ای شی بیا و ریم مدعایمان را:

۲۰۹ - صفحه ۲۶۳
۲۱۰ - المثله، سی و اندی سال پیش از مشتی این سطور، سیدروج اللہ خمینی،
با "بنیانگذاری جمهوری اسلامی"، این "دستور کلی" را سه جهان عرصه
داشت !! و اصحاب و تحسین جهانیان را بر انگیخت !! ۲۱۱ - صفحه ۲۷۴

۲۱۲ - صفحه ۲۲۹

خوبی می کوئند، با طول و تفصیل، برشمرد، به گفته خودش، "اقسام مالیات‌های اسلامی" را و در این باره می نویسد (۲۱۲) :

"در قانون اسلام چندین گونه مالیات است که بعضی از آنها بطور احرازگرفته می‌شود و بعضی از آن بطور اختیار دریافت می‌شود (۱) آن مالیات‌ها که بطور احرازگرفته می‌شود دو گونه است یکی مالیات سالیانه و همینکی است و آن در وقتی است که کشور را متن است و مورد تهاجم اجات نیست و یا انقلابی در داخل کشور نیست دویم مالیات بطور فوق العاده است و آن در وقت انقلاب خارجی یا داخلی است این مالیات که در این موقع گرفته می‌شود میزان محدود ندارد و مالیات غیر محدود باید از نامید زیرا بسته بنظر دولت اسلامی است و این جون مالیات غیر مستقیم است البته در وقتی گرفته می‌شود که مالیات مستقیم از عهده جلوگیری از انقلاب کشور بر بسیار باید در این موقع دولت هر قدر اختیار داشت از مردم می‌گیرد اگر صلاح داشت بعنوان قرض والا بعنوان مالیات غیر مستقیم و فوق العاده بمقادیر نیازمندی کشور و البته از روی تقسیم عادله دریافت آن انجام می‌گیرد حتی اگر نیازمندی گرفتن تمام اموال سوده شدرا و بمقدار ضرورت را از آنها می‌گیرد....."

این نوشتہ‌یکی از اسناد معتبری است که جلوه‌گرمی سازد، خوبی کوچکترین آگاهی از مفاهیم حکومت نوین و چگونگی گردش و چرخش کارهای دیگر مملکت قرون بیستم ندارد و دنیا از تغیّلات ساده‌اندیشانه - در حد کودکانه - و پراز جرمی گرانی خوش روزگار بی‌سرمی برداشت. در تاریخ بین‌النهرین را داریم:

۱ - خداوندان نظر و ما حبایان فتن در مسائل مالی و مالیاتی نیز که آگاهند و برای نکته متفق که آنچه را مردمان به "اختیار" به دولت می‌بردازند - اگر بپردازند، البته! - "مالیات" نمی‌خواهندش و نمی‌دانندش، یکی از عنصر اصلی در تحقق "مالیات" و بالطبع در تعریفش، آن است که "مالیات" یک "برداشت" است، یک "تحمیل" است و موءّدیان چه بخواهند و چه نخواهند، دولت با تکا به قوهٔ قاهره‌ای که در خمره و داشت سر شته است - و باید بود - آن را می‌ستاند و دورنمای پردازشده برایش مطرح نیست (وازه‌میں روت که فی المثل، در زبان فرانسوی،

مالیات را *Impôt* می خوانند و در زبان انگلیسی
و برای مالیات بستن هم در انگلیسی از *Impose*
استفادت می برند که به معنای تحمیل کردن است .

۲ - بدروزگاری که مامی زیم، "مالیات غیر محدود" نداریم و چنین
کاری را ، اگر هم در برخی از امکنه صورت گیرد ، "مالیات" نمی خوانندو ،
بمیقین ، "مصادره" می نامند . یکی از شروط اصلی و اساسی در نظام مالیاتی
دنیا نوین آن است که مالیات محدود بحدی و مرزی باشد و این حد و مرز هم از
پیش برموده مالیات معلوم و مسلم .

همنا " ، مالیات ستاندن و میزان مالیات " بسته به نظر دولت
نمی توانند نباشد . در عصر حاضر ، این پارلمان است و یا در تحلیل شهائی
این نمایندگان پردازندگان مالیات هستند که جندوچون مالیات را تصویب
می کنند و دولت را در درون محدوده ای اجازت به مالیاتستانی می دهد .

اگر سید روح الله خمینی ، مختصر آگاهی از تحولهای سیاسی و اجتماعی
جهان ، از سده هجدهم میلادی به بعد ، می داشت و یکی دوکتابی در تاریخ
دنیا نو خوانده بود چنین گفته نا مربوطی را سرهم نمی کردواز "مالیات
غیر محدود" و "بسته به نظر دولت" سخن به میان نمی آورد . یکی از عمدۀ
سائقهای انقلابی شاهی جون انقلاب انگلستان ، (به قرن هفدهم) و انقلاب
امریکا و انقلاب کمیر فرانسه (هردو ، به قرن هجدهم) تشییت وضع مالیات
دهندگان و تعیین تکلیف آنان می بوده و کوتاه کردن دست دولتها از این که
"بسته به نظر" خود اندازه مالیات را معین سازند و یا "مالیات غیر محدود"
از مردمان بطلبند و برگیرند . امر ورزه ، این از حقوق مسلم و غرفه ای انگار
موذیان مالیاتی ، در همه محالک بیشتر فته جهان ، است که اندازه مالیاتی
را که "باید" بپردازند از بیش بدانند و دولت را هم برکم و کیف آن حسنه
مداخلت و اهلیت اعمال نظر نشاند .

۳ - ما بطریه تمیز مالیات "مستقیم" از مالیات "غیر مستقیم" امروزه
در دست است و هر داشتگی مالیک رشتہ حقوق و یا اقتصاد آن را در کتابهای
درسی خود به شهولت ، می بادومی خواند . اما سید روح الله خمینی لزان
نایاکاء استوبراس نایاکاهیش این جمله خنده و ررا می نویسد که
جون مالیات غیر مستقیم است البته در وقتی گرفته می شود که مالیات
مستقیم از عده جلوگیری از انقلاب کثور بر نیاید . در این موقع دولت هر قدر
احتیاج داشت از مردم می گیرد !

۲۱۴ - از ریشه لاتینی ، *Impositum* به معنای نهادن چیزی بر
چیزی و تحمیل و گارگردان .

و دوسری سعد، سخن ناستجدیده، دیگری می گوید و "مالیات غیر مستقیم" و "مالیات فوق العاده" را بکی می خواند و متراکم به کارشان می برد! با یاد از وی پرسیده می شد که، به فرض هم، بنا بر نوشته او، "مالیات فوق العاده" و "غیر محدود" مالیات بوده باشد - که دیدیم نیست - چرا بایدشان "مالیات غیر مستقیم" داشت! و ملاک او در این تشخیص چه می بوده است؟ وی نه تنها ملاک و فاضل خود را بددست خوانده نمی دهد بلکه خوانده هر اندازه هم بکوشند سجا می وهمانگی در تشخیص او بیافت نمی تواند کردو این را هم ارزمه! دیگر سخنان اولی می باید که بنا به اقتضای مورد خواسته است کلامی بروزیان را نده، باشد و جلوه ای به مریدان فروخته.

شآنگاهی خمینی از تفاوت میان مالیات "مستقیم" و "غیر مستقیم" در حائی دیگر بسیار میرهن می شود و بروزه به یکباره از کار جهله ش به کنار می رود؛ وی می آغازد (۲۱۵) تا مالیات‌های مستقیم اسلامی را احماکند و در میانه این "مالیات‌های مستقیم"، به زعم او والشه، ذکر می کند "جزیه" را و آن راجتبین به توصیف درمی آورد (۲۱۶)؛

"..... جزیه مالیات بر تنفس و بر راضی است که از اهل ذمہ گرفته می شود هر طور و هر قدر که دولت متغیری بداند."

درجahan امروزین، که سالهای واپسین سده، بیستم را می گذراند، نه دانشجویان رشت، حقوق و اقتصاد، که محملان دبستانی هم از کتاب تعلیمات احتماعی خود فرامی گیرند که این "جزیه" از سیخ و بن از خانواده، "مالیات‌های مستقیم" نیست و از زمرة عقف مانده ترین و ظالمانه ترین اشکال مالیاتی است و تقریباً در سوتا سرجهان منسون (و خود خمینی هم، به دوره، "امامت" و "رهبری" اش آن را از "اهل ذمہ" ایرانی اخذ کردن نتوانست!)

در باره "جزیه"، خمینی - از اظهار نظرنا درستش پیرامون "مالیات مستقیم" بودن آن جون سگدریم - خود بجهت کهنه مطلب پی برده بوده است و به نحوی موضوع را محمل گذارد و بقیه خوبی را از دست آن خلاص کرده و رهاییده است و به همان دوسری که سخن عمدہ اش در بیان نقل شدسته کرده، به بیان خود مانی "موضوع را در زگرفته است"

۴ - در جای دیگر (۲۱۷) مطالب را یکسره، درک ناکرده، با هم خلط می کند و نتیجه اش این جمله بهم نا مرتبط می شود و نا مفهوم - که شاید خداوندان فن را برای خنبدین علّتی افتد. "ثبت اموال" و "مالیات غیر-

مستقیم "!!:

"کشور اسلامی تیار متدبہ ثبت اموال از روی بررسی دقیق هست برای تعديل مالیات غیر مستقیم" !!

باری ، از آنچه رفت ، میزان اندک در که بر منقیصه سیدروح اللهم خمینی از امر مالیات مستقیم و غیر مستقیم ، که خود گوشاهی است از گردش کار چرخهای حکومت نوین ، معلوم افتادولیک باز تصویر کاملی از تراکم ای اندکی او در این پنهان نداریم و به جای است و مفید که اندکی بیشتر به نوشه هایش در این زمینه رجوع کنیم و برایه نوشه های خود دوی بپردازیم و بنشینیم :

خدمتی شرح مشبیع می دهد درباره "خمس" و با ، به قول خودش ، "مالیات صدیقیت" و آن را مالیاتی می داند که دولت بطور اجباری باید بگیرد و در مملکت اسلامی خیلی کم کسی است که مشمول این مالیات نباشد" (۲۱۸) وی موضوعهای این مالیات را بر می شعرد و برآن است که از کل عوادتمرد ، حتی از درآمد زنهای پیربشت جرخ و باره دوزسر مطلق و هر کس هر چیزی سرای او حاصل می شود چه زیادچه کم و مول خواهد شد (۲۱۹) و گفاف نیازهای حکومت را خواهد داد ، این سخن وی نیز ، بسیار دلائل زیرین ، تادرست است :

الف - بنا بر محااسبه ای که پاره ای از قائمدادانهای مسلمان کرده اند (۲۲۰) جمع دو مالیات عده ای که برایه معاشره ای اسلام باستی وصول شود ، یعنی جمیز کوته و خمس - که درباره خود خمس نیز میان شیعیان و اهل سنت و جماعت اتفاق نظر نیست - پس از احتساب معافیتها و بخودگیری ، از ترخ دوازده الی دوازده و نیم درصد تجاوز نمی تواند گرد . جالب است که خود سیدروح اللهم خمینی ، در جای دیگر کتاب (۲۲۱) ، تصریح دارد که "... زکوہ از

۲۱۸ - صفحه ۲۵۶ ۲۱۹ - صفحه ۲۵۷

۲۲۰ - در سلسله مقامه های اندرینظام اقتصادی اسلام در مجله Economics - میزان انگلیسی - از استشارات "موسسه همکاریهای علمی" ، دانشگاه توینگن ، آلمان فدرال ، در سالهای ۱۹۸۴ و ۱۹۸۵ مده است ولیکن باداشتهای این بنده ، از آن مقامه ها به شرحی که در ذیل شماره ۱۴۸ این فصل آمده ، به یقینی برده داران که کرد ارجان لیفان بی مرغوبت بتکده "ولایت مطلق فقیه" رفته است و با گزیر ، تنها سه حافظه خوب شتن آنکا واستنادی جویم - می توانم و می بایدم حست !

۲۲۱ - صفحه ۲۸۵

ازده در صد تجاوز سی کند" و جون موضوعهای زکوه را ، بالاجمال "در نظر آوریم، نرخ این مالیات بسیار بسیار پایین جلوه گر خواهد شد.

به هر تقدیر، برفرض همکه زکوه خمس، هردو، درست و سنجیده وصول شوندو آفت مفتخوارگی و انگل بیکارگی ما حصل آنها را، بالاخص ما حصل خمس را، نثارت، ناره، در شرائط کنوتی جهان و با افزایش تکالیف دولتها و عمق گرفتن مسئولیتهای اجتماعی دستگاههای مختلف حکومتی، اعم از بدلی و ایالتی و ولایتی، "کفاف کی دهد این باده ها به مستی ما" در نتیجه پویای امروزی ما نرخ های ثبت و هفتاد و هشتاد درصدیه بالاهم توان آن را تداری که کمر هزینه های روزافزون دولتها را بشکند و همه دولتها جهان، تکرار می شود، همه دولتها جهان با راعظیمی از وام را، به سبب عدم تکافی و درآمد هاشان، بردوش می کشند.

ب - خمینی سرانجام با ورود مهد عتیق است گه چون نرخ مالیاتی شابت باشد - در مثال وی بیست درصد - و آن را برای درآمدهای گوتاگون به کار گیریم، حاصل ضریبها مختلف، به اعتبار مظروف فیه - درآمدها - خواهیم داشت، پس چنین مالیاتی عادلانه خواهیم داشت و فردا کم درآمد کمتر و فرد بزر درآمد بیشتر تا دیه خواهد کرد، وی در این باره می نویسد (۲۲۲) :

"..... این مالیات [یعنی خمس] با آنکه برهمه گویی منافعی تعلق میگیرد و همه جو را شخص مورد آن هست ولی از روی کمال معاشر وضع شده است که سنتی سرانجام توده مدارد....."

خمینی که در هفدهم هجری قمری بیش، ونه حتی در مدراسه، می زیبید و اندیشه هایش به حدّ رشد افکار مرقبیون و این دیمان و مانی و مزدک هم نمی رسد، هرگز بگوش نخورد، است که با نرخ واحد مالیاتی، "فشار مالیاتی" به یک سان و دادگرانه توزیع و تهمیم نخواهد نمی تواند شدوفردی که از، فی العلل، درآمدی کصدا واحدی خود بیست و احد را - با نرخ بیست درصد - به عنوان مالیات به دولت می پردازد، فشار بیشتری را متحمّل خواهد بود و از نیازهای اولیه خود، به ناجار، خواهد زد و گذشت فرا و استری خواهد کرد تا آن فرد که از درآمد هزار واحدی خود، دوهزار واحد مالیات خواهد پرداخت. آن کم درآمدی که بیست واحد از یک صد واحد خود را داده، از غذا و لباس و کتاب و فلم خود و کودکان خوبیش زده است و کاسته در حالی که آن فرد پر درآمد داشت

واحدی ، از تفریح و تفرّج و تحمل خودخویشانش ، شاید ، کمکرده باشد . ولزهمن
جاست که امروزه روز " مالیات با نزد تعاونی " را ، در همه جای جهان ، وضع
کرده است و مجری می دارند تا " هر که بیانش بیش بر فرش بیش " بتواند بود .
از دیگر اندر اساهای فکری خمینی ، که به هیچ روی با تطورهای دنیا
پیشرفت امروزی تطابق نمی تواند داشت و در جهان صنعتی امروز و با تنوع
فazon از شماری که تولید کالا و خدمات به خود گرفته ، مفحک می نماید و پیشیری
نمی ارزد اقتصادی مالیات جنسی و پرداخت مالیات به جنس و ، بالتبغ ، به خدمت
است !! خمینی ، تعیین پرداخت مالیات - زکوه - رابه " جنس " یا " قیمت "
حق مُؤَدی می داند و می نویسد (۲۲۳) :

" دهنده این مالیات [زکوه] حق دارد خود حسن را بدهد

و حق دارد قیمت آن را بدهد ."

وباتکرار کلمه " حق " شبههای در این امریاقی نمی گذارد .
اینک ، خواننده می تواند در ذهن تحتم بخندکه در یکجا ممکن پیشرفت
صنعتی نوین که هزاران نوع " کالا " ، از کوچک و بزرگ و فاسد شدنی و فائد
ناشدنی ، دارای تشمیعات را دیوآکتیو و غیره و غیره ، تولید می شود ، به همراه
مدها گوته " خدمت " - که این هر دولازم رشد اقتصادی و " تنوع در تولید "
است - موّدی به خواهد از " حق " خویش استفادت برداشتم مالیات خود را به " کالا "
با به " خدمت " تحویل خزانه دولت دهد !! نیازی به توضیح بیشتر در میان
نیست تا در بایم که جه محتشمی خواهد شد و چه آشفته بیازی !! خودنگاه داشت
حساب این کالاها و خدماتها - اگر شدنی باشد - دستگاه حسابداری خواهد " به
بهنهای فلک " که در شرکت مدها مسائله لایتحل وجود خواهد داشت که ساده ترین شیوه
تعیین " قیمت واحد " خواهد بود و از دگرگونیهای " قدرت خرید " پول !
بگذریم و بحثهای فتنی را به میان نکشیم .

خمینی ، در ضمن اظهار نظرها یش بپردازی مسائل مالی و مالیاتی و
مالیاتی ، سخنان بی پایه و ناسجیده و آراء غلط اندازی سیاری می گوید
و سیاره دست می دهد . به ذکر نموده ای چند را نام ، در زیر ، اکتفا می کنیم و
خواننده خواستار صداع و دوازسر را به متن کتاب " کشف اسرار " (۲۲۴) حوالست
می دهیم !! :

- درباره اهمیت " خس " می نویسد (۲۲۵) :

" این مالیات یکی از بزرگترین مالیاتهایی است که اگر

کسی با حساب درست مالیات یک شهر تجاری مثل تهران یا یک شهر صنعتی راجمی آوری کند برای مصالح نصف کشوری مانند ایران کفايت می کند؟^{۲۲۶}

سید روح اللدھمی، اندک تا ملی نمی کند که از خویشتن بپرسد، مالیات "صدیقیت" شهری مانند تهران، به زمان نوشتن کتاب، که حدود شصده تا شصده پینگاه هزار پنجره جمعیت می داشت، چگونه خواهد توانست "مالیات نصف کشوری مانند ایران" آن روزگار را، که جمعیتی بین هفده تا هجده میلیون در شیوه ای زیستند، کفاف کند؟ هدف وی، به آشکارا شی، آن می بوده است که سخن در رذحریف و اثبات مدعای خود گفته باشد و این سخن هر آندازه نا موجہ و ناتائق قول - شیوه ای که، دیدیم، همواره در کار استدلال پیشنهادها دخویشتن می داشته است و از آن نمی پرهیزیده.

- معنای و مفهوم این جمله هارا، گمان نمی رود، احتمال بتواند دریافت (۲۲۶) :

".... اگر دائره حسابداری جمع و خرج بودجه دولت اسلامی را درست کند خواهد داشت که این بودجه تکا فویرای همه معارف لازمه میکند...."

".... اگر اداره تبلیغات جریان صحیح بپیدا کند ممکن است بودجه مملکت مضاف شود" (۲۲۷)

- خمینی، در درون دنیای بسیار محدود و کوچک خویش، به "حال صفات دولتی" التفات بسیار دارد و سعی و گستردگی آنان در دل وی رعیت برانگیخته که در سطور منتقول زیرین خودنمایی می کند (۲۲۸) :

"این حال صفات دولتی یکی از درآمدهای مهمی است که برای اداره کردن کشور کافی بلکه زاده برآن است"

".... قانون مالی اسلام بطوری وضع شده است که هر چه کشور اسلامی رویترقی گذارد مالیات آن بتفاضل ترقی میکند جنابه از مراععه بقای قانون حال صفات مطلب واضح می شود و سیک همچو قاتونی که جنسن کشی دارد [کذا] و خود دنیا [کذا] احتیاجات بزرگ می شود قابل نسخ نبست"

۲۲۶ - صفحه ۲۶۰ ۲۲۷ - شاید، به شرح ذیل شماره ۴۱ فصل سوم این کتاب، نیکو شد، تغییر و تعمیر این خزمات نزیره "هیئت مالی موارز" وی مجلس شورای اسلامی "اعالیت داده شود" ۲۲۸ - سفل قولهایه ترتیب از صفحه های ۲۵۶ و ۲۱۲

چون بیکریم که خمینی برآن است تا کشوری به عظمت ایران واقع شود روبه شکفتنش را تنها با درآمد حاصل از "الحمد لله" بگردانندو اداره کنند. و آن در آمده از اشتبههای تیزبیانگار دیگر - ناگزیریم بدینهاین این حقیقت که وی در اعصاری پیش و پس از فقر و مطیع و در مرزهای عمر حجر می زیسته و می اندیشیده است و با این مجموعه فکری حقیر و فرتوت خویش به کدخداشی یک دیه چندخانواری هم شایسته نمی بوده.

نهادی به نام "گمرک" از نظرگاه سیاست خارجی مطروده و محکوم است وزیارت امور اقتصادی ارشاد چنین متفق و صریح حکم می دهد (۲۲۹) :

"..... قانون گمرک پیغام تجارت را در کشورها می کند صادرات و واردات کشور زیانهای بسیار وارد میکند و بازار تجارت را سود وست مینماید بین قانون گمرک سرای کشور لازم نیست و با یادی این قانون راه رجه زودتر لغو کنند و تمام موافع سرحدی و مشکلات تجارت را از بیش بای تو دهندارند... "(۲۳۰)

با خواندن سطور زیرین آشکار می افتد که خمینی گمرک را، به اطلاق، مضر می داند چه برای صادرات کشور و جهه برای واردات مملکت! و این بند بسر روی "واردات" تا کبد می نهادوا ز آن نتیجه می گیرد که تصور گمرک و گمرکخانه در ذهن واپس گرای و معوج و درکشن رواسی ارتقا عی خمینی تنها عمارت می بوده است از راه بندهاشی که در روزگار آن عتیق، آن نیز، اکنون، سده زمان آشتگیها و هرج و مرجهها، هر کخدادی دیگری بر سر آه کاروان ایان برای می داشت و از آن طرق برای خویش چیزی فرا جنگ می آورد و خلق الله را سرو کیسه می کرد. سیاست دماغ انتظار آن می بود که خمینی درست واندیافت که گمرک، در دنیا ای حاضر، وسیله ای است بر تاء شیر و پرتوان برای اعمال سیاستهای تجارتی و مالی. برای حمایت از تولید داخلی و حتی برای مقابله های سیاسی، ابزاری است که در مواقع و مواردی دست کمی از لصالح و حنگ افزارندار دودولتها با کار آئی آن را در صحته های مختلف و در بی نیل به اهداف گوناگون به مدد می گیرندواز ش سود ملت خویش می جویند. اعمال سیاست حمایت از تولید داخلی (۲۳۱) تنها یک چشم از کارهایی است که از عهده گمرک بر می آید. گرچه خمینی، در جایی دیگر

۲۲۹ - صفحه ۲۶۶ - ۲۲۵ - خواندنگان التفات دارند که تو بند، به دوران "امامت" خویش، این "موافع و مشکلات" را از "پیش پای تسویه" سرداشت! و برای مبارک نیا ورد که روزگاری، در قم، این سطور را نوشته و این حکم را داده بوده است!

از کتاب "کشف اسرار" با زو دیگر بار می نویسد (۲۲۲):

"... ثابت کردیم که قانون کمرک برای کشور صردا ردوستخواست

زیان وارد می کند...."

(و، البته ، تنها خودش می پنداشد که " ثابت " کرده است (۱) اما ، مغض
حالی نبودن عربیه ، و برای این که آنقدر هم خود را ناگاه و واپس ماند و
نمی توان از درک حرفه ای هر روزه جراحتی مردمان عادی کوی و برزن متجلی
سازد ، در نقطه ای دیگر ، طردا " للباب ، رقمی می سازد که (۲۲۳):

"... دولت میتواند از کالای خارجہ هر گمرکی قرارداد کند

بگیرد و اجازه ورود هدლکن این مالیات را باید از داخله و

سلمانان بگیرد" (۱)

و توجه ندارد که از واردات - به قول او " از کالای خارجہ " - هم ، هر گاه دولت
حقوق گمرکی اخذ کند ، آن را نه از حاجب ، بلکه از " داخله و از سلمانان "
وصول می کند و راهی جزاین برآیند نیست . این اثر حقوق گمرکی بر قیمت کالاهای
وارداتی است که مطمع نظر است و نه پردازند " آن به خزانه دولت . (اگر
دولت هم ، به فرض مستبعد و شاید محال ، بتواند از تولید کننده " خارجی ، مستقیم ،
حقوق گمرکی خود را اخذ کند ، ادران حالت نیز تولید کننده " خارجی آن را بر روی
بهای فرآورده خود گذاشتند ، درستهای این ، آن مالیات از " داخله " و از
سلمانان " گرفته خواهد شد و این ساده ترین نمونه از چیزی است که متخصلان
مالیاتی " انتقال مالیات " (۲۲۴) می نامند) .

- بدزعم سید روح اللہ خمینی ، " مصارف بودجه دولت اسلامی " بدین
قرار است (۲۲۵) " به ترتیب اولویت :

" ۱ - کسانی هستند که اداره " زندگانی خود را نمیتوانند بچونه اند
نه مال بقدار اعانته یکال دارند و نه قوه " کسب و کار و صنعت دارند
.... دولت باید هر طور ملاج میداند آنها را اداره کند با
دارالعجزه تشکیل دهد و با کوین بین آنها پیش کنند و از طرف وزارت
افتخارخانه های تشکیل شود و آنها را بطور مناسب آزمودانه
از حیث خوارک و پوشانک اداره کند [(۲۶)] ... و در این جهت
سادات و غیر سادات فرق ندارند"

۲۴۲ - صفحه ۳۰۰ ۲۴۳ - صفحه ۲۶۲

۲۴۴ - Shift به بیان انگلیسیان ویا Incidence می گفتند فرانسویان

۲۴۵ - صفحه های ۲۵۸ تا ۲۶۰ ۲۶ - تصویر نمی روید مراد خمینی آن می

بوده است که " خانه ها " مسکینان را " از حیث ... پوشانک " اداره خواهند کرد (۱)

این را باید پایی آشنازگی نترون از راسافی بیانش گذارد (۱)

" ۲ - کسانیکه قرض بپیدا کرده و از عهده اداره آن برنسی آیند از قبیل تجار و رشکته و کاسپ هاشی که سرمایه آنها سخت رفته دولت میتواند جیران قرض آنها را بکنندیکه میتوانند آنها سرمایه هم بدهد "

" ۳ - مصرف بودجه ... پس از دادن بودجه " سادات و فقراء " صرف در مصالح کشور است و در تابع مین ادارات کشوری و لشگری و ساختمانهای مقتضی برای وزارت خانه ها و توسعه معارف و فرهنگ ودواز شناسی و ساخت راه ها و پل ها و میمارستانها و مدارس و کشیدن خطوط آهن در موقع مقتضی و تهیه ساز و برق ارشن "

این کلی بافیهای سی مصرف و این " انشا نویسه های " کودکانه بالفرض هم کسی جدیشان بگیرد، به پیش زنی اردود رجا معده های متحول و پرغموض و پیجیده روزگار ما در دی از دردهای بشریت را دواز کردن نخواهد توانست . در مرکزهای تجمع عظیم انسانها ، در " غول شهر " (۲۲۷) های عمر حاضر، که در شان میلیونها انسان مغلوب ، آشفته و سرگشته ، در هم میلولند و نه جاشی برای ختن و بیستونه کردن دارند و نه توان " اعاشه " یک ساعت خوبی را و در هر لحظه نیز شمار بیش از جان به جان آفرین و امن گذاشتند، آخر چگونه می توان این " نسخه " سیدروح الله خمینی را پیجید و از آن افاقت طلبید و نه شیرچشم داشت ؟ این " نسخه " شاید برای دهکده ای هفت‌تمد / هشت‌تمد نفره ، با چند کاسپ و دکاندار خورده با ، نیک افتاد و انسانی بینما بدولیک درجه ان پر تلاطم امروز بمشوشی و مطابیت بیشتر مانند است تا به دستور العملی برای کار شمر بخش و برداشمه اجرایی عقلانی . درجا معده هاشی که شرکتها بسیار بزرگ ، با بدھکاری های دهها و گاه صدها میلیون دلاری ، متوقف و ورکشته می شوند ، چگونه می توان ، و چرا باید ، " نسخه " سیدروح الله خمینی را به کار گرفت و بدان " تجار و رشکته که سرمایه آنها سخت رفته " کمک داد و حتی سرمایه ؟ !

بر روی این نا آگاهیها و ساده اندیشیهای منتج از آنهاست که خمینی دنیا را با زیجده گونه ای در خیال جزئی گرای خوبی می سازد و آن را بهشت روی زمین می انگار دو به همگانش و عده می دهد و می تویید (۲۲۸) :

" حمله کلام آنکه تشکیلات امروزی هیچیک تشکیلات دولت اسلامی نیست اگر بکرو زمامداران سیدارند و خوبیهای تشکیلات

اسلامی را فهمیدند آنوقت خواهند فهمید که بودجه کشور اسلامی درجه
باشه و سایر تشكیلاتی برجه اساس است"!

بهترک می بودی که لب بدین سخنان نمی گشودی و اینکه گشودی جای
آن می داشتی که نمونه بهتری ، در طول ده سال اندی "امامت" بی مدعی به
جهانیان عرضه می داشتی !! نمونه ای بهتر و مردمی تراز جمهوری ، به اصطلاح ،
"اسلامی" !!

- داشته نیست که چرا است دروح الله خمینی میانه ای با ثبت اسنادو
املاک ندارد و خود کشور "اسلامی" مخلوق ذهن درهم ویخته خوبیش را از آن سی-
سیاز می شمرد و می نویسد (۲۲۹) :

"..... قانون دادگستری اسلام بطوری وضع شده است
که به بیچوجه نیازمندی بقانون ثبت پیدا نمی شود" !!
وظا هرا "از یادبوده است ، و بادر وی خوبی نمی خواهد" ورد ، که بیش از
اجرای درست و منطقی ثبت اسناد و املاک چه حق کشیها ، با گردش نوک قلمی
اندر دست حکام شرع ، روی می شمود و چه احکام ناسخ و منسوخی از سوی آن انسی
که بر مسند فضات کیه زده بودند ، مادرمی شد احکامی که ، از صدور شان عرق شرم
بر بیشانی عزار زیل نیز می نشست !

باری "در میانه" این گفته هاشی که بسیاری شان به هذیان بیشتر
مانده است تا به سخنان انسانی سالم و از نظر روانی متعادل ، خمینی ، گاهه
گاهه ، جمله هاشی را می آورده که ، به گونه ای ، پیش بینی و پیشگویی رور گار
"امامت" بد فرجام و ویرانگر خودش است برای بران زمین . از این عبارتش
بیان گازیم که "وصحال" است جمهوری ، به اصطلاح ، "اسلامی" را وقفیت
"ولایت مطلقه فقیه" را و در عین حال "ردیه" بر هردو آنهاست (۲۴۰) :

"..... خرد هیچ گاه ، ساین همراه نیست که یک بشری که در همه
فمثال صوری و معنوی سادیگران یا فرق ندارد یا بست تراست
بمجرد آنکه با جندي فرسته بندی کرده و با قتل و غارت یک مملکتی
را سخّر کرده حکمه ای او را حق و از روی عدالت بداند و حکومت اور
حکومت حق تشخیص دهد" !

نیکوگفته اندکه "جانا ، سخن از زبان ما می گوشی " ۱

به دیگر سیرکاهی کامنهایم : سیدروح اللهم خمینی ، درساره آنچه در ذهن خوبی دارد و "قانون اسلام" نامش نهاده است ، براین باور است که (۲۴۱) :

"..... با عملی شدن آن مدینه فاضله تشکیل میشود" (۲۴۲)

"... وضع کنوربرعت برق تغییر " می کند ۱۱

درست بدان روال که در جمهوری ، به اصطلاح ، "اسلامی" ، مدینه فاضله "پدیدار آمد و جها نگیرند" وضع کشور به سرعت برق تغییر "کرد و روبه اصلاح تمام و تمام نهاد و سایه فقر و فلاکت و بربناشی و قحط و مرض و آشفتگی و مرگ و نیستی بر سر همه ساکنان آن " مدینه فاضله " فروافتاده ۱۱

خدمتی موقع خود را موهکدمی دارد و در روز مینه اجرای آن قوانین ، که ویشان "اسلامی" می شمارد ، در دیگر جای می نویسد (۲۴۳) :

".... اگر قوانین اسلام در همین مملکت کوچک ما حربیان پسیدا کندروری سرا و میاید که پیشقدم در سرمهش جهان ساهم "

و برای آن که نانی هم در سفره همقطار آن خود را فکنند و آنها را هم با خوبی تشن هم دلتر و هم نواتر و همگا متسرزاد ، می نویسد (۲۴۴) :

" ملاهاراهای شهوت شمارا میخواهند دندو خانهای زیما را از بیشتر میزهایی که میدانیم و میدانید مرکز جه فجا یعنی اسـ میخواهند بردگی کنند . ملaha میخواهند این افکار برآشوب جوانان نونهال عقول طیف وطن را که سـ اهنجی است برای جنبش شهامت و شجاعت بـ ارش اولی خود پرسکرداست دواز آن نتیجه های خردمندانه برای کشور گیرند . ملaha میخواهند این معارف دانش سوز شرف برانداز را سیک فرهنگ عالی اسلامی دیگی که پروردش افکار توده را اعده دار باشد تبدیل کنند "

این بند بـ آن گمان است که سختان احمقانهای که بسیاری از ملایان ، بـ سالهای "امامت" خمینی ، گفتند ، و هنوز هم می گویند ، و کارهای احمقانه تری ، تواه مبانا باکی ، که کردند ، و هنوز هم می گفتند ، مظہرها و مجله هایی است از آن نهود سبزی و نونهال پرسکرداست دواز آن نهودش را ، در حکومت و "ولایت مطلق فقیه" ، به ایرانیان و دربی آن ، به جهانیان می دهد ۱۱

۱۱ - صفحه ۲۲۲ - ۲۲۳ - صفحه ۲۴۲ - ۲۴۳ - صفحه ۲۴۴ - صفحه ۲۳۸

باری، خمینی شیوه نهان قرض دادن به ملایان را - که وی از شان سه "روحانی" و "روحانیت" نام می برد - تشدیدمی دارد و می نویسد (۲۴۵) : "... روحانی نباید بستغل دیگری غیر از روحانیت ... بپردازد وظیفه مردم خصوصا" دولت آست که در سطح نفوذ آنان جدیت و گوشش کنند که با این قوه حفظ استقلال مملکت و عظمت کشور مهتر و بالاترا زهر قوه می توان کرد ارتضی کشور نیز باید در نسبت نفوذ روحانیت باشد و متعال شهریاری و نیروهای حنگی کشور از همه طبقات بر روحانی بیشتر احتیاج دارند اگر دولت قوه تمیز را از دست نداده باشد تحزیه روحانیت از دولت مثل جدا کردن سردار بدین است هم دولت با این تحزیه استقلال و امنیت خارجی و داخلی را از دست می دهد وهم روحانیت تحلیل می روید" دو سطر نخستین متن فوق گفته شیوای سعدی را به ذهن تبادر می دهد که "ابرو بادمه و خورشید و فلک در کاربندتا" (۲۴۶)

وی سرانجام، کلام خوبیشتن را اینچنین به بیان می برد که (۲۴۶) : "ای بی خردان مملکت دین بهشت روی زمین است و آن بادست پاک روحانی تا سین می شود اگر شما فته ایگران بی خرد میگذاشتید همه افراد بارو حانی مرتبط شود [کذا] احتیاج به شهریاری هارا از جهان بر می داشتم" کما این که در حکومتی، به اصطلاح، "اسلامی"، آن "بهشت روی زمین" در کنار "شهر بانیها"، "کمیته ها"، گشتهای مختلف الشکل و پر شماره، زندان های گونه گون، دادسراهای انقلاب، دادگاه های انقلاب، شکنجه گاهها و قتلگاه های هول انگلیز، "ساوا ما" ، وزارت اطلاعات، "سازمان اطلاعات بیست میلیونی حزب الله" ، جراحتالهای آدمکننگی گروهی کاشته شدند تا "فقیهان" حاکم مطلق بر این "بهشت روی زمین" بتوانند هر چه خواستند گفت و هر چه خواستند کرد. نقل این بیت از شاعر بزرگ و عارف ستر گمان، سناشی، مناسب می نماید که :

"داده‌فتونی به خون اهل زمین از سرچشل و حرس وازسکن" (۲۴۷) جالب است و بسیار جالب که سیدروح الله خمینی در دو جای از کتاب "کشف اسرار" و بدوم نسبت گوناگون، بر می‌شمارد کارهای را که به دوزکار "امامت" خود می‌باشد می‌کرد، و نکرد.
نخستینش نقل روایتی است از حضرت امام جعفر صادق (ع) که خمینی چنینش می‌نویسد (۲۴۸):

.... در روایت حضرت صادق است که کمیکه ولایت بیداگند در کاری از کارهای مردم وعدالت کنند در میان آنها و در [کذا] خانه خود را باز کنند و بهن خود و مردم حما بی قرار ندهد که مردمها او رفت و آمد کنند.... حق خدا است که این کند ترساکی و فرع اورا یعنی اورا از ترسها و سختی ها این کند....

که، ظاهرا "چون خمینی ادرخانه خویش را هرگز بزمداران نگشود و حابان شد ادو غلاظ و سختگیر و سختکوش بین خود و دیگران مقرر داشت، خدا و مدعیان از ترسها و سختیها این "نخواست کردن" نکرد.
از آن نخستین چشمگیر تر و مناسب حالت را بن دو مین است. به نوشته خمینی (۲۴۹):

... مقل فطری خداداده رکس حکم می‌کند که قبول کردن هر دعوا شی بدلیل و برها ن روانیست و کسی که بدلیل چیزی را قبول کند از فطرت انسانیت خارج است مثلاً یکی آمده می‌گوید من از جانب خدای

۲۴۲ - شکفت است که داوری محققی والا افزاین بپیرا مون یک حکومت مذهبی دیگر، در ایران سده هشتم هجری، چنین است: "... طرز حکومت سربداری چیزی جز هرج و مرچ غوغای نبود". مراجعت شود بیه زرین کوب، دکتر عبد الحسین، "دبیله جست‌خود رتصوف ایران"، صفحه ۵۴. "غوغای نیز در اینجا به معنای صحیح داریست کار رفته است که ایسوه شرائیگیران و مفسدان و سفلگان باشد. اینچهین حکومتی را در اصطلاح سیاسی Ochlocracy می‌نامند که می‌توانش به پارسی "سالوک سالاری" خواند و با "او باش سالاری".

عالی آمد و بیا مهای دارم که همه باید آنها را بر سریت شناخته و عملی کنید و از جان و مال خود در راه اجراء این مقاصد ریغ نکنید و سرماهی حیات و زندگانی خود را سرايگان فدائی آن کنید و هر کس مخالفت آن کنید باید او را تابود کنید و آشیانه اوراد هم و برهم کنید جو اهای سورس رشید شما باشد برای اجرای این احکام آسمانی خداشی در بیش گلوله های نوب و تفنگ و در مقابل سرمه نیزه های دشمن من و گفتار من سینه سپر کنند و شما با میل و رغبت و روی گشاده باید از این عملیات و کردا را استقبال کنید میگویید ازا و بر سریم شما بجه دلیل و منطق میگویی من از خدای شمسا پیام آوردم و این گفته های خدای جهان است و این گفتار گفتار آسمانی الهی است و اگر بر سریدیم و او گفت این حرفها بر همان و دلیل نمیخواهد سایر خود را دستیول کنید و در مقابل آن جان شماری کنید آبا عاقل ما میگوید از اوقیوں کنید؟

گرچه قطعه فوق را نشی می خواهیم و بد هم می خیته و منشوش است ولیک نیازیش به توضیح و تعبیر شمی نماید و نیست و در این حد خود گویای دارد که مراد از تقلیش چیست و ما نیز همین را خواهان بوده ایم و هستیم و بده گفته زیبای مولانا حلال الدین محمد:

"خوشترا آن باشد که سر دلیران گفته آبد در حدیث دیگران"!

والسلام!

خود بینی و عجب خود پسندی و روعوت به همراه تکری نزدیک به تفر عن، در میانه سطر های کتاب "کنفاسار" از توک قلم خمینی، جای جای، به سیرون می تراوید که از کسی که مدعی رهبری خلقی، و بیل جهانی است، ناشستد می افتد و نکوهیده می نماید. فی المثل، در یک جای (۲۵۰) می نویسد: "... اینهار امام و تمام خردمندان جهان بده عمل وجهی می دایم" .

و در محلی دیگر (۲۵۱) :

"آری ما و همه دانشمندان جهان میگوییم که" ،
بدان بیان و بدان مقصود که وی نیاز از طائفه "تمام خردمندان جهان" است و همه، "دانشمندان جهان" ادر رهگذری دیگر تعقید "خود بزرگ بینی" .

خوبیشتن را بدبینمان در قالب واژه‌ها متجلّی می‌سازد (۲۵۲) :

"ایتحا مانمیتوانیم از روی فن فقیهی وارد این مسئله شده آنرا

حل کنیم زیرا آن محتاج بمحض علمی است که مناسباً یعنی اوراق

نیست و اینان نبراحت فهم آن نیستند" !

این بینده هرگز نه دیده و نه شنیده است که بزرگمردانی سرگ اندیشه همچون آیینه‌تاين ، برتراندراسل ، سارتروکارل پوپر هم بدین سهنج ، از روی نهایت خودسینی ، از خوبیشتن بی‌عواملگی وی دماغی نشان دهند . آیا این بی دماغی حاصل بی برگی نیست ؟ علم و فضل در همگان فروتنی را موجب می‌افتد و تواضع را ، خفچ جناح لازمه دانشمندی است و این تمثیل در افواه عوام افتاده که شاخی که با رش بیش است سرش فروافتاده تراست ، بی‌ثیت است ، خاکی تراست ، خاکسار است .

این بی‌عواملگی منبعث ازکبر ، درجا‌هائی دیگرازکتاب مورد سخن نیز به جشم می‌رسد که برای پرهیزاً شطوبل کلام ازشان درمی‌گذریم ، و می‌گذریم (۲۵۳) :

ست دروح اللہ خمینی را هبچکونه تسا هلی رویاروی مخالفان نیست و تاب و تحفل شنیدن آراشی را که خوبیشتن درستان نمی‌انگارد ، تدارد . البته ، وی را این امتیاز هست که مطلب را محمل نمی‌گذارد و بینهان نمی‌سازد و با مراحت بوزیان و بر قلم می‌آورد . وی ، دریک جای ، خطاب به مریف‌سان می‌نویسد (۲۵۴) :

"قانون اسلام خون شمارا هدمیکند ،

و در نقطه‌ای دیگر (۲۵۵) :

".... ساخاست خدا بهمین زودی دینداران یا مست‌آهیه‌ی

مغزی خرد آنها را بریشان خواهند کرد ،

و ، سرانجام ، امیددارد که ".... مردم و دولت دنده‌های (مخالفان آراء و اندیشه‌های خمینی) را درهم شکنند" (۲۵۶) و تا بودشان سازد .

۲۵۲ - صفحه ۲۶۸ ۲۵۳ - به عنوان مثال رجوع شود صفحه ۱۴۰ در سیان این که جرا "دانشمندان و علماء" آنانی را که تشکیک می‌کنند یعنی نمی‌دهند !

۲۵۴ - صفحه ۲۲۲ ۲۵۵ - صفحه ۲۸۳

۲۵۶ - صفحه ۲۱۲

از همین مقولت است که سید روح الله خمینی "ساتور" و نوع بسیار خشن آن را تاء پید می کند و جویز می دارد، شاید تیز، بدان امر می دهد و حکم و فتوی "عملکردی" و "بروزگار" امامت "ورهبریش"، موئیداین معنای است و درجهٔ اعمال همین حکم و فتوای نادرست و تا همسرا با اقتضا های زمانه، حواز و فتوای وی چنین در "کشف اسرار" آمده است (۲۵۷):

"... داشتمیدان ... اگر خود را مهد، دارنگاهداری دهی و قرآن و مقدّسات مذهبی میدانست خود آنها باشد آنین دیدان این بی خداان را خورد و سر آنها را زیر یا شها مت خودها بمال می کنند و اما انتظار داریم که دولت اسلام با مقررات دینی و مذهبی همیشه همراه و این نشریات را که برخلاف قانون و دینست جلوگیری کند و اشخاص که این یا وهر ایشان را می کنند در حضور هواخواهان دیگر اعدام کنند و این فتنه خوبی را که مقدسی اراضی هستند از زمین برآن دارند [کذا] تافتنه انگیزان هوس ران دیگر دامن پا نشین فتنه گزیر و تفرق کلمه نزنند"

خدمتی، در روزهای نوشتن کتاب "کشف اسرار"، خود را در درشت تاک بیابانی بی فرجا، در پائین کوه سر بر فلک کشیده فرمان فرمایشی و حکومت می دید ولی آرزوی آن را می داشت که بر قله این کوه هیچ جای داده بودند تا از آن بالاها، از آن ارتفاع شا منحوس رکیم آور، به پائین می نگریست و سلطه خونیار خود را بر هرچه رزیر دستش می بود مسلم و مسجل می ساخت و جبارانه پرینده، تیز تک اندیشه انسانها را نیز بینا و کخشم خویش می خست و درخون می غلتند شی، اندرونی آرزوی دستیابی به این جباریت فکری و دیگر تصوری معنوی و "تفتیش مقاولد" است که می تویید (۲۵۸) :

در مردمان، در توده، مردمان "اگر احساسات میهن دوستی و شرفخواهی نمرده، بود خوب بود اوراق این روزنامه ها و هفتگی ها در میدان شهرستانها آتش زده شود تا نوبتندگان مسرای همیشه تکلیف خود را بفهمند"!

واين بند هر را، در اين رهگذر، به ياد آمد که، "در پیسع الاول سال ۲۱۶ [هری] ، ما، مون (قباسی) به دستیاری ... مشاورین معترزلی خود حکمی صادر کرده قضاة و

محمدثین را مقال دولتی تحت آزمایش کرد، که آن را محته می گفتند،
بیاورند. از این جماعت کسانی را که به مطلق بودن قرآن عقیده
دارند بر سر کار خود باقی بگذارند و شهادت ایشان را مبذبدند و از
قبول شهادت کسانی که با این عقیده مخالفند خودداری کنند و
حکم آنان را مقبول ننمایند" (۲۵۹)

اینگونه تیره اندیشیها و خشک مغزیها، در طول تاریخ در از آهنگ انسانها،
دورها و سردهیکها، اندک نمی بوده است ولیکن هیچگاه همینگی ماندن
میسور نشده است و به همراه هشان، آثار شان نیز بر برادران فنا رفته و آزادگی و
آزاداندیشی انسانها جایگاه عالی و متعالی خود را بازیافته است. معکن است
دیری سیاست‌نگاری تا این‌نمی مانند. این خواست درونی و کشش ذاتی
انسانهات و لاجرم، حکم تاریخ به گفته "رودکی" :

"هم به چنبرگذا رخوا هدیوود این رسن را، اگرچه هست دراز".

سیدروح اللہ خمینی، در سراسر کتاب "کشف اسرار" به مناسبت ویابی
مناسبت، اهمیت تبلیغات را متذکراست و بدان، با صراحت تام، تذکار
می دهد و مریدان را بدان مهم می خواند و سر آن دارد که ازین ایزابر براثریاری
گیرد و سود بر دود روزگار حکمرانی، اجتماعی، خوبی نیز از آن مددخواهد -
کما این که بسالهای "اما ملت" از آن مددکامل گرفت و از پیشرفت‌ترین و سائل
تکنولوژیکی و از موثرترین روش‌های روان‌شناختی‌اش برای رسیدن به اهدافی
که برای حکومت جهان را به فردی و شخصی خودمعین ساخته بود، مستفید و مستفیض
شد.

درختام این فصل، فایدستی برای من محور است که اشاره‌ای چند از خمینی
را، در حوال و حوش تبلیغات، سیاست‌ریم و بدان ساده‌دل خوش باورانی که
می‌اندیشیدند روحانی مردی، عارف مسلک انسانی، از دنبای‌گریزی، اعتکاف‌جوئی
لطیف اندیشی، فرشته‌خوئی، پاک سرستی را به زعامت و "اما ملت" برگزیده‌اند،
یادآوری کنیم، گفته عبیدزاکانی را که :

"مرویه عشه، راه‌هزره‌کهدا و دائم فریب مردم‌نادان بدین فساده دهد"!
ساری، خمینی پیرامون "اداره تبلیغات" چنین نظر می دهد و نظرش
سیزکا ملا" روش وی بوده است (۲۶۰) :

"اداره تبلیغات اسلامی از بزرگترین ادارات است که س-

۲۵۹ - افیال آشتیانی، عباس "خاندان نویختی"، صفحه ۴۳

۲۶۰ - صفحه ۲۴۶

قائنوں اسلام تمام افراد تودہ از زن و مرد از اعضاً^{۲۶۱} ان اداره بشمار
میروند و وظائف آنها نطا منا معمومی است که میں تمام افراد تودہ
با یدی خش شود و همه بوظیقہ خود عمل کنند ..."

آیا این شیوهٔ تمام مکوئتھاں جیا رملقه - "تو تالپیر" - از قماش
حکومت استالیں و ہیتلر و ماشو...، نیت کدھمہ را علیہ همه بہ کار می گرفتند
و بہ جاسوسی همه علیہ همه نام "تلیغ" ، و "توجیہ" و "راہنمائی" می نہادند
فقط و فقط یک هدف را دنیا می کردند کہ آن ہمنا میں و تثبیت فرمائنا رہا
جیا رہا شد؟ آیا یہ باید "قلعہ جانوران" از "جورج اورول" نمیافتیم؟
برخی دیگر از اشارتھاں خمینی بہا متبلیغات اینھاں :

"اگر تبلیغات دینی در کشور ما بجریان میافتا دن تیجه ها شی از آن
می دیدند کہ در خوا بھمندیده بودند" (۲۶۱).

"... دولت سادداشہ تبلیغات دینی در تحت نظر گویندگان و
تویستگان دینی و روحانی داشتم باشد و گفتار آن بر ایجاد رادیو
و مجلہ رسمی ([]) بنام دولت پخش کنند ..." (۲۶۲).

"... اگر شکللات اسلامی بہ پا شود و اداره تبلیغات کشور بجریان
بیفتد، کم کی است کہ از بسیار مالیات شانہ نہی کند و از قائموں
تخلّف کنند ..." (۲۶۳)

"... اگر تبلیغات دینی قوت سکردو دولت تکلیف خود را
بفهمد... از اداره شهریاری بی نیاز اگر نشود کم احتیاج سان
میشود" (۲۶۴)

"اگر اداره تبلیغات دولت اسلام رائج شود خواهید دید که
جه خدمتھا فی سکشور و توده میشود و بیشک نیمی از اداره کشور را...
..... میچرخاند ..." (۲۶۵)

و در این، بہ اصطلاح، "اداره تبلیغات" (که تمور پا یکا هش حزبھاں
منفرد ھا کم برکشورها و ملتھا را متبادر بیذهن می سازد و سازما نھا ی گونه گون
آموزنی، اطلاعاتی، پرورشی و "مداوا کننده" روان رنجوریها و روان تزریعیها
و روان بریشھا مخالفان حزب و ناراضیان از وضع "... وابسته بدان احزاب
را)، بہ تصریح خمینی (۲۶۶) :

"..... ملّاها... کارمندان اداره تبلیغات هستند"

۲۶۳ - صفحہ ۲۶۳

۲۶۲ - صفحہ ۲۶۲

۲۶۱ - صفحہ ۲۶۱

۲۶۶ - صفحہ ۲۶۶

۲۶۵ - صفحہ ۲۶۵

۲۷۹ - صفحہ ۲۷۹

".....ملّاهاجزو کارمندان دولت اسلامی هستند و اداره' تبلیغات و نشریج قانون سواسته اینها بروپا است ... اینها در عین حال که حافظ قانونندگوه' مجریه تیز هستند ..." ۱ به باور این سند، عبارت اخیر، که ملّايان را "حافظ قانون" و "در عین حال ... قوه' مجریه" می شنادومی شناسند، اساس اندیشه سیاسی مختفی در "نظریه' ولایت مطلقه' فقیه" را روشن می دارد و ما هیئت طرح تشکیلاتی حکومت و سازمان دولتی را، که بعدها، سیدروح الله خمینی، و با یکی از دور و بریها بش، بدان نام "جمهوری اسلامی" نهاد، بر ملامی سازد، براین، به اصطلاح، "جمهوری" ، به اصطلاح، "اسلامی" - که در جمع میان مفهوم "جمهوری" و معنای "اسلامی" هم خودحای قبیل وقال و گفت و گسو بسیار است و در حال حاضر، از حوصله سخن مابیرون - نه "تفکیک قوا" که قوای ملّايان حاکم است . "جمهوری" ، بدان مرادکه اکثریت تصمیم‌گیرنده' سرنوشت کشوریا شد، نسبت، "دبیبا رسالاری" (۲۶۸) اسویا، بنابر اصطلاح متداول، "ملّاalarی" ، و خمینی همین را خواسته بود - و به تصریح، نوشته بود!

ختام و نتیجه

سرتا سرکتاب "کشف اسرار" را در نور دیدیم و هیچ کسما ن نگفت "خانه دوست کجاست"!

از آغاز تناجم کتاب، نکته‌ای و هیچ نکته‌ای نیست که بینایا نمایند نویسنده، ولوی عنوان هدفی فرمی و آماجی جنسی "سرآن داشته تا اندیشه‌ها را تسویری کند و ذهنها را شبحیزی" مطلوب از نوشتن و مراد از جاپ و تشرکتاب تنهای جلب و جلب و جلب هرچه بیشتر مربدان خنک اندیش - لیک بای بر جای - بوده است و حذب قلوب موء منان قشری و در کنار آن، البته، خسروی نمایانندن. دیگر هیچ!

سید روح الله خمینی، همان کسی که بعدها، مدعی سخت‌گوش و سختگیر "ولایت" و "ولایت مطلقه" بر همکان می‌شود از وضعیع و شریف وعا می و فرهیخته را محکوم رأی خودمی شمارد، در آن مرحله که به نوشتن کتاب "کشف اسرار" سرگرم می‌بوده است و هنوز جرقه‌ای از شعله‌های سرکش ریاست و حکومت و "امامت" و امانت در برآبر دیدگان مشتاقش تهییدا، حدوجهمی کندو سخت حدوجهمی کندا مریدان احتمالی خویشن را با دعوت به کنکاش و با فراخواندن بدمعاطی فکر و تبادل نظر جذب کندو سوی خویشان بکشد. مرید و موء من را، بدآن روزگار، در حکم "محجور" و لاجرم، سزاوار قرار گرفتن زیر سلطه و سیطره "ولایت مطلقه فقیه" نمی‌داند، سهل است، نظر وداوری وی را محدانه و سا اصرار و کوشش‌گی می‌طلبید، تا همراه خویشتن شازدو، در مآل، رای خود را حاکم . (نمونه‌های این ترفند در "کشف اسرار" فراوانند که در شان خمینی کوشیده است تا با برقراری نوعی مکالمه میان خود و خوانندگان، نظر موافق ایشان را به سوی خویش و رای خود، مستعطف سازد و استناد نظر آنان، بر موحد و منطقی سودن رای خود حکم دهد (۱)). ما از یادنمی توانیم بردکدوی - این سرستنده نظر خوانندگان موء من "کشف اسرار" و جوینده همراهی و هم راثی

۱ - فی المثل، مراجعه شود به صفحه ۲۵۴

ایشان - چون مستدفر ما نفرماثی و "رهبری" را زیربای خوبین مستحکم یافت، بردههای سالوس را درید و بی ملاحظهای بسی شرمی خودرا "ولی مطلق" و ماحب امرهگان نا میدود را این میدان بزرگی طلبی اندک آزرمی نیز، در برابر دیدگان محجوب اندیشمندان گرانمایه و فضای گرانقدر وطنمان، از خوبیشتن نمایان نساخت.

براای این بندۀ بالکل وبالتمام فاقدا همیت است که بدامیم آیات‌بار خمینی ایرانی بوده است و بانسوده - و اگر بخواهیم از آن به عنوان سلاحی در جهت تحقیر، و یا مبنای برای تعظیم، وی فایدت بریم، کاری نادرست است و غیر عقلائی و، لاجرم، نهی شمرکه زیان‌بار - و آنچه را مهمی شمارداین است که خمینی خالی است و عاری از اندیشه‌های ایرانی، از اندیشه‌هایی که به صفاتی و زلالی آب‌جمله‌سازی البرزکوهندویه عظمت دشتهای ناپیداکراینه ایران زمین و به لطف و فرج بختی هوای سحرگاهان کوه‌هاران می‌هن بزرگمان. او، نه‌چون شیخ اجل "شهربندهوای جانان" ، که شهربندهوای خوبیشتن است، او زندانی خودخوش و خودخوبش و خودخوبیش است. و کاشش از این‌همه عظمت و ستگی ملت ما خبری می‌بودی! کاشش! کاشش!

سید روح‌الله‌خمینی، به‌گاهه تحریر "کتف اسرار" - و نیز بخواهیم دید، به گاه نوشتن دیگر آثارش - با آسودگی و نگدلی جزی گرایانه خوبیشتن - به مانتند، تقریباً ، همه جزی گرایان همه‌از‌منه و همه‌امکنه - در هودجناستوار و از هم گسلنده‌ای ساخته از مخلوقات ذهنی خود، بی دغدغه ، لمیده، و با خوش‌خیالی برخاسته از بیخبری، براین پندار است که محمل ناتوانش تاب شتاب سفینه‌های کیهان نور در اخواهد آورد و بهله‌بدهی‌پهلوی آنان خواهد بازد، رهی خیال محال! هر آن کس مدعی شوادا جایی کمان مردا و زن فرهنگِ محلل وبالتده، نوین انسانهارا با خرافه‌های اندیشه سوز خردستیز و بآراء فرتوت و فررو بی‌مرده‌اعصار و قرون دور ازه تو اندکرد، نه مرده‌ذوق است و نه خطاكار که خیانتکار است - خیانت به‌آینده، پرتلای لوفر زندان ما، آینده‌ای که در شر دختران ما و پسران ما، دست افشاون و پای کوبان، بربال اندیشه‌های آسانگیر خوبیش، در سیلی سپه‌بیکرانه خوشختی، به‌پروازاندرندودر آن خلسه سرمدی و در آن دولت جا وید، حقشناسی را، بادی از آنانی نیز خواهند کرد که، پیش از ایشان، در تلاش پرنکوه پرواز به سوی دروازه، فلک سعادت، به‌تیردل شکاف و جان‌سوزا بلیسان معبد بی‌خردی و عفریتان منخانه خوبیشتن برستی، شکسته

سال و سوخته بپر، از نیمده راه در غلتبند دو به کام زودرس مرگی فروافتادند.
 سادابن شهیدان گرامی باد!

اینکه این سند در کار است تا عرايّ خوش را به پايانشان رساند و
 کتاب بررسی "کشف اسرار" را برپنده، سخت دریغش آيد که این پرسش را -
 این پرسنی را که خود بیزیدان پاسخ گفتند، تا این روزگار، متواتسته است -
 به حضور بیزیرگان معروف شد از دوستانه استفاده ای اظهار این طرشان نکند و نعمتی سذل
 لطفشان را هم این پرسش، به ما ورا این بنته، بالاخر، به هنگامی اهمیت
 زیادتر و وزن بیشتر می گیرد که متواته های خمینی را برمی خواهیم و به محک
 ارزیابیشان می آزماییم و کم عبار و بسیار کم عبار و گاه ناسره شان می یابیم،
 بدستخانش گوش فرا می دهیم و بادرشان جیزی نمی شویم و بدآهنگ و پیوک و
 خالی از محتوا بشان می شمریم و بادرشان سیار بسیار راندک می یابیم -
 بدانسان اندک که جیزی آنچنان از هبیج فروتنرخواهد بود! پرسش این است:
 ماشی که انددرمان هم عمرها و همسلهای ستدروج الله خمینی، با اندک
 تقدیمی و باتنه خری، بزرگانی و تامورانی نه اندک می داشتم، آنچنان
 تیز کف گیر بهته دیگ اندیشه آرائی و فکرت پروری بمان نخورد و بودکه خمینی
 را به عنوان رهبر بپذیریم! چرا چنین کردیم؟ چرا؟ ماراجه شد؟ گناه از
 که بود؟ مکناد، به حرمت دلق به می آلوده؟ "رنداں صبوحی زدگان" ،
 ملتمن خواجه ما "گدا بای خرابات" و مرقع پوش "رنداں قلندر" در میکده
 را برآورند که:

"همای گومنکن سایه، نرف هرگز سرآن دیار که طوطی کم از زغن باشد"!

مکذریم .

سفر در ازمان را بادیدگانی منتاق آغاز بدم و حال، دلزده و خسته
 بازگشته ایم . قایق تحقیقمان در نور دید در بیانه، ستون و تلخ و "بحر العیت"
 به واقع مرده "کشف اسرار" را و در شبه گلی یافت، نمیوهای دنیا
 شادشی و نه زیبایی . وهیچش بیافت در قیاس با اقیانوس جو شان و خروشان
 و پر شب و ناب اندیشه، تاینده و برفروع بشری، اینکه کوفته به ساحل
 رسیده ایم، به ساحل افتاده ایم و بس از آنهمه تلخیها که از نگریستن

به "کشف اسرار" نصیبیان شد و آنهمه بی شعریها و بیهودگیها رنج آور که درش و در درونش یافتیم، به شیرینی دهان، هدیه‌ای داریم دوستان را تابه مدد حلاوت شنیدگی را نهادرون شقیره روانفرسای" ولایت مطلقه، فقیه" که از فراخناکی گسترشده، وطنمان بنگرند؛ شعری از سهرا ب سپهری، شعری به میاکی و سادگی روح بزرگوار ایرانی، شعری از میانه کویرهای پرشکوه ایران، شعری ناب (۲)؛

" زندگی خالی نیست :
مهربانی هست ، سبب هست ، ایمان هست .
آری ،
تاثقائق هست زندگی باید کرد ."

ژنو - بهاران ۱۳۶۹
دکتر مرزبان توانگر

۲ - سپهری ، سهرا ب؛ "منتخب اشعار" ، انتخاب؛ احمد رضا احمدی ، (تهران ، کتابخانه طهموری - ۱۳۶۸) . جاپ سوم ، صفحه ۱۶۶

فهرست اعلام

الف

- آذربایجان - ۸۲
 آریان پور، ا. ج. - ۸۸
 آلمان - ۹۲، ۶۴، ۶۲
 آبیتی، عبدالحمد - ۸۳
 آینشتاین - ۱۰۴
 آینشتاین - ۱۲۸، ۳
 ابن خلدون - ۱۰۶
 ابوالخیر، خواحدابوسعید - ۶۹
 اموبکر - ۴۰، ۴۱، ۴۴، ۴۱
 ابوعلی سینا - ۶۴
 اتاتورک، مصطفی کمال - ۴۵۰، ۴۲، ۳۵، ۳۳
 احمدبن حسین بن علی - ۱۲
 احمدی، احمد رضا - ۱۴۶
 اردبیل - ۸۸
 اروپا - ۶۲، ۹۲
 ازبکستان - ۱۱۸
 استا جلو، خان محمدخان - ۸۹
 استالین - ۳، ۶، ۴۵
 اسکندر - ۲
 اسماعیلیه - ۱۰۲
 اشراقی - ۹۰
 اصفهان - ۸۷، ۸۶
 اصفهانی، سیدابوالحسن - ۷۴، ۴۰
 افشار، ایرج - ۱۲
 اقبال آشتیانی، عباس - ۱۴۰، ۱۰۲
 ال جایتو - ۸۳
 امریکا - ۶۲، ۶۴، ۹۲، ۱۲۴
 امیرجرما غون - ۷۱

انگلیس -	۱۲۴ ، ۶۴
اورول، جورج -	۱۴۱
اویاس سالاری -	۱۲۶
ایتالیا -	۶۴
ایران -	۶۲

ب

سارتوولد، و. -	۸۸ ، ۸۷ ، ۸۴
باستانی پاریزی، محمدابراهیم -	۱۲ ، ۷۲ ، ۹۲ ، ۱۱۷
بالزاک -	۱۰۳
بتهوفن -	۳
بخارا -	۹۲
برلن -	۴
بردبای مخ -	۲
بغداد -	۵۳
بلخی، مولانا جلال الدین محمد -	۳
بنی امیه -	۹۱
بودا -	۱۰۱ ، ۶۹ ، ۳
بودائیگری -	۱۰۱
بودجه -	۹۷
بهمنیار -	۷۰
بیات، اسدالله -	۱۲
بیکن، راجر -	۴۹
بیکن، فرانسیس -	۴۹
بیهق -	۷۱
بیهقی، ابوالحسن علی بن زید -	۷۰

ب

بطروشفسکی -	۸۴ ، ۸۶ ، ۸۹ ، ۱۱۸
پوپر، کارل -	۱۲۸
پهلوی، رضاخان بارضا شاه -	۴۵ ، ۴۲ ، ۴۱ ، ۳۵ ، ۲۲
پهلوی، محمدرضا شاه -	۴۶ ، ۳۹

پیغمبر (ص) - ۱۰۳ ، ۱۰۲، ۶۶
پیکولوسکاپا - ۱۱۸، ۱۱۶، ۸۶ ، ۱۱

ت

تار - ۱۰۴
تریز - ۹۵ ، ۸۹
تموجین - ۲
توبینگن ، دانشگاه - ۱۲۶
توس - ۹۲
تهران - ۱۲۹ ، ۲۷ ، ۶۸
تهراسی ، دکتر منوچهر - ۷۲
تیمور - ۸۶ ، ۲

ج

حائلقا و حابلسا - ۷۸
جماران - ۸۰ ، ۴
جهادداری ، کبکاوی - ۸۳
جهانگیرشاہ مفول - ۲۵
حسنه ، ملی - ۴۶

ج

چاپلین ، چارلی - ۱۰۴
چخوف - ۱۰۳
جنگیز - ۳
جومند ، موسی - ۵۲
چین - ۹۳ ، ۹۲

ج

حافظ ، خواحد شمس الدین محمد - ۱۱ ، ۸ ، ۳
حجاج بن یوسف - ۲
حسین بن علی (ع) - ۵۵

حلى ، علامه - ١٢٥
حنبل ، ابو عبد الله احمد بن محمد - ٣٥

ح
==

خاندان توپختي - ١٤٥ ، ١٥٢
خراسان - ٨٦
خمس - ٥٨
خواجہ ابوالقاسم علی بن محمد - ٢١
خوزستان - ٨٢

د
==

داستا یوسکی - ١٥٣
دانته - ٣
دکارت ، رنه - ٩٨ ، ٤٩
دوره، چهاردهم (مجلس شورای ملی) - ٢١
دیاربکر - ٨٩
دبیتیار سالاری - ١٤٢

ذ
==

ذوالفقار - ١٢

ر
==

راسل ، برتراند - ١٣٨
رسول (ص) - ٤٥
رمان - ١٥٣
رودبیار - ٨٨
رودکی - ١٤٥
روم - ٩٤ ، ٩٣
ری - ٨٦

ز
==

زاکانی ، رکن الدین محمد - ٢١

زاکانی ، عبید - ۱۴۰

زردشت - ۹۳

زرین کوب ، دکتر عبدالحسین - ۸۵ ، ۱۲۶

ز

==

ز - ۲ - ۹۴

س

==

سارتر - ۱۲۸

ساسانی ، اتوشیروان - ۸۰

سالوک سالاری - ۱۲۶

ساوه - ۸۶ ، ۸۵

سزووار - ۸۶ ، ۸۵

سپهی ، سهراب - ۱۴۶

سختان - ۹۲

سربداری و سرپداران - ۱۲۶ ، ۸۶ ، ۸۳ ، ۸۲ ، ۸۱

سردادور ، ح. - ۸۴

سعده - ۱۲۵ ، ۱۰

سقراط - ۳

سقیفه بنی سعده - ۸۱ ، ۶۹ ، ۴۴

سلطان محمد خادم بندہ - ۸۲

سلطان محمود - ۷۰

سلیمان بن داود - ۷۷

سنگلچی ، شریعت - ۴۵ ، ۴۱ ، ۲۲

سنائی - ۱۲۵

شهروردی ، شهاب الدین - ۳

سینما - ۱۵۴

ش

==

شاو ، برنارد - ۱۰۳

شاه اسماعیل - ۸۲

شاہ شجاع - ۱۱

شبستری، شیخ سعدالدین محمد - ۱

شریفی، میر مخدوم - ۸۵

شرطح - ۱۱۲

شکری، بیدالله - ۸۹

شکسپیر - ۳

شوشتاری مرعشی، قاضی نورالله - ۲۵

شيخ بهائي - ۱۲۰

شيخ صفی الدین اردبیلی - ۸۱ ، ۸۲ ، ۹۰

شروانشاه - ۹۰

ص

صادق (ع) - ۱۰۲

صفا محسین - ۵۲

صفویان و صفویه - ۱۱۶ ، ۱۱۵ ، ۹۱ ، ۸۹ ، ۸۸ ، ۸۶ ، ۸۵ ، ۸۴ ، ۸۳ ، ۸۲ ، ۸۱ ، ۸۰

صفوی، شاه اسماعیل اول - ۹۲ ، ۹۱ ، ۹۰ ، ۸۹ ، ۸۶ ، ۸۵

صفوی، شاه اسماعیل دوم - ۸۵

صفوی، شاه سلیمان - ۷۲

صفوی، شاه عباس بزرگ - ۹۲ ، ۹۱ ، ۷۲ ، ۲۲

صفوی، شاه عباس دوم - ۲۲

ط

طوس - ۸۶

طوسی، خواجہ نصیر الدین - ۱۲۰

طوسی، خواجہ نظام الملک - ۱۰۶

طهمورث - ۶۹

ع

عباسی، المستعصم بالله - ۱۲

عباسی، المعنف بالله - ۱۲

عباسیان - ۹۱ ، ۵۹ ، ۵۸

عبيدزاده اکانی -	۱۴۰
عثمان -	۹۱ ، ۴۱ ، ۴۰
عثمانی -	۱۱۸ ، ۸۶
عراق -	۸۲ ، ۵۳
عرائی، مولانا لطف اللہ میر صدر الدین -	۱۱
عزازیل -	۱۳۳
عشرہ مشیرہ -	۴۰
علی(ع) -	۹۰، ۸۶، ۸۱، ۶۶، ۵۲، ۵۱، ۴۴، ۴۰، ۲۷، ۱۲
عماد الدین -	۱۱
عمربن الخطاب -	۹۱، ۷۱ ، ۴۱ ، ۴۰
عبدی امین -	۵۷

ف

فارس -	۹۲، ۸۲
فاروق -	۴۰
فرانس -	۱۲۴ ، ۶۴
فردوسی -	۱۰۷ ، ۲
فریدون -	۹۳ ، ۹۲
فطحیہ -	۱۰۲
فلسفی، نصرالله -	۹۲

ق

قذافی -	۵۲
قرآن -	۷۷
قره قویونلو -	۸۲
قریش -	۹۰ ، ۸۶
قرزین -	۸۸ ، ۷۱
قفقار -	۴۵
قم -	۱۲ ، ۱۹ ، ۸۲ ، ۸۵ ، ۸۰ ، ۲۱ ، ۸۶
قمری، قاضی احمد -	۹۰

ك

- كارلايل - ٦٦
 کاشان - ٨٢، ٨٦، ٢٢
 کالاشنکف - ٩٤
 کربلا - ٧٤، ٥٦، ٥٥
 کرمان - ٢٣
 کسری، سید احمد - ٢٢، ٥
 کشاورز، کریم - ٨٦، ٨٤، ١١
 کورس، هاتری - ٨١

گ

- گاندی - ٣
 گوبیلز - ٤
 گورکسی - ١٠٣
 گیلان - ٨٦، ٨٢
 گیلانی، شیخ زاہد - ٩٥

ل

- لامبیان - ٩٥
 لندن، جسک - ١٥٣
 لتبین - ٢٥
 لوبون، گوستاو - ٢٦
 لوبس - ٩٩

م

- مارکس - ٨٤
 ماکانی، شمس الدین محمد - ٧٢
 ماکانی، رضی الدین محمد - ٧٢
 ماکیاول - ٤٢
 ماکیاولی گرانشی - ٥٨

- ما مفورد، لوئیس - ۱۱۹
 ما، مون - ۱۳۹
 مان، توماس - ۱۰۲
 مانی - ۲
 مانیتیزم - ۹۶ ، ۶۵
 ماوراء النهر - ۴۵
 مشری، دکتر عبدالله - ۸۱
 مجلس شورای اسلامی - ۲۴
 مجلس شورای ملی - ۱۲۰
 مجلسی، ملام محمدباقر، ملام محمد تقی و میر محمد حسین - ۱۲۰، ۱۱۶، ۱۱۵، ۸۱
 محمدبن عبدالله (ص) - ۵۶
 محمدبن عبدالوهاب - ۴۲
 محقق ثانی - ۱۲۰
 محقق داماد - ۱۲۰
 محمدبن رز الدین آل مظفر - ۱۰ ، ۱۱ ، ۱۲ ، ۱۳
 مدرسه مروی - ۴۲
 مرشدگام - ۸۶
 مستوفی، حمدالله - ۸۸، ۷۰، ۶۹
 مشعشعی - ۸۲
 معین، دکتر محمد - ۲۹
 معاویه - ۸۸
 معتمدالدوله، میرزا عبدالوهاب - ۱۱۷
 مقدسی - ۸۲
 ملا سالاری - ۱۴۲
 ملامحسن فیض - ۲۲
 موسی - ۳۴، ۳۳
 موسیقی - ۱۱۲، ۱۱
 مولانا جلال الدین محمد - ۱۳۷ ، ۹۸
 میرخواند - ۱۱
 میرزا مهدی خان منشی - ۱۱۷
 میلیپو - ۶۱
 مینوی، محتبی - ۱۱۵

ن

- نادرشاه و نادر - ۱۱۲ ، ۱۱۸
 نراقی - ۲۴
 نصرالله گبرکرمانی - ۷۲
 نعمانی، فرهاد - ۸۳ ، ۹۰
 نوائی - ۶۹
 نوریگا - ۵۲
 نوبل لوثانو - ۱۱۳
 نیشاپور - ۹۳

و

- واقفه - ۱۰۲
 وجدي ، فريد - ۹۹ ، ۶۴ ، ۲۵
 ولز ، اورسن - ۱۰۴
 وهابیان - ۴۳

ه

- هس ، رودلف - ۶
 همه ، هرمان - ۱۰۳
 هند - ۸۶
 هندوستان - ۸۱
 هلاکوخان - ۷۲ ، ۱۲
 هیتلر - ۵۲ ، ۴۵ ، ۶ ، ۴
 هیچکاک - الفرد - ۹۹
 هیجی گرائی (نیهیلیسم) - ۱۰۶
 هینتس ، والتر - ۸۳

ی

- بیزید بن معاویه - ۴۱
 بوزی - ۹۴

کتابها و روزنامه‌ها

- آیندگان ، (روزنامه، چاپ تهران) - ۴
 احقاق الحق - ۲۵ ، ۸۱
 اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابوسعید - ۷۰
 اسلام در ایران - ۸۴
 اطلاعات ، (روزنامه، چاپ تهران) - ۲۸ ، ۲
 بخار الانوار فی اخبار الاشتماء الاطهار - ۱۱۵،۸۱
 بدایع الواقع - ۸۱
 تاریخ ایران - ۸۶
 تاریخ سیهق - ۷۰
 تاریخ جدیدیزد - ۱۲
 تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران - ۸۲
 تاریخ فلسفه اسلامی - ۸۱
 تاریخ گزیده - ۶۹ ، ۸۸
 تاریخ و فرهنگ - ۱۱۵
 تحریر تاریخ و صاف - ۸۳
 تذکرة الاولیاء - ۷۵
 تذکرہ جغرافیائی تاریخی ایران - ۸۴
 تشکیل دولت ملی در ایران - ۸۲
 نکامل فئودالیسم در ایران - ۸۲
 تعدد اسلام و عرب - ۲۶
 خلاصة التواریخ - ۹۰
 در آستانهِ رستاخیز - ۸۸
 دره نادره - ۱۱۷
 دنبالهٔ جستجو در تموف ایران - ۸۵
 زندگانی شاه عباس اول - ۹۲
 روضة الصفا - ۱۱ ، ۱۱۲
 سیاستنا مه - ۱۰۶
 سیاست و اقتصاد عصر صفوی - ۷۲

محاج سنه - ۲۵

عالیم آرای صفوی - ۸۹

عامل انسانی در اقتصاد ایران - ۷۲

عقبات - ۸۱

کافی - ۵۵

کیهان، (روزنامه چاپ تهران) - ۳۸

۱

حالس الملوء منین - ۲۵

مسند - ۲۵

تبردمن - ۴ ، ۶

فهرست:

صفحه	۳	دیباچه
۱۵	"	فصل نخست - شکل کتاب و معرفی نسخه موردا استناد
۲۴	"	فصل دوم - منابع کتاب
۲۲	"	فصل سوم - نحوه "بیان کتاب" ، (بخشی در شکل و قالب)
۴۹	"	فصل چهارم - روش استدلال و محتوای کتاب ، (بخشی در مضمون و معنی)
۱۴۳	"	فصل پنجم - خاتم و نتیجه
۱۴۷	"	فهرست اعلام